



شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب-مصوب سومین کنگره سراسری)

جدی ۱۴۰۳ (جنوری ۲۰۲۵)

دوره پنجم

شماره (۱۹)

بیانیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

در مورد "اوضاع کنونی منطقه و جهان" و وظایف عاجلی که در شرایط کنونی فرا روی ما قرار دارد

صفحه (۲)



گرامی باد هفتم قوس! یاد جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

صفحه (۱۲)

THE GREATER MIDDLE EAST (PETERS)

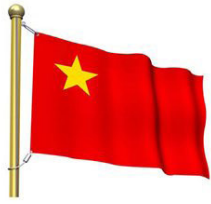


پیام های حمایت از چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱. پیام حمایت کمیته منطقوی شماره (۴۴)
۲. پیام کمیته هواداران واحد اروپا واحد اروپا و رفقای فرانکفورت المان، استکهلم سوئدن، وین اتریش، میلان ایتالیا، پاریس فرانسه و هالند
۳. پیام حمایت کمیته منطقوی ۷ قوس
۴. پیام حمایت کمیته روابط بین المللی
۵. پیام جمعی از کارگران مهاجر مقیم ایران (تهران)
۶. پیام کمیته هواداران حزب واحد برون مرزی ایران (مشهد)
۷. پیام حمایت کمیته ۱۳ میزان

صص (۸-۱۱)





حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



بیانیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان: -

در مورد

"اوضاع کنونی منطقه و جهان"

و

وظایف عاجلی که در شرایط کنونی فرا روی ما قرار دارد



یکی از خصوصیات امپریالیزم در سطح جهان این است که بنیادگرایی دینی را به طور وسیع رشد دهد و برای رسیدن به قدرت سیاسی حمایت شان نماید. زیرا سیاست خارجی امپریالیزم و به خصوص امپریالیزم امریکا مبارزه علیه بنیادگرایی و تروریسم نیست، بلکه رشد بنیادگرایی و تروریسم در سطح جهان است.

برای تحلیل اوضاع کنونی، بهتر است کمی به عقب برگردیم تا ماهیت نیروهای پان اسلامیزم و تئوکراتیک و نحوه به قدرت رسیدن شان در کشورهای همانند افغانستان (اگوست ۲۰۲۱) و اخیراً فروپاشی دولت بشار اسد (دسامبر ۲۰۲۴) در سوریه و رشد و تقویت روزافزون بنیادگرایی در کشورهای مثل ایران، کویت، قطر، اسرائیل، عراق، لبنان، عربستان سعودی، فلسطین، ترکیه، عمان، بحرین، یمن، اردن، امارات متحده عربی، مصر (کشورهای خاورمیانه)، هند، پاکستان، بنگلادش، بوتان، مالدیو، نپال و سریلانکا (کشورهای آسیای جنوبی)، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، مغولستان، کشمیر، سین کیانگ (ترکستان شرقی قدیم) در غرب چین و جنوب سایبری در روسیه (کشورهای آسیای مرکزی) و تشدید تضاد و صف بندی های امپریالیستی - ارتجاعی در شرایط کنونی را به تصویر بکشیم.

از انقلاب کبیر فرانسه آغاز می کنیم: -

انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۹) یکی از مهم ترین رویدادهای تاریخ جهان بود، که توانست کلیساها را سرکوب نموده، سلطنت کاتولیک را لغو، اموال کلیسا را ملی و حدود ۳۰ هزار کشیش را تبعید نماید. در اکتوبر ۱۷۹۳ تقویم مسیحی را با تقویم تاریخ انقلابی جایگزین و جشنواره های آزادی، عقل و خردورزی جایگزین انگیزسیون (دستگاه تفتیش عقاید) گردید و قوانین حکومت انقلابی به طور مطلق در اپریل ۱۷۹۴ اجباری و قوانین ضد کلیسا توسط مجلس قانون گذاری و جانشین آن، کنوانسیون ملی، و همچنین توسط شوراهای دیارتمنت در سراسر کشور تصویب شد. کنکوردات فرانسه که در سال ۱۸۰۱ میلادی میان ناپلئون بناپارت و پاپ پیوس هفتم به امضا رسید، توافقنامه ای بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه برای حل اختلافات بین دولت فرانسه و کلیسای کاتولیک تنظیم گردید و بیش از یک قرن دوام آورد تا اینکه توسط دولت جمهوری سوم که سیاست لائیسیتیه را در ۱۱ دسامبر ۱۹۰۵ ایجاد کرد، لغو شد.

انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب تاریخی بود که کلیساها را به توپ بست اما پس از سال ۱۹۰۵، دیگر این واقعه تا اکنون تکرار نگردید، زیرا پس از آن و در دوران امپریالیزم، بورژوازی انحصاری هرگز به فکر سرنگونی فئودالیزم نپرداخت، بلکه کوشش به عمل آمد تا بورژوازی و فئودالیزم را با هم آشتی دهد، چون امپریالیزم از فئودالیزم بعنوان ستون فقرات خود در کشورهای تحت سلطه، کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - فئودالی - نیمه فئودالی بخوبی می توانست استفاده کند و این استفاده را از طریق رشد بنیادگرایی دینی به نفع خود می دید. به همین خاطر بود که در انقلاب کبیر فرهنگی در چین صدر مائوتسه دون به صراحت بیان نمود که از این به بعد بورژوازی دیگر قادر به انقلاب نیست و مسئولیت این انقلاب نیز به دوش پرولتاریا افتاده است.

تمامی تحولات اخیر در خاورمیانه، آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، بیانگر همین ادعاست که رشد بنیادگرایی دینی درین کشورها در حال افزایش است. دست پروردگان امپریالیزم با کمک بلامنزاع شان توانستند در اگست ۲۰۲۱ در افغانستان و در دسامبر ۲۰۲۴ به کمک صهیونیسم و حکومت ارتجاعی ترکیه و با حمایت بی دریغ امپریالیزم امریکا در سوریه به قدرت برسند.

جنگ داخلی سوریه که از سال ۲۰۱۱ و پس از بهار عربی دامن خورد، در نهایت منجر به فروپاشی دولت بشار اسد گردید. دولت بشار اسد سقوط داده شد ولی نه توسط توده ها و یا نیروهای انقلابی، بلکه توسط بنیادگرایان اسلامی که در راس آن "ابومحمد جولانی" قرار دارد. وی عضو پیشین القاعده عراق و از دوستان

را از نظر عبور دهیم به همین نتیجه دست خواهیم یافت که «امپریالیسم به تقسیم مجدد سرزمین ها و مستعمرات می پردازد».

شیمون پرز (رئیس جمهور اسرائیل ۲۰۰۷-۲۰۱۴) طرح تجزیه کشورهای خاورمیانه را در سال ۱۹۹۳ ارائه داد، در سال ۲۰۰۶ میلادی جنرال بازنشسته امریکا بنام " رالف پیترز" طرح متذکره را تحت عنوان « خاورمیانه جدید یا بزرگ » به کاخ سفید در میان گذاشت که منجر به سر و صدای جهانی گردید و سپس در جمله اسناد طبقه بندی شده امریکا قرار داده شد. وی درین طرح خواهان ایجاد یک سلسله تغییرات در نقشه منطقه ای که از پاکستان تا ترکیه و از آذربایجان تا یمن را در بر می گیرد، گردیده بود و نقشه جدید مورد خواستش را به کاخ سفید ارائه نمود. در این نقشه شش کشور جدید در تقسیمات سیاسی منطقه ظاهر شده بود:

۱-- بلوچستان که مناطق بلوچ نشین در پاکستان و ایران را در بر می گیرد را تحت نام بلوچستان آزاد جدا کرده و در نقشه خود نشان داده است.

۲-- کردستان که مناطق کرد نشین ایران، عراق، ترکیه و سوریه را شامل می شود.

۳-- کشور عرب های شیعه شامل منطقه عرب های شیعه در عراق، بخشی از خاک کویت، مناطق ساحلی جنوبی خلیج فارس تا نزدیکی های قطر به شمول بحرین، قسمتی از مناطق ساحلی عربستان سعودی و بخشی از امارات متحده عربی.

۴-- کشور عرب های سنی عراق که منطقه سنی نشین غرب عراق را در بر می گیرد.

۵-- دولت شهر بغداد به عنوان کشور مستقل لوگزامبورگ گونه در وسط کشور سنی های عراق و کشور عربی شیعه.

۶-- دولت مقدس اسلامی در منطقه حجاز عربستان سعودی، در برگیرنده دو شهر مذهبی مکه و مدینه، به مثابه "واتیکان اسلامی"

بسیار نزدیک زرقاوی به شمار می رود که در سال های اولیه جنگ سوریه دخیل گردید و سپس «جبهه النصر» بعنوان شاخه القاعده در سوریه را بنیان گذاشت؛ اما دیری نپایید که در سال ۲۰۱۶ آنرا به نام « هیات تحریر شام » تغییر نام داد و آنرا از القاعده جدا نمود. از سال ۲۰۱۶ تقابل تضادهای ذات البینی امپریالیستی میان روسیه و امریکا باعث تشنج منطقوی و حاد شدن درگیری ها و جنگ های داخلی سوریه بعد از بهار عربی گردید. هرچند روسیه به دلیل داشتن پایگاه نظامی هوایی حمیمیم (به عربی: قاعده حمیمیم الجویة) در جنوب شرقی لاذقیه در سوریه، طرف بشار اسد را داشت، اما درین میان امپریالیست های امریکایی در همدستی با اسرائیل و ترکیه به حمایت از "ابومحمد جولانی" پرداختند و طالبان سوریه در نهایت امر به کمک امپریالیسم، صهیونیسم و حکومت ارتجاعی منطقه (ترکیه)، همانند طالبان افغانستان (نوکران دیرپای امپریالیسم) به قدرت رسیدند. این فتح قدرت در سوریه یک بازی امپریالیستی است و به روشنی از طرح و سازش پشت پرده ای حکایت می کند که میان امپریالیست های غربی و امپریالیسم روسیه شکل گرفته و منجر به فروپاشی دولت بشار اسد گردید. بشار اسد نیز در آخرین تحلیل میدانست که از دست خودش دیگر کاری ساخته نیست به همین خاطر در انفعال کامل قرار داشت. از هم اکنون میتوان حدس زد که امپریالیست های غربی با امپریالیسم روسیه به معاملاتی در مورد اوکراین و سوریه دست یافته اند و درین میان داد و گرفتی میان آنان صورت گرفته است. اینکه امپریالیست های غربی در اوکراین برای امپریالیسم روسیه چه داده و در سوریه چه چیزی را برایش باقی خواهد گذاشت به مرور زمان معلوم خواهد شد.

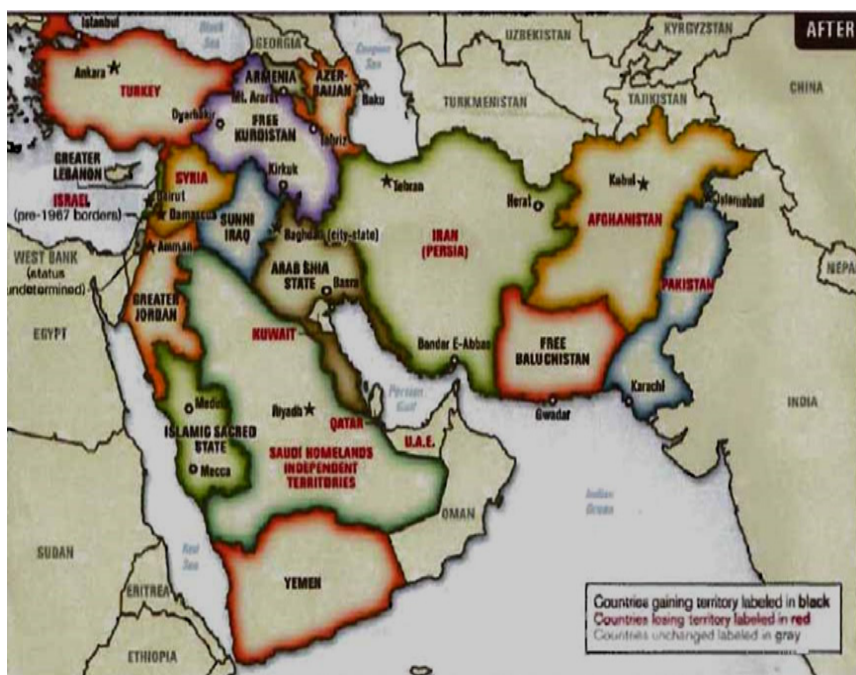
کارل مارکس در مانیفست حزب کمونیست، استدلال می کند که قدرت های سرمایه داری، برای کنترل منابع و بازارها، به تقسیم سرزمین ها و مستعمرات می پردازند. این روند بخشی از گسترش سرمایه داری جهانی است که موجب تعمیق تضادهای طبقاتی و نزاع های بین المللی می شود.

لنین در کتاب "امپریالیسم به عنوان بالاترین مرحله سرمایه داری" نیز توضیح می دهد که امپریالیسم نتیجه ی تمرکز سرمایه و سلطه انحصارها است. او تأکید می کند که قدرت های امپریالیستی برای دستیابی به منابع، بازارها و نیروی کار ارزان، سرزمین ها را به اشکال مختلف میان خود تقسیم می کنند. این تقسیم مجدد معمولاً از طریق جنگ ها یا توافقی های استعماری انجام می شود و هدف آن تأمین منافع اقتصادی انحصارها و سرمایه داران

بزرگ است. لنین معتقد بود که این فرآیند به افزایش تضادهای ملی و طبقاتی منجر می شود و زمینه ساز انقلاب های ضد سرمایه داری در کشورهای مستعمره خواهد بود.

به عین ترتیب مائوتسه دون در نوشته هایش به تأثیرات منفی امپریالیسم و تقسیم سرزمین ها توسط قدرت های بزرگ اشاره می کند. او معتقد بود که امپریالیسم برای بهره برداری از منابع و نیروی کار ارزان، به تقسیم جهان میان قدرت های استعماری پرداخته و این فرآیند عامل اصلی ستم بر ملت های تحت استعمار است. مائوتسه دون تأکید داشت که مقاومت در برابر امپریالیسم و اتحاد ملت های مستضعف، کلید رهایی از این سلطه است. او تقسیم سرزمین ها را بخشی از تضادهای بنیادی میان امپریالیست ها می دانست که به انقلاب های ضد استعماری منجر می شود.

اگر روند ماتریالیسم تاریخی را پس از انقلاب فرانسه و حمایت بی دریغانه امپریالیسم از پان اسلامیزم و همچنان جنبش های تئوکراتیک



افغانستان با پشتیبانی امپریالیست‌های اشغالگر امریکائی دوباره روی کار آمد و ایران در شماره بعدی فهرست قرارداد و ممکن است کشورهای دیگری نیز در این فهرست جای بگیرند.

۲-- سرنگونی رژیم‌های بر سر قدرت فعلی همانند بشار اسد در سوریه (دسامبر ۲۰۲۴) و رویکار آوردن رژیم‌های دست‌نشانده و پوشالی در کشورهای تحت اشغال و تطبیق این پروژه در سایر کشورهای منطقه‌ای.

۳-- ایجاد تغییرات دل‌خواه در تقسیم بندی سرحدات میان کشورهای موجود و دست‌درازی به حق تعیین سرنوشته ملت‌ها.

۴-- ایجاد کشورهای جدید در منطقه از طریق تحت کنترل در آوردن جنبش‌های ملی‌گرایانه در میان ملیت‌های تحت ستمی که علیه شوونیسم ملیت‌های حاکم مبارزه می‌کنند و همچنان از طریق دامن زدن بیشتر به تنازعات ملیتی و به استخدام گرفتن آنها.

بدین ترتیب، به خوبی دیده می‌شود که جنگ‌های غارتگرانه، چپاول‌گرانه و اشغال‌گرانه که توسط امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و حامیان منطقه‌ای شان پشتیبانی می‌شود در جهت تامین منافع شان مسیر یافته‌اند.



ادعای مالکیت امارت متحده عربی بعنوان متحد امپریالیست‌های غربی بر سر جزایر سه‌گانه بوموسو (ابوموسی)، تنب بزرگ و تنب کوچک در خلیج فارس ایران، حملات گسترده هوائی و زمینی اشغالگران صهیونیستی (اسرائیل) بعنوان سگ‌ها منطقه بالای لبنان و نوار غزه، جنگ اوکراین و روسیه، تنش بر سر مسئله کشمیر میان پاکستان و هند، تنش بر سر مسئله تایوان میان چین و تایوان، حضور بیش از ده هزار سرباز کره شمالی به حمایت از روسیه در جنگ اوکراین، فروپاشی دولت اسد در سوریه و روی کار آمدن جنبش‌های پان‌اسلامیستی، بمباران مناطق کردنشین سوریه توسط دولت ترکیه بخاطر جلوگیری از رشد "نیروهای دموکراتیک سوریه" و تقویت روزافزون پان‌اسلامیسم درین منطقه، مناقشات سیاسی تشدید شده میان ایران و اسرائیل، تنش‌های سیاسی و دیپلماتیک میان پاکستان و افغانستان، مانورهای کشورهای شمال افغانستان (تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان) بخاطر جلوگیری از رشد داعش در آن کشور، حضور بالفعل و بالقوه بیش از ۲۵ جنبش پان‌اسلامیستی در افغانستان، حضور نیروها و سربازان چین در مرز مشترک میان افغانستان و چین (راه‌های صعب‌العبور)، تنش‌های دیپلماتیک میان کره شمالی و کره جنوبی و در یک کلام تنش‌های حاد سیاسی - دیپلماتیک - نظامی در سطح منطقه و روی کار آمدن و تقویت روزافزون بنیادگرایی درین کشورها به وضوح بیان‌کننده تطبیق نقشه‌های هدفمند غارتگرانه و چپاولگرانه امپریالیست‌ها در منطقه و جهان و پارچه‌پارچه شدن کشورها، نابودی، کشتار، آوارگی، تاراج و مورد چپاول قرار گرفتن توده‌های ستمدیده بر مبنی "تقسیم مجدد سرزمین‌ها و مستعمرات" می‌باشد.

درین میان عدم آگاهی توده‌های ستمدیده و ضعف مفرط جنبش‌های انقلابی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی)

اگر ابعاد قضیه را مطالعه نماییم، دیده می‌شود که طرح جنرال بازنشسته امریکائی "رالف پیترز" در حال انجام است و این سناریو همچنان ادامه دارد طوری که در عراق پس از روی کار آمدن دولت "حیدر العبادی" در ۱۸ عقرب ۱۳۹۳ (۲۰۱۴) به بعد درگیری‌های متناوب بین گروه‌های سنی، شیعه و کرد و بحث‌ها پیرامون تقسیم عراق به سه منطقه خودمختار افزایش یافته است، ضمن تقویت بنیادگرایی تئوکراتیک مذهبی توسط امپریالیسم و متحدین منطقه‌ای، تضادهای فرقه‌ئی مذهبی نیز همچنان دامن می‌خورد.

در طرح «خاورمیانه جدید یا بزرگ»، تغییرات مهم دیگری نیز در سرحدات کشورهای موجود فعلی ترسیم شده است. تمام مناطق پشتون نشین پاکستان یعنی "صوبه سرحد" و بخش پشتون نشین شمال بلوچستان پاکستان همراه با گیلگیت و بلتستان (دو بخش از بخش‌های پنج‌گانه کشمیر سابق) به افغانستان ضمیمه شده است. از طرف دیگر سه ولایت غربی افغانستان (هرات، فراه و بادغیس) جزء قلمرو ایران محسوب شده است! آذربایجان ایران از قلمرو ایران جدا ساخته شده و به جمهوری آذربایجان فعلی وصل شده است. مناطق ساحلی شمال غربی سوریه یا مدیترانه از این کشور جدا شده و جزء خاک لبنان به حساب آمده و به این ترتیب سوریه به یک کشور محاط به خشکه مبدل شده است. تمام مناطق ساحلی شمال غربی عربستان سعودی با بحیره سرخ به اردن تحویل داده شده و اردن با دولت مقدس اسلامی حجاز "واتیکان اسلامی" در دو شهر مکه و مدینه هم سرحد ساخته شده است. قسمت‌هایی از مناطق جنوبی عربستان سعودی به یمن ملحق شده و قلمرو این کشور به طرف شمال وسعت یافته است. در سراسر منطقه، صرفاً سرحدات دو کشور یعنی اسرائیل و کشور پادشاهی عمان در انتها آلیه جنوب خلیج فارس بلا تغییر باقی مانده است. منطقه ساحلی غرب رود اردن به عنوان یک منطقه غیر متعین نشانی شده و نوار غزه اصلاً از نقشه محو شده است و منطقه کشمیر که فعلاً میان پاکستان و هند تقسیم است، به سه منطقه تحت تصرف هند، پاکستان و افغانستان منقسم گردیده است.

به این ترتیب، چهار نکته اصلی استراتژی کنونی امپریالیست‌های امریکایی در منطقه عبارت خواهد بود از:

۱-- لشکرکشی و تجاوز نظامی و اشغال مستقیم کشورها که در مورد افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) مورد اجراء قرار گرفت، و در آگست ۲۰۲۱ طبق تفاهم نامه دوحه (قطر) امارت اسلامی

در سطح جهان باعث می گردد که مردم و توده های ستمدیده در نا آگاهی کامل با شعارهای کریه، مضمّن کننده و خون ریز بنیادگرایان بربادی خود را با هلهله رقص و پایکوبی زایدالوصفی جشن بگیرند و اینکه چه آینده ای در انتظارشان هست همچنان بی خبر بمانند.

فرار خفت بار دیکتاتورهایی همچون بشار اسد، می تواند شادی بخش باشد، همانطوری که فرار شاه ایران در زمان خمینی برای مردم شادی بخش بود، اما بیش از ۴۷ سال حاکمیت خون آشام غلیظ مذهبی در ایران دمار از روزگار توده های ستمدیده و خلق ایران در آورده است. همچنان در افغانستان کنونی با روی کار

آمدن مجدد امارت اسلامی افغانستان توسط امپریالیست های اشغالگر، کشور همچنان مستعمره - نیمه فئودال در چنگال خونین دولتی کاملاً زن ستیز، متحجر، قرون وسطایی قرار دارد. یا به عبارت دیگر حاکمیت شدید غلیظ تئوکراتیک نیز طی سه سال و اندی با حمایت همه جانبه امپریالیست های اشغالگر فضای کاملاً احتناق آوری بر خلق ستم دیده افغانستان و به خصوص زنان این کشور ایجاد نموده است. طالبان در ظرف این سه سال با وحشیانه ترین اعمال ستم گرانه شیره جان کارگران و بقیه زحمت کشان و به خصوص زنان ستم دیده را کشیده اند.

تشدید تضاد

و صف بندی های امپریالیستی - ارتجاعی در شرایط کنونی

برد جنگ علیه طالبان پاکستانی، بیانگر آن است که سوسیال امپریالیزم چین تلاش دارد تا موقعیت رقیب جدی امپریالیزم آمریکا را کسب نماید.

بدین ترتیب تضاد میان امپریالیزم آمریکا و متحدینش از یک سو و امپریالیزم روسیه و متحدینش از سوی دیگر به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جهانی در شرایط کنونی نسبت به چند دهه قبل تشدید گردیده است. تشدید این تضادها بر روی افسانه جهان یک قطبی تحت رهبری امپریالیست های آمریکایی خط بطلان کشید. روند کنونی جهانی در مسیر روند چین از یک قدرت توسعه طلبانه مربوط به کشورهای تحت سلطه، به یک قدرت غالب امپریالیستی و تشدید تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی را در آینده ابعاد عظیم و خطرناکی خواهد بخشید.

فعالاً چهار نقطه متشنج در جه اول در جهان وجود دارد:

۱-- شرق اوکراین و کریمیه در اروپای شرقی، که کریمیه در سال ۲۰۱۴ و چهار منطقه دونتسک، لوهانسک، زاپوریژیا و خرسون در سال ۲۰۲۲ جزء قلمرو امپریالیزم روسیه شد.

۲-- عراق و سوریه در شرق میانه که سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ با فرار بشار اسد مواجه شد و عراق دستخوش تغییرات می باشد.

۳-- افغانستان در وسط آسیای میانه، جنوب آسیا و شرق میانه که با روی کار آمدن دوباره امارت اسلامی افغانستان همچنان دستخوش تغییرات و تحولات به نفع امپریالیست های آمریکایی است.

۴-- کوریای جنوبی و کوریای شمالی در شرق دور.

در اروپای شرقی، امپریالیست های روسی از "زیادت خواهی ها" و پیش روی های وسیع امپریالیست های آمریکایی و متحدین اروپایی اش در ناتو به طرف مرزهای غربی روسیه به تنگ آمده و به جنگ متوسل شدند که این جنگ همچنان ادامه دارد. در نتیجه پیش روی های مذکور حتی یک کشور از کشورهای اروپای

تاریخ شاهد و گواه آنست که از اواخر دهه شصت الی اوایل دهه نود قرن گذشته، رقابت میان بلوک سوسیال امپریالیستی و بلوک امپریالیستی (وارسا و ناتو) به شدت وجود داشت، این رقابت به روند "جنگ سرد" میان دو بلوک معروف گردیده بود.

جنگ سرد شامل جبهه گیری نظامی متقابل امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در اروپا و پیشبرد جنگ حقیقی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان و در عین حال پیشبرد رقابت درین مناطق در میان شان بود.

به قدرت رسیدن "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی توسط کودتای روسی در افغانستان و به قدرت رسیدن خمینی در بهمن سال ۱۳۵۸ خورشیدی در ایران نتیجه همین رقابت و تقسیم مناطق میان آمریکا و روسیه بود.

با فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیزم، روسیه امپریالیستی در دو دهه آخر قرن بیست و دهه اول قرن بیست و یک در موقعیتی قرار نداشت که به رقابت شدید با قدرت های امپریالیستی غربی بپردازد.

در سال های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ (۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ خورشیدی) ایالات متحده آمریکا و کشورهای شامل در اروپا را بحران عمیق اقتصادی فرا گرفت و برای چندین سال دوام نمود و تا هنوز هم این بحران کاملاً رفع نگردیده است.

در چنین شرایط روسیه امپریالیستی فرصت یافت که به دوره بازسازی امپریالیستی اقتصادی اش بپردازد. هم در خاور میانه و هم در اروپا نشان دهد که دیگر توان رقابت با امپریالیزم آمریکا را دارد. ایستادن روسیه در کنار بشار اسد در مقابل امپریالیزم آمریکا و جدا نمودن کریمیه از اوکراین و بالاخره حمله نظامی به اوکراین به خوبی بیان گر این رقابت و صف بندی جدیدی میان امپریالیست ها را نشان داده و می دهد.

سال هاست که موازنه تجارتي میان آمریکا و چین به هم خورده و به نفع چین سیر می کند و امکان دارد که در آینده نزدیک چین سوسیال امپریالیستی به مثابه دومین قدرت امپریالیستی در جهان مبدل گردد.

تحركات نظامی چین در بحیره جنوبی و ایستادن چین در کنار امپریالیزم روس و اجرای پروژه های تولیدات نظامی مشترک با پاکستان و تجهیز و تمویل اردوی پاکستان به بهانه پیش

واحدهای مدافع خلق (PYG) - واحدهای مدافع زنان (YPJ) - گروه های عرب (سنایدید) و اقلیت های مسیحی، آشوری، ارمنی، ترکمن و چچنی، به مسئولیت فردی بنام «فرهاد عبدی شاهین» معروف به «مظلوم کوبانی» بوجود آوردند که در تقابل با دولت اسد و همچنان نیروهای داعشی در سوریه قرار گرفتند.

در کنار آن، اسرائیل نیز پس از فروپاشی دولت اسد، به بیش از ۳۰۰ هدف سوریه حمله نمود و بهانه اش برای این هدف گیری جلوگیری از رسیدن تسلیحات به دست گروه های افراطی بوده است، اما عملکرد دولت اسرائیل با حمایت رسمی امریکا برخورداری بوده است. این حمایت تمامی کشورهای عراق، ایران، سوریه و ترکیه را بیش تر از پیش دچار تنش خواهد ساخت و این تنش دامن کل کشورهای شرق میانه را خواهد گرفت، و حرکت استقلال طلبانه «اقلیم کردستان» عراق اولین گام در تطبیق نقشه «خاورمیانه جدید» خواهد بود. به تعقیب باید شاهد تطبیق نقشه مذکور مبنی بر تجزیه های بیشتر در تمامی کشورهای شرق میانه و افغانستان و پاکستان باشیم.

در منطقه جنوب آسیا نیز به عین منوال می توان شاهد اتحاد هند با امریکا و دور شدن آن از روسیه از یک طرف، و دور شدن پاکستان از امریکا و شکل گرفتن اتحاد بیشترش با چین، روسیه و ایران در رابطه به افغانستان، از طرف دیگر بود. با روی کار آمدن دوباره امارت اسلامی افغانستان در آگست ۲۰۲۱ توسط امپریالیست های امریکایی، به نظر می رسد که امپریالیزم امریکا قادر به رقابت اقتصادی با نقشه اقتصادی سوسیال امپریالیستی چین نیست، نقشه ای که تحت نام «راه ابریشم» چین را از طریق افغانستان، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، ایران و ترکیه به اروپا وصل می نماید. به همین خاطر امپریالیزم امریکا بیشتر از طریق اقدامات نظامی خود کوشش دارد جلوی آن را بگیرد و یا تحت کنترلش در آورد.

اتحاد هند و امریکا در منطقه جنوب آسیا می تواند به ضربه زدن مجموع مبارزات مسلحانه از قبیل مبارزات مسلحانه در مناطق مختلف هند که مهم ترین آن ها جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) در اکثر ایالات آن کشور و همچنان مبارزات مسلحانه در کشمیر، نیز در چهارچوب این اتحاد، مطرح باشد. حتی ممکن است در مورد تشکیل حزب کمونیست انقلابی نیپال (می ۲۰۲۴) و جنگ خلق در آن کشور با عواقب سیاسی - نظامی آن نیز در چارچوب این اتحاد و بینش توسعه طلبانه هند مطرح باشد. بناء واضح است که از یک طرف روی کار آمدن امارت اسلامی افغانستان با حمایت بی دریغ امپریالیزم غرب و از طرف دیگر اتحاد هند و امریکا بر سر منافع منطقی دیر یا زود به مقاومت ملی مردمی و انقلابی افغانستان، ولو این که فعلا در فضای اختناق سیاسی قرار گرفته و شکل سیاسی ضعیف دارد، نیز تاثیر گذار گردد.

بحران کوریا بحران زمینی است که بیش تر از شش دهه دوام نموده است. در طول این سال ها در کوریا رسماً حالت جنگ از بین نرفته و همچنان ادامه دارد. علت تشدید بیش تر از پیش کنونی بحران مزمین طولانی مدت کوریا، دست یافتن کوریا شمالی به سلاح اتمی و عکس العمل های شدید امریکا و متحدین جاپانی اش و همچنان کوریا جنوبی در مقابل آن است. اما علیرغم تهدیدات نظامی امریکا و متحدینش و همچنان اجرای تحریمات اقتصادی وسیع امریکا و متحدینش علیه کوریا شمالی و تشدید فشارهای سیاسی بر کوریا شمالی از طرف آن ها، کوریا شمالی مقاومت کرده و به این تهدیدات امپریالیستی تسلیم نشده است، از همین رو حدود ده هزار سرباز را به کمک روسیه در جنگ اوکراین فرستاد که این اقدام موجب نگرانی های جدی در سطح بین المللی شده است، زیرا می تواند باعث تشدید تنش های ژئوپلیتیکی در مناطق مختلف از جمله شبه جزیره کوریا و اروپا

شرقی در پهلوی روسیه باقی نمانده و همه به متحدین امریکا در ناتو مبدل شدند. بالمقابل امپریالیست های روسی در تلاش برای ملحق ساختن بخش های روسی زبان اوکراین به جنگ متوسل شده و کریمیه را رسماً و بخش شرقی روسی زبان اوکراین را عملاً از اوکراین جدا ساخته و به روسیه ملحق ساختند. عکس العمل متقابل امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی اش در ناتو آن بود که سیستم دفاع موشکی امریکا را در جمهوری چک و پولند و قطعات نظامی امریکایی، انگلیسی و آلمانی ناتو را در چند نقطه دیگر از کشورهای اروپای شرقی مستقر سازند. عکس العمل متقابل امپریالیست های روسی آن بوده است که بخش مهمی از سیستم موشکی خود را، به شمول سیستم موشکی اتمی، در نزدیکی مرزهای غربی روسیه مستقر نموده و به طرف سیستم های دفاع موشکی امریکا مستقر در پولند و جمهوری چک و سایر اهداف نظامی در اروپای شرقی، اروپای مرکزی و اروپای غربی توجیه نمودند. این صاف بندی متقابل نظامی کماکان ادامه دارد و شکل یک تنش دیپلماسی - سیاسی - نظامی مزمین را اختیار کرده است.

در شرق میانه جنگ های امپریالیستی - ارتجاعی، متحدین امپریالیست اروپایی امریکا و قدرت های ارتجاعی عربی وابسته شان از یک طرف و امپریالیست های روسی و وابستگان ایرانی و عربی شان از طرف دیگر، علیه خلق های کشورهای شرق میانه و هم دیگرشان، به ویژه در عراق و سوریه، در زیر پوشش جنگ علیه دهشت و وحشت ارتجاعی القاعده، داعشی و به شکل مخلوطی از تباری و تقابل امپریالیستی - ارتجاعی پیش برده می شود. موضوع کردها در ترکیه، سوریه، عراق و ایران که از ده ها سال به این طرف حاد بوده و با فراز و نشیب پیش می رود.

حملات و تهاجمات عربستان سعودی و متحدین عربی اش بر یمن در سال ۲۰۱۵، به منظور حفظ سلطه سلاطین و شاهزادگان سعودی بر مردمان آن کشور در زیر پوشش مقابله با توسعه طلبی های جمهوری اسلامی ایران در «جهان عرب»، که از ریشه ها و سوابق تاریخی برخوردار است؛ نیز بر محور کنونی جنگ امپریالیستی - ارتجاعی در عراق و سوریه، در منطقه حساس شرق میانه بوجود آمد و این تنش منطقی همچنان حفظ مانده است که به نوبه خود روی اوضاع منطقه تاثیر گذار می باشد. حمله عربستان سعودی به یمن، که تحت عنوان عملیات «طوفان قاطعیت» (Operation Decisive Storm) شناخته می شود، در ۲۶ مارچ ۲۰۱۵ آغاز شد و توسط ائتلافی از کشورهای عربی به رهبری عربستان سعودی با هدف بازگرداندن دولت «عبدالرب منصور هادی»، رئیس جمهور یمن، به قدرت و مقابله با گروه انصارالله (حوثی ها) سازماندهی گردید.

تمامی این پیچیدگی های سیاسی و نظامی در منطقه باعث حاشیوی شدن مشکل خلق فلسطین شده و به نفع صهیونیزم و مدافعین امپریالیستی آن، مشخصاً امپریالیزم امریکا، تمام شده است.

تمامی این جنگ ها شکل یک تنش سیاسی - نظامی مزمین را اختیار کرده و به مثابه اژدهای هزار سر تمامی امکانات و منابع منطقه را می بلعد. حرکت های استقلال طلبانه «اقلیم کردستان» عراق از شمال شرق سوریه نیز درین میان افزوده شده است و پس از فروپاشی دولت بشار اسد، کردهای منطقه «روزآوا» («روزآوا» به معنی غرب است و به کردستان سوریه اشاره می شود) که یک چهارم سوریه را در دست دارند نیز توسط ارتجاع منطقی (دولت ترکیه) به شکل بیرحمانه بمباران می شوند، زیرا دولت ترکیه به ترس اینکه مبادا «اقلیم کردستان» کشورش که از جنوب هم مرز با سوریه هستند، همانند «اقلیم کردستان عراق» ادعای استقلال طلبانه داشته باشند، «نیروهای دموکراتیک سوریه» را مورد هدف قرار میدهد. این نیروها در سال ۲۰۱۵ ائتلافی از چهار گروه:

شود. سازمان ملل، ایالات متحده و ناتو نیز این اقدام را محکوم کرده و آن را تهدیدی برای امنیت جهانی دانسته‌اند.

از طرف دیگر، در شرق دور علاوه بر تشدید بحران کوریا، توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی چین در منطقهٔ بحیرهٔ جنوبی چین نیز مزید بر علت شده است. این توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی نه تنها مورد اعتراض کشورهای منطقه مثل فلیپین و ویتنام قرار گرفت، بلکه تضاد سوسیال امپریالیستی‌های چینی با امپریالیستی‌های امریکایی و جاپانی را نیز تشدید کرد. در واقع پس از تصرف جزیره‌ای به نام "جانسون سوات ریف"

(Johnson South Reef) در مجمع‌الجزایر اسپرانتلی چین که از سال ۲۰۱۳ بدینسو پایگاه نظامی و زیر ساخت‌های پیشرفته‌ای را درین منطقه احداث کرده است، موجب بروز تنش‌های گسترده با کشورهای منطقه و ایالات متحده امریکا گردید. از همین رو، دولت هند توسط امریکایی‌ها به صف‌بندی نظامی امپریالیستی امریکا، جاپان و استرالیا در منطقه آسیا-پاسیفیک پیوست و آن صف‌بندی را هم‌چون یک صف‌بندی نظامی امپریالیستی-ارتجاعی ضد سوسیال امپریالیزم چین تا منطقهٔ بحر هند و جنوب آسیا گسترش داد.

وظایف عاجلی که در شرایط کنونی فرا روی ما قرار دارد

۲-- به وحدت رساندن تمامی شخصیت‌ها و نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست افغانستان در حزب کمونیست (مائوئیست) واحد کشور.

۳-- آغاز هم‌کاری‌های عملی مبارزاتی با تمام شخصیت‌ها و نیروهای ملی-دموکراتیک نوین در مبارزه و مقاومت علیه امارت اسلامی افغانستان و حامیان بین‌المللی شان

۴-- توسعه و گسترش کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌ها در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی با تکیه بر کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌یی در میان کارگران و دهقانان، اعم از زنان و مردان.

مرگ بر امارت اسلامی افغانستان و حامیان
بین‌المللی شان!

به پیش در مسیر تدارک برپایی و پیش‌برد
جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۴ قوس ۱۴۰۳ خورشیدی

۱۴ دسامبر ۲۰۲۴ میلادی

www.cmpa.io

Sholajawid@cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com

روند اوضاع کنونی منطقه و جهان و هم‌چنان تشدید صف‌بندی‌های امپریالیستی-ارتجاعی، برای خاتمه بخشیدن به جنگ‌های غارتگرانه و چپاول‌گرانه امپریالیستی در منطقه و جهان نیست، بلکه برای «کشتن بیش‌تر...» یعنی تشدید جنگ است.

سیمای کنونی افغانستان نیز نشان می‌دهد که کشور ما کماکان یک کشور مستعمره - نیمه فئودال در چنگال سیاست‌های غارتگرانه امپریالیزم امریکا و تقویت و رشد روزافزون بنیادگرایی تئوکراتیک غلیظ مذهبی با روی کار آمدن دوباره امارت اسلامی می‌تواند و باید به نفع امپریالیزم غرب ختم گردد.

روند اوضاع کنونی منطقه و جهان به تقویت و گسترش بیش‌تر صف‌بندی‌های سیاسی-نظامی امپریالیستی-ارتجاعی در جنوب آسیا، آسیا پاسیفیک و سراسر جهان و اعلام جنگ سرتاسری "تمدن" غرب علیه "بربریت" کشورهای تحت سلطهٔ امپریالیزم، که شعار همیشگی استعمار غرب علیه خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بوده است، پیام‌آور صلح در جهان، منطقه و افغانستان نیست، بلکه پیام‌آور تشدید جنگ امپریالیستی است. این جنگ در شرایط کنونی جهان فقط جنگ علیه خلق‌های تحت ستم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در کشورهای خودشان نیست، بلکه جنگ علیه کارگران پناهندهٔ سه قاره به کشورهای امپریالیستی در داخل خود کشورهای امپریالیستی نیز هست. راه یافتن مجدد فاشیزم نوین ترامپ به قصر سفید در جنوری ۲۰۲۵ میلادی (چند روز آینده) در ایالات متحدهٔ امریکا، ثمرهٔ اعلام این جنگ امپریالیستی در جهان و در خود ایالات متحدهٔ امریکا توسط ترامپ، در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا بوده و هست.

روند تشدید تضادها در سطح منطقه و جهان نشان می‌دهد که برای چنین جنگی باید آمادگی گرفت. زیرا به قول صدر مائوتسه دون «جنگ توسط خود جنگ از بین می‌رود» زیرا که انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی باید با استفاده از جنگ‌های توده‌ای طولانی و درگیری‌های مسلحانه خلق به وقوع بپیوندند. بنابراین ما باید با تمام قوت و توان در مسیر تدارک برای برپایی هرچه اصولی‌تر و زودتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیش‌برد قاطع، اصولی و پیروزمندانهٔ آن در آینده، به پیش رویم.

وظایف عاجلی که در مقابل ما قرار دارد عبارت‌اند از:

۱-- مبارزه برای استحکام و گسترش حزب به‌خاطر
جواب‌دهی اصولی و به‌موقع به نیازمندی‌های مبارزاتی

پیام‌های حمایت از چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

پیام حمایت از چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب:-

تصویب و فیصله‌های چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را حمایت می‌نماییم!

بسیار خرسند هستیم که درفش مبارزه و مقاومت بر چارچوب جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی شکل مشخص کنونی جنگ خلق در کشور توسط حزب پر افتخار کمونیست (مائوئیست) افغانستان بیشتر از هر روز، در سرزمین ستم‌دیده ترین مردم دنیا با عزمی آهنین به اهتزاز در می‌آید.

اطلاعیه‌های نشر شده حزب ما، نشرات و فعالیت‌های ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی گواه همین ادعاست که ما نمردیم و هنوز زنده ایم و صدای آزادی، مبارزه و عدالت را در میان ستم‌دیدگان بلند می‌نماییم.

کمیته منطوقی شماره (۴۴)، تصویب فیصله‌های چهارمین پلنوم، دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را حمایت نموده و با جان و دل از همه تصمیمات و تصویبات آن پیروی می‌نماید و برای تطبیق آن از هیچ نوع فداکاری دریغ نمی‌ورزد.

ما بر آنیم که درفش آزادی خواهی را با انسانی‌ترین مبارزه در روستاها و شهرهای افغانستان به اهتزاز در آوریم و از این امر در هیچ زمانی دریغ نمی‌ورزیم.

درودهای انقلابی و رفیقانه نثار راه تان باد!

کمیته منطوقی واحد شماره (۴۴)

۱۷ سنبله ۱۴۰۳

۷ سپتامبر ۲۰۲۴

پیام حمایت هواداران حزب در اروپا

از فیصله‌های چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی

درد گرم نثار راه همه مبارزین کمونیست (م ل م)!

کمیته مسئول هواداران حزب در اروپا به نیابت از تمامی هواداران حزب در اروپا تدویر موفقانه چهارمین پلینوم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را به تمامی رفقا شادباش می‌گوید و خود را متعهد به اجرای آن می‌داند.

رفقای عزیز:-

پس از دریافت اطلاعیه تدویر موفقانه چهارمین پلنوم، رفقای واحد اروپا در جلسه تاریخی ۹ سپتامبر ۲۰۲۴ خویش به نتایج ذیل دست یافت که خدمت تان تقدیم می‌داریم:

۱. فیصله‌های چهارمین پلنوم کمیته مرکزی دور سوم قابل تایید و قابل تطبیق در سطح واحد اروپاست و خود را متعهد به اجرای آن می‌دانیم.
۲. ایجاد یک حلقه منظم بین کمیته مسئول واحد اروپا و رفقای فرانکفورت المان، استکهلم سوئدن، وین اتریش، میلان ایتالیا، پاریس فرانسه و هالند به صورت آنلاین و هر پانزده روز یکبار
۱. جمع بندی جلسات آنلاین و نشست حضوری هر ۴۵ روز یا ماهوار میان مسئول کمیته و منشی کمیته هواداران
۲. در صورت امکان دید و بازدیدهای حضوری اگر وضعیت جسمی رفیق ص. خوب باشد و توان سفر را داشته باشد.
۳. تامین ارتباطات بیشتر با افرادی و اشخاص منفرد که منسوبین جریان شعله جاوید در سطح واحد اروپا هستند و گرفتن نظرات شان بطور کتبی راجع به شرایط نابسامان فعلی داخل و خارج.

رفقا!

کمیته هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا با هماهنگی، تضامیم و فیصله‌های پلینوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی را بعد از مطالعه و ارزیابی با قاطعیت تأیید و پشتیبانی می‌کند.

کمیته هواداران حزب در اروپا

۹ سپتامبر ۲۰۲۴

۱۹ سنبله ۱۴۰۳

پیام حمایت از

فیصله‌های پُلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

با دروهای سرخ و انقلابی!

کمیته منطوقی ۷ قوس از جانب خود و به نیابت از جانب تمامی اعضا و هواداران حزب در منطقه دروهای سرخ و انقلابی خود را به رفقای کمیته مرکزی و سایر اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان احترامانه تقدیم می‌نماید. ما تدویر موفقانه چهارمین پُلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب را به تمامی اعضا و هواداران حزب در داخل و خارج کشور شادباش می‌گوئیم و خود را متعهد به اجرای آن می‌دانیم.

ما بی نهایت خرسندیم که در شرایطی بس خفقان آور کنونی که امارت اسلامی افغانستان تحت حمایت امپریالیزم جهانی با کمال بی شرمی بر خلق‌های ستم‌دیده افغانستان حکم رانی نموده و تلاش می‌نماید تا مردم کشور و به خصوص زنان را به قرون وسطا بر گرداند، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در چنین شرایطی توانست که چهارمین پُلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب را تدویر نماید و موفقانه آن را خاتمه دهد.

رفقای انقلابی!

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پُلنوم چهارم دور سوم خود به درستی توانسته که روی کمبودات، اشتباهات و کم‌کاری‌های خود طبق اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی برخورد نماید. از دیدگاه لنین یک حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) را می‌توان از روی بر خورد به اشتباهاتش ارزیابی نمود. لنین در این مورد چنین می‌گوید: «برخورد یک حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش ارزیابی یک حزب است. با استفاده از این معیارها می‌توان تعیین کرد که یک حزب تا چه اندازه جدی است و چگونه در عمل وظایف خود را نسبت به طبقه و توده‌های زحمت‌کش انجام می‌دهد. قبول اشتباهات بدون پرده پوشی، تحقیق برای شناخت علل اشتباه، تجزیه و تحلیل شرایط و عللی که منجر به وجود آمدن این اشتباهات شدند، بحث کلی و همه جانبه برای اصلاح اشتباهات، اینست صفات یک حزب جدی. اینست شیوه‌ای که حزب باید بر طبق آن وظایف خود را انجام دهد. اینست راهی که حزب باید طبقه، خود و توده‌ها را مطابق آن آموزش دهد.» (لنین - کلیات جلد ۲۵ - صفحه ۲۰۰)

دقیقاً رفقای کمیته مرکزی بدون ترس و هراس و بدون چشم پوشی از کمبودات، اشتباهات و کم‌کاری‌ها، مبارزات یک ساله حزب را به بررسی گرفتند و تمامی نقاط ضعف آن را برجسته نمودند. کمیته ۷ قوس نیز یک چنین توقعی از کمیته مرکزی حزب خود داشت، خوش بختانه که پُلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی با برخورد جدی رفقا با اشتباهات موفقانه خاتمه یافت. کمیته ۷ قوس خود را ملزم بدان می‌داند که با تکیه استوار بر فیصله‌های پُلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب، راه مبارزاتی خود را با قاطعیت هر چه تمام‌تر به پیش برد. زیرا در شرایط کنونی که جنبش مائوئیستی کشور کاملاً ضعیف است ما نمی‌توانیم بدون قاطعیت مبارزاتی، و پیاده نمودن اساس‌نامه و فیصله‌های کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب گامی به جلو برداریم. ما باید به مصاف چالش‌ها رفته و شرایط نامساعد را به شرایط مساعد تبدیل نمائیم. زیرا ما به این باور هستیم که هر گاه یک حزب کوچک و بسیار ضعیف بر اصول مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم تکیه نماید، رهنمودها و فیصله‌های حزبی را به مرحله اجرا گذارد، می‌تواند بر مشکلات فایز آمده و موانع را از سر راه خود بردارد. این وظیفه و مسئولیت بس عظیم تاریخی است که ما باید در اجرای آن هر چه جدی‌تر تلاش نمائیم، در غیر آن در جا خواهیم زد و گامی به عقب بر خواهیم داشت.

ما با عزم متین تلاش می‌نمائیم تا خط حزب و فیصله‌های حزبی را در عمل پیاده نمائیم، همان طوری که حزب ما از هیچ تلاشی در راه مبارزه علیه اشغال‌گران امپریالیست، رویزونیست‌های رنگارنگ، تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان و حتی انحلال‌طلبان دریغ نورزید و جرأت مندانه به پیش رفت، ما هم آن را با عزم متین به پیش بریم.

ما خوب بر این امر واقفیم که با روی کار آوردن دوباره طالبان توسط امپریالیزم اشغال‌گر امریکا، افغانستان کامکان یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی باقی مانده است. همه نیروهای مائوئیست و انقلابی کشور این نکته را به خوبی درک می‌کنند، مشکل عمده که فرا روی ما قرار دارد این است که ما در میدان نبرد حضور نداریم. همان طوری که در گذشته حضور طالبان در میدان جنگ انحصاری بود، هم اکنون این میدان فقط به نیروهای ارتجاعی، جنایت‌کار و میهن فروش احزاب جهادی و ملیشه‌های جنایت پیشه دوستم باقی مانده است. جنگی که میان این دو گروه ارتجاعی و جنایت‌کار ادامه دارد، جنگی است ارتجاعی و خانمان‌سوز که هیچ منفعتی برای توده‌های ستم دیده در بر ندارد، و فقط در جهت تامین منافع امپریالیزم، فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور - بروکرات پیش می‌رود. این نکته را باید اضافه نمود، تا زمانی که ما نتوانیم این موانع و مشکلات را از سر راه برداریم و در میدان جنگ حضور پیدا کنیم مبارزه و مقاومت ما علیه رژیم استبدادی طالبان و بقیه نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم صرفاً یک مبارزه سیاسی خواهد بود.

برای برداشتن این موانع در گام نخست باید که تمامی نیروهای مائوئیست کشور مسایل گروه‌گرایی را کنار بگذارند و بر مبنای اصول مائوئیستی در یک کمیته مشرک گرد هم آیند و با مبارزات درست و اصولی اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی خویش را حل نمایند. حزب ما بارها این موضوع را در ارگان نشراتی اش (شعله جاوید) مطرح نموده و ما یک بار دیگر از تمامی نیروهای مائوئیست کشور می‌خواهیم تا اختلافات شان را به طریق اصولی حل و فصل نمایند. در گام دوم برای این که به توانیم در میدان جنگ حضور پیدا نمائیم بردن اساس‌نامه حزب در میان توده‌ها امری حتمی است. یا به قول مائوتسه دون فلسفه باید محافل روشنفکری را ترک نموده و به میان توده‌ها برود. این کار یکی از ضرورت‌های مبرم و نیاز عاجل مبارزاتی ما را در اوضاع و شرایط خفقان آور کنونی تشکیل می‌دهد. زیرا گسترش مبارزات حزب عمدتاً مستلزم گسترش مبارزات توده‌بی در روستاها است، ما باید تلاش نمائیم تا جهت گسترش این مبارزات و تطبیق اصولی و خلاقانه اساس‌نامه حزب، استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی مان را برای دستیابی به اهداف حزب یعنی بر پایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تا پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک نوین در مناطق روستایی حضور داشته باشیم و مبارزات مان را در آن مناطق به پیش سوق دهیم.

کمیته منطوقی ۷ قوس یک بار دیگر تاکید می‌نماید که بعد از مطالعه دقیق فیصله‌های درست، اصولی و به موقع پُلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب از فیصله‌های پُلنوم استقبال نموده و حمایت همه جانبه خویش را از این فیصله‌ها اعلان می‌دارد و خود را مکلف می‌داند تا هر چه جدی‌تر هر یک از فیصله‌ها را در عمل پیاده نماید.

با دروهای رفیقانه!

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

کمیته منطوقی ۷ قوس

۹ میزان ۱۴۰۳

۳۰ سپتامبر ۲۰۲۴

پیام حمایت کمیته روابط بین المللی حزب از فیصله‌های چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی!

رفقای عزیز درودهای سرخ و انقلابی ما نثار تان باد!

کمیته روابط بین المللی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تدویر موفقانه چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب را خدمت تک رفقای عزیز (داخل و خارج) از کشور تبریک و تهنیت عرض می‌دارد.

رفقا!

ما ضمن تایید فیصله‌های این پلنوم، خود را مکلف به اجراء تمامی مواد فیصله شده می‌دانیم و نهایت تلاش به خرچ خواهیم داد که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بتواند رسالت و مسئولیت خود را در مبارزات جنبش بین المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) که یک وظیفه و مسئولیت انصراف ناپذیر ماست، به وجه احسن ادا نماید. ما نهایت کوشش به عمل خواهیم آورد تا در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی روی مسائل عام و خاص، سهم فعال و ارزنده داشته باشیم. ما متعهد هستیم تا در راه احیاء و ایجاد یک تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (م ل م) از هیچگونه تلاش و کوششی دریغ نورزیم و درین راه با سایر احزاب برادر (احزاب و سازمان‌های م ل م جهانی) روابط نیک و حسنه را حفظ و با گام‌های استوار از طریق برقراری روابط اصولی و موثر آنرا هرچه بیشتر از قبل تحکیم و در راه تشکیل انترناسیونال کمونیستی یکجا و پیگیر تلاش نماییم.

به تمام رفقای خود موفقیت‌های مزید در این راه آرزو می‌نمائیم.

با درودهای سرخ کمونیستی!

کمیته روابط بین المللی

اول عقرب ۱۴۰۳

۲۲ اکتوبر ۲۰۲۴

پیام حمایت جمعی از کارگران مهاجر مقیم ایران (تهران)

از فیصله‌های چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی

رفقای عزیز!

مطلع شدیم که چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب در فضایی که سایه سنگین امارت بر سر مردم ستم‌دیده ما گسترده‌تر گردیده، به موفقیت تدویر یافته است که تدویر موفقانه این پلنوم را به تمامی رفقای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان شادباش می‌گوئیم.

رفقای مبارز و هم‌سنگر!

در شرایط کنونی که جنبش انقلابی کشور ناتوان است، یگانه راه غلبه بر این مشکل فقط و فقط پیاده نمودن تصامیم و فیصله‌ها و دستورات کمیته مرکزی حزب در عمل می‌باشد. زیرا معتقد هستیم که یگانه راه رهایی انسان‌ها از بدبختی و بیچارگی تجمع همین انسان‌های آگاه و خردمند است که بر محور کمیته مرکزی حزب گرد هم آمده و برای تغییر سرنوشت جاری تصمیم می‌گیرند.

این پلنوم، ما را مصمم‌تر از قبل به اجرای تصامیم و فیصله‌های کمیته مرکزی نموده است. ما خود را مکلف به تطبیق فیصله‌های پلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی می‌دانیم و در تطبیق آن لحظه‌ای درنگ نخواهیم کرد و امیدواریم که با همبستگی مداوم بتوانیم بر مشکلاتی که امروزه برای تمام بشریت در سراسر جهان به وجود آمده است فایق شویم و بر تمام ستم‌های جاری در سطح جهان نقطه پایان بگذاریم و درفش پرافتخار انترناسیونالیزم پرولتری را در اهتزاز ببینیم.

به امید چنین روزی!

جمعی از کارگران مهاجر مقیم ایران (تهران)

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۸ عقرب ۱۴۰۳

۲۹ اکتوبر ۲۰۲۴

پیام تبریکی و حمایت کمیته هواداران حزب واحد برون مرزی ایران (مشهد) از فیصله‌های چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب

رفقای گران ارج!

کمیته هواداران مقیم ایران (مشهد) به مناسبت برگزاری موفقیت آمیز پلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که در شرایط سخت امنیتی و اختناق نیروهای سیاه‌پالان (مزدوران آمریکا) در سال جاری تدویر یافته است، را به مقام محترم صدر کمیته مرکزی و اعضای گرامی کمیته مرکزی و سایر منسوبین و هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تبریک و تهنیت می‌گوید. یقیناً برگزاری پلنوم چهارم در چنین شرایط دشوار پیروزی حزب را نشان می‌دهد.

آرزومند موفقیت هرچه بیشتر حزب در تمام راه‌های مبارزاتی تعیین شده، علیه سلطه امپریالیزم، مزدوران طالبانی آن، انحلال طلبان، رویزونیسم بین‌المللی و سایر دشمنان کمونیستی هستیم.

ما یقین کامل داریم در اثر تلاش خستگی ناپذیر صدر کمیته مرکزی و اعضای محترم کمیته مرکزی و تمام اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، حزب به پیروزی‌های بزرگی رهنمون خواهد شد.

ما از راه دور دستان تک تک اعضای حزب را به گرمی می‌فشاریم. در اخیر سلامتی و صحت‌مندی صدر کمیته مرکزی و اعضای محترم حزب را خواهانیم.

مرگ بر امپریالیزم لجام گسیخته آمریکا

مرگ بر طالبان مزدورشان

کمیته هواداران حزب واحد برون مرزی ایران (مشهد)

۱۰ عقرب ۱۴۰۳

۳۱ اکتوبر ۲۰۲۴

پیام حمایت از فیصله‌های چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب

به کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!
رفقای عزیز و گرامی:-

کمیته منطقی ۱۳ میزان درودهای سرخ و انقلابی خود را هم از جانب خود و هم به نمایندگی از تمامی اعضا و هواداران حزب در منطقه بخاطر تدویر موفقانه چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب که در ماه سنبله ۱۴۰۳ خورشیدی، تدویر گردیده بود، به رفقای کمیته مرکزی و تمامی اعضا و هواداران حزب در داخل و خارج از کشور تقدیم می‌نماید.

ضمن عرض پوزش، از تعویق پیام حمایت‌مان، باید به عرض برسانیم که نظر به مشکلات تکنیکی و مریضی‌های ممتد چند تن از رفقای کمیته منطقه، نتوانستیم در زمان مناسب این پیام را به شما ارسال نماییم؛ از این بابت صمیمانه عذرخواهی می‌کنیم و امیدواریم که رفقای عزیز کمیته مرکزی شرایط پیش آمده ما را درک نمایند.

تدارک، تدویر و ختم موفقانه چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب که در شرایط خفقان آور سیاسی موجود در داخل کشور تدویر یافته است، مایه مسرت و خوشحالی ماست. یقین کامل داریم که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی توسط حزب ما طبق خط و مشی مطروحه در اساسنامه در سطح داخلی و بین‌المللی به وجه احسن به پیش برده شده و به پیش خواهد رفت.

کمیته منطقی ۱۳ میزان فیصله‌های به عمل آمده چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب را مطالعه نموده و فیصله‌ها را اصولی، درست و به موقع دانسته و با قاطعیت از فیصله‌های پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب حمایت می‌نماید.

امیدواریم بتوانیم طبق فیصله‌ها و رهنمودهای رفقای کمیته مرکزی حرکت نموده و در جهت استحکام و گسترش حزب و تطبیق اصولی و اخلاقانه استراتژی مبارزاتی و تاکتیک‌های مبارزاتی حزب گام‌های هرچه موثرتر به پیش برداریم.

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

کمیته منطقی ۱۳ میزان

۲۱ جدی ۱۴۰۳

(۱۰ جنوری ۲۰۲۵)

گرامی باد هفتم قوس!

یاد جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

هفتم قوس یادآور خاطرات جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور است که تعداد تقریبی مجموعی آن‌ها روی همه رفته به بیست هزار (۲۰۰۰۰) نفر می‌رسد. بزرگ داشت از روز جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، یکی از مسئولیت‌های مبارزاتی جنبش چپ در افغانستان است. زنده نگه داشتن یاد و خاطرات عزیزان مان به این معنا است که ما بر ادامه رزم و پیکار رفقای جان باخته، علیه دشمنان سوگند خورده خلق تجدید پیمان می‌نمائیم.

اکثریت قریب به اتفاق این جان باختگان در زمان مبارزه و جنگ علیه رژیم کودتایی هفت ثور و متعاقب آن جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیزم شوروی، و عوامل نیروهای رژیم مزدور اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست و تا حدی توسط سرسختان ضد کمونیست (مجاهدین) در درون جنگ مقاومت ضد شوروی، به جاودانگی پیوسته‌اند. این جان باختگان نه تنها در برگزیده رهبران، کادرها و صفوف سازمانی تشکلات منشاء گرفته از "سازمان جوانان مترقی افغانستان" و "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" بودند، بلکه تعداد زیادی از آن منسوبین سابق "سازمان" و "جریان" را نیز در بر می‌گیرند که بعد از انحلال سازمان جوانان مترقی بعضی از آن‌ها به عضویت هیچ سازمان و تشکل "چپ" در افغانستان در نیامده بودند.

تمام این جان باختگان، علی‌رغم تمامی فرازونشیب‌های مبارزاتی شان، حداقل جان باختگان مبارزه و مقاومت ملی علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش و در سطوح بالاتر جان باختگان جنبش دموکراتیک نوین و جنبش مائوئیستی افغانستان محسوب می‌گردند. باید هر یک از این جان باختگان در حد خودش بزرگ‌داشت گردد و مورد احترام و تکریم قرار داشته باشد.

بنابراین موجودیت حزب انقلابی پرولتری و رهبری آن پیش شرط تشکیل ارتش توده‌یی و جبهه متحد انقلابی است، که هم بر تداوم مبارزاتی تاکید می‌ورزد و هم از خون جان باختگان خویش دفاع می‌کند.

بناء وظیفه و رسالت خود می‌دانیم که یاد و خاطرات این عزیزان را گرامی بداریم. و همه ساله این روز را بنام روز جان باختگان در کشور تحلیل نمائیم. و راه شان را تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ادامه دهیم و تا آن جا پیش رویم که دیگر نشانی از ستم باقی نماند.

ما معتقد هستیم که حزب کمونیست (مائوئیست) در افغانستان یکی از مهم ترین سلاح از میان سه سلاح مورد نیاز برای انقلاب دموکراتیک نوین، گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت مداوم انقلابی به سوی کمونیزم جهانی از طریق انقلابات متعدد فرهنگی در کشور است. بناء همیشه بر تداوم مبارزاتی علیه اشکال متعدد استعمار، استثمار و ستم در جامعه تاکید ورزیدیم. و در شرایط کنونی که بیش از سه سال از عمر نکبت بار امارت اسلامی افغانستان گذشته است نیز بر این امر تاکید می‌ورزیم. تداوم مبارزاتی پرولتاریا در کشور متضمن منافع

حزب ما از قوس ۱۳۸۸ خورشیدی به این سو بارها نیاز عاجل مبارزاتی را در کشور مطرح نموده صراحتاً بیان داشته که فقط و فقط يك مقاومت سرتاسری همه جانبه جنگی و غیر جنگی پیروزمندانه قادر است به حالت مستعمراتی در افغانستان خاتمه دهد. بر اساس همین نیاز عاجل مبارزاتی تاکید بر ایجاد همسویی و هم‌آهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات افغانستانی، نموده است. اما متأسفانه که هیچ یک از این نیروها چنین آمادگی از خود نشان ندادند.

ملی - دموکرات را نیز در جهت راه اندازی عملی چنین تلاش و کوششی فرا می خوانیم.

اعتقاد ما این است که افغانستان هنوز یک کشور مستعمره و در چنگال خونین اشغالگران امریکایی قرار دارد. طالبان نیز دست نشاندهگان امروزی اشغالگران امریکایی است که با یک بازی پشت پرده دوباره آن ها را به قدرت رساند.

حزب ما، امر سازش اشغالگران امریکایی را با دست پروردگان طالب شان را هرگز از نظر دور نداشته است. در ۱۸ قوس سال ۱۳۸۸ خورشیدی مقاله تحت عنوان «نیاز به ادای یک مسئولیت مبارزاتی عاجل» این موضوع را پیش بینی نموده و در آن مقاله چنین بیان داشتیم:

«طالبان و حزب اسلامی گلبدین خود نیروهایی اند که در اصل توسط امپریالیست های امریکایی، انگلیسی و وابستگان منطقه بی آن ها ساخته و پرداخته شده اند. به همین جهت جستجوی راه سازش و مصالحه با آن ها، یکی از اجزای اصلی استراتژی جدید اشغالگران امپریالیست به سردم داری امپریالیست های امریکایی در افغانستان را تشکیل می دهد. آن ها نیروهای امتحان داده ای هستند که نتایج فاجعه بار حاکمیت های ارتجاعی شان، مردمان ما را تا مغز استخوان سوزانده است و قسماً هم اکنون نیز می سوزاند. ایدئولوژی و برنامه سیاسی به شدت ارتجاعی، شوونیستی، جاهلانه و استبدادی آن ها خود به خود زمینه های مناسب فریبکارانه برای عادلانه جلوه دادن طرحات اشغالگران فراهم می سازد. این ایدئولوژی و برنامه سیاسی، نه تنها قادر نیست تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغالگران و رژیم دست نشانده را، از میان تمامی اقشار و طبقات و ملیت ها و اقلیت های ملی، در یک مقاومت سرتاسری بسیج نماید، بلکه آن ها خود آگاهانه در پی چنین بسیج مبارزاتی مقاومت خواهانه سرتاسری نیستند. آن ها نه تنها به هیچ وجهی قادر نیستند خشم زنان، یعنی نیمی از پیکر جامعه، علیه اشغالگران و دست نشاندهگان را رها سازند، بلکه زن ستیزی مشمئز کننده شان خود زمینه ساز اجرای طرحات فریبکارانه دشمن اشغالگر و رژیم پوشالی در قبال زنان است. محدودیت اجتماعی و ملیتی آن ها ذاتی و غیر قابل التیام است و امیدواری اشغالگران و دست نشاندهگان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیشتر می سازد.

با توجه به تمامی این مسائل، برپایی و پیشبرد یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی سرتاسری، بر محور مقاومت مسلحانه و به بیان روشن تر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، نه تنها از لحاظ پیوند دادن مقاومت ضد اشغال با انقلاب اجتماعی مورد نیاز در افغانستان، یک ضرورت و الزام قطعی غیر قابل انصراف است، بلکه صرفاً خاتمه بخشیدن به انقیاد مستعمراتی و حصول استقلال سیاسی افغانستان نیز بدون برپایی و پیشبرد چنین مقاومتی یک امر ناممکن به نظر می رسد.» (شماره ۲۳ شعله جاوید - دور سوم - تاکیدات از ماست)

بر مبنای همین شناخت عمیق از اوضاع اجتماعی - سیاسی کشور بود که حزب تاکید بر تأمین هم آهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروهای انقلابی کمونیست، ملی و دموکرات نمود، و صراحتاً بیان نمود که:

«ما می توانیم - و باید - هم زمان با پیشبرد تلاش برای ایجاد این چنین همآهنگی مبارزاتی میان این نیروها و شخصیت ها، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی، به خاطر حل و فصل تفاوت ها و اختلافات و یا لا اقل ایجاد تفاهم میان شان را نیز پیش ببریم.» همان جا

ما در هفتم قوس امسال تعهد راسخ خویش را بر تداوم این مبارزه بار دیگر اعلام میداریم و یاد جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را هرچه باشکوه تر گرامی داشته و از تمامی شخصیت ها و نیروهای انقلابی، ملی و دموکراتیک تقاضا نمودیم تا مبارزات شان را هرچه فشرده تر علیه حکومت تنوکراتیک طالبان بر محور همسویی، هم آهنگی و اتحاد میان نیروهای انقلابی کمونیست، ملی - دموکرات هر چه جدی تر و اصولی تر پیش ببرند.

گرامی باد هفتم قوس !

زنده باد یاد جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

به پیش به سوی اتحاد هر چه اصولی تر نیروهای انقلابی کشور

پیش به سوی برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۷ قوس ۱۴۰۳ خورشیدی (۲۷ نوامبر ۲۰۲۴ میلادی)

www.cmpa.io

sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com

سیزدهم میزان ۱۳۴۴ خورشیدی

روز پایه گذاری

جنبش مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائوتسه دون در افغانستان

تا حدودی توانست این مبارزات را به کندی مواجه سازد، اما سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق اکرم یاری توانست که در اوایل سال ۱۳۴۷ خورشیدی مبارزاتش را علیه رویزیونیزم معاصر به طور علنی زیر نام شعله جاوید (جریان دموکراتیک نوین) آغاز نماید. مبارزات سازمان جوانان مترقی و با انتشار شعله جاوید تأثیرات فرهنگی عمیقی بر جامعه و به خصوص میان نسل جوان اعم از زنان و مردان گذاشت، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی جریان دموکراتیک نوین؛ این جریان را به صورت بزرگترین و با نفوذترین جریان سیاسی کشور تبدیل نمود.

جریان دموکراتیک نوین نه تنها به مبارزاتش علیه رویزیونیزم معاصر ادامه داد؛ بل که مبارزاتش را علیه انواع و اشکال رویزیونیزم، امپریالیزم و ارتجاع به طور جدی و پی گیر شروع نمود و به نحو احسنی به پیش برد. با جرأت باید گفت عرصه مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و فلسفی سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین علیرغم کمبودات و اشتباهاتش بخش مهمی از مبارزات جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) کشور را تشکیل داده و در تعمیق و گسترش این جنبش نقش بزرگی بازی نموده است.

بناءً روز سیزدهم میزان را باید به مثابه یک روز تاریخی و برجسته تجلیل نمائیم؛ زیرا این روز برای مائوئیست‌های افغانستان از اهمیت عظیمی برخوردار است و به خصوص در شرایط کنونی که اشغال‌گران امپریالیست، قرون وسطاترین نیروها (طالبان) را دوباره به قدرت رسانده و آنان را بر سرنوشت توده‌های زحمت‌کش کشور مسلط گردانیدند.

در چنین اوضاع و شرایط خفقان آور که سایه شوم طالبانی بر جامعه مسلط گردید؛ وظیفه مائوئیست‌های کشور است تا اختلافات موجوده را از طریق مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی از میان برده و به طرف یک وحدت اصولی حرکت نمایند.

حزب ما یک بار دیگر به تمامی مائوئیست‌های کشور پیش‌نهاد می‌نماید که به خاطر حل و فصل اختلافات موجوده و پیش‌برد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیاز به یک جلسه مشترک چند جانبه است؛ لذا در ارتباط به جلسه مشترک تمامی مائوئیست‌های کشور و چگونگی برگزاری آن، راه مناسب را جستجو می‌کنیم و امیدواریم که مائوئیست‌های

بعد از درگذشت استالین؛ باند رویزیونیست خروشچف و شرکاء در اثر یک کودتای درون حزبی بر حزب و دولت سوسیالیستی مسلط گردیدند. حزب کمونیست (بلشویک روسیه) بعد از کودتای رویزیونیست‌ها به یک حزب رویزیونیستی تغییر ماهیت داد؛ و اولین دولت سوسیالیستی در جهان به یک دولت سوسیال امپریالیستی مبدل گردید.

رویزیونیزم خروشچفی با استفاده از حیثیت و اعتبار حزب کمونیست (بلشویک روسیه) توانست اکثریت احزاب کمونیست جهان را به دنبال خود بکشد. فقط در این میان حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون و حزب کار آلبانی تحت رهبری انور خوجه علیه رویزیونیزم معاصر مبارزه برخاستند و مسئولیت مبارزه علیه رویزیونیزم معاصر را به خاطر پاکیزه نگه داشتن مارکسیزم - لنینیزم از لوث رویزیونیزم را به دوش گرفتند. متأسفانه که انور خوجه بعد از درگذشت مائوتسه دون به دگما رویزیونیزم غلطید و حزب کار آلبانی در مسیر انحرافی و رویزیونیزم سیر نمود.

حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون به درستی توانست که مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی را به پیش ببرد و راه خروج از بن بست ناشی از بروز رویزیونیزم معاصر را به جنبش کمونیستی بین‌المللی نشان دهد. مبارزات جدی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون موجب امواج نوینی در جنبش مارکسیستی - لنینیستی گردید و احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائوتسه دون در تمام جهان پا به عرصه وجود گذاشت. در چنین جوی در جدی سال ۱۳۴۳ خورشیدی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به عنوان بلندگوی ایدئولوژی و سیاسی رویزیونیزم خروشچف ایجاد گردید.

در آن شرایط جنبش کمونیستی افغانستان با الهام‌گیری از موضع‌گیری اصولی ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست چین در میزان ۱۳۴۴ خورشیدی تحت رهبری رفیق اکرم یاری با تدویر اولین کنگره سازمان جوانان مترقی بر مبنای ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون پایه گذاری گردید. سازمان جوانان مترقی از همان آوان پایه گذاری اش مبارزات ضد رویزیونیزم خروشچفی را شروع نمود. گرچه سنتریزم خزیده در درون سازمان جوانان مترقی

کشور در اوضاع کنونی، شرایط عاجل مبارزاتی را درک نموده و به پیش نهاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پاسخ مثبت ارائه نمایند.

ضمناً، قابل یادآوری است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در تجلیل از سیزدهم میزان سال گذشته نیز صراحتاً بیان نموده بود که:

«رفقا!

اوضاع و شرایط کنونی از ما می طلبد که هرچه عاجل تر ضرورت های انصراف ناپذیرت آمین وحدت اصولی تمامی مائوئیست های کشور را در حزب کمونیست مائوئیست واحد در نظر بگیریم، و به خاطر منافع عمومی جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی کشور علیه هرگونه سکتاریزم، ذهنی گری و انحلال طلبی به مبارزه برخیزیم، و در مسیر وحدت و یک پارچگی کل جنبش حرکت نمائیم.»

اکنون برای بار دیگر و در گرمای داشت از پنجاه و نهمین سالیاد سیزدهم میزان، روی این پیش نهاد خویش تاکید می ورزیم و امیدواریم که عکس العمل مثبت مائوئیست های کشور را دریافت نمائیم.

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم!

زنده باد مبارزات برحق مردمان کشور و خلق های سراسر جهان!

سرنگون باد امارت اسلامی افغانستان!

۱۳ میزان ۱۴۰۳ خورشیدی

۴ - اکتبر ۲۰۲۴ میلادی

www.cmap.io

sholajawid@cmap.io || sholajawid2@hotmail.com

قتل عام کارگران افغانستانی توسط مرزبانان ایرانی،

یک جنایت بشری است.

تحت فشار قرارداد، این فشار آن قدر زیاد بود که داود نتوانست در این مدت حقوق کارمندان را پرداخت نماید. صدای اعتراض از هر سو بلند گردید و روز به روز وضعیت وخیم تر شده می رفت. در نتیجه رکود اقتصادی، بی کاری شدید به وجود آمد و موجبات نارضایتی بیشتر مردم فراهم گردید. ایجاد این فضا موجب شد تا داود بالای سیاست خارجی و داخلی اش تجدید نظر نماید. او در اولین اقدام سیاست داخلی خود، چند نفر از اعضای حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" را به عنوان سفیر از کابینه اش کنار زد. بعداً روابطش را با پاکستان بهبود بخشید. و در سال ۱۳۵۶ داود برای دریافت کمک به پنج کشور (کویت، یوگوسلاویا، پاکستان، لیبیا و هندوستان) مسافرت نمود. و به تعقیب آن داود به کشورهای ایران، عربستان سعودی نیز سفر کرد، و قرار دادهای با این کشورها به امضاء رساند. یکی از جمله این قراردادها، قرارداد خائنانه آب هیرمند و اجازه ورود کارگران افغانستانی به ایران بود. همین تلاش و حرکت داود باعث سقوط وی در ثور ۱۳۵۷ خورشیدی توسط روس ها گردید. اجازه ورود کارگران افغانستانی به ایران بر می گردید به نیم قرن گذشته. اما ایران روی قرارداد خائنانه آب هیرمند پافشاری دارد و آن را از طالبان مرتباً مطالبه می نماید، اما ضمیمه آن را که اجازه ورود کارگران افغانستانی به ایران است تا سرحد جنایت بشری نقض می کند.

بعد از کودتای هفت ثور، افغانستان به یک کشور جنگ زده و بحرانی تبدیل گردید. زندگی بر مردم روز به روز تنگ تر می گردید، این وضعیت باعث گردید تا نیروی کار از افغانستان به کشورهای منطقه و از جمله به ایران سرازیر گردد. این موج مهاجرت کارگران افغانستانی به کشورهای منطقه و به خصوص ایران و پاکستان منفعت زیادی را برای این کشورها در برداشت. از یک سو ایران و پاکستان، از مهاجران افغانستانی لیستی ترتیب می دادند و در مقابل آن از "سازمان ملل متحد" زیر عنوان کمک به مهاجرین پول دریافت می کردند،

مهاجرت کارگران افغانستانی به ایران تاریخ طولانی دارد، و بر می گردد به دوران ریاست جمهوری داودخان - سال های ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۶ - ۱۹۷۷ میلادی).

از زمان صدارت داود خان که پای سوسیال امپریالیزم در افغانستان باز شد رقابت سختی میان امپریالیزم آمریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی آغاز گردید. امپریالیزم آمریکا همیشه به فکر کوتاه نمودن دست سوسیال امپریالیزم شوروی از افغانستان بود.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان، این رقابت شدید تر گردید. چنانچه امپریالیزم آمریکا از طریق میوند وال دست به کودتا زد، اما این حرکت منجر به ناکامی گردید، کودتا سرکوب شد و میوندوال اعدام گردید. امپریالیزم آمریکا به تجهیز و بسیج نمودن اخوانی ها (احزاب جهادی کنونی) توسط دولت پاکستان پرداخت و آن ها را در داخل پاکستان بسیج و تجهیز نمود و به افغانستان فرستاد. امپریالیزم خواست تا از این طریق بر رژیم داود فشار وارد آورد و او را وادار به عقب نشینی نماید. نیروهای مسلح اخوانی شورش های را در چند نواحی به راه انداختند، گرچه این شورش ها رژیم داود را پیریشان خاطر ساخت، اما داود خان توانست که شورش ها را سرکوب نماید، تعدادی از شورشیان کشته و تعدادی اسیر و تعدادی به پاکستان فرار نمودند و تا کودتای ۷ ثور در آن جا زندگی را به آرامی سپری کردند.

رقابت میان امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم و اقمار شان در افغانستان، رژیم داود را مانند اواخر دوران رژیم شاهي با بحران روبرو نمود. چون داودخان تجار وابسته به غرب را کاملاً محدود نموده بود، آن ها اعتصاب نمودند و مدت شش ماه اموال شان را از گمرکات بیرون نکردند که این اقدام تجار غرب دولت داود را بیش از اندازه

و این پول به مسایل داخلی کشور خود به مصرف می‌رساندند و از سوی دیگر نیروهایی برای احزاب ارتجاعی وابسته به خود بسیج و تجهیز می‌نمودند و در جنگ نیابتی علیه سوسیال امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده‌اش به کار می‌گرفتند. و ثالثاً چرخ اقتصادی این کشورها و به خصوص ایران در زمان جنگ با عراق توسط همین کارگران افغانستانی دوران می‌کرد.

بعد از این که سوسیال امپریالیسم "شوروی" در افغانستان شکست خورد و رژیم پوشالی‌اش فروپاشید، با ایجاد "دولت اسلامی" در کشور، نه تنها این بحران حل نگردید، بل که احزاب ارتجاعی جهادی به عنوان مجریان جنگ نیابتی امپریالیست‌ها و قدرت‌های ارتجاعی منطقه جنگ خان‌مان‌سوز داخلی را بر توده‌های ستم‌دیده افغانستان تحمیل نمودند. این وضعیت اسفناک، زندگی توده‌ها را روز به روز مشکل و مشکل تر گردانید و موج مهاجرت بیش تر از قبل گردید. بعد از روی کار آمدن طالبان (دور اول) علاوه بر این که از جنگ‌های تحمیلی نیابتی کاسته نشد، بل که تشدید هم گردید و مردم علاوه بر این که علاقه به برگشت به کشور نشان ندادند، بل که مهاجرت شکل گسترده‌تری به خود گرفت.

بعد از اشغال افغانستان و عراق توسط امپریالیسم امریکا و متحدینش، نه تنها افغانستان بل که منطقه با تحمیل جنگ‌های تجاوزگرانه و اشغالگرانه بحران زده شد. با ایجاد جنگ‌های تحمیلی تجاوزگرانه و اشغالگرانه امپریالیست‌ها زندگی توده‌ها در منطقه به وخامت گرائید، و فقر و بی‌کاری در همه سطوح اجتماعی دامن گیر توده‌ها گردید. مردم به علت فقر و بی‌چاری چاره جز مهاجرت به کشورهای همسایه نداشتند.

توده‌های زحمت کش افغانستان به خوبی آگاهند که در طول این مدت عده‌ای از کارگران افغانستانی به نام‌های متفاوت توسط رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی ایران به قتل رسیده و یا به دار آویخته شده اند.

مدت سه سالی که از عمر رژیم آپارتاید جنسیتی امارت اسلامی می‌گذرد، علاوه بر این که بهبودی در وضعیت زندگی مردم و به خصوص کارگران به وجود نیامده، بل که روز به روز وضعیت وخیم تر شده و حتی بر نصف نفوس جامعه آپارتاید جنسیتی اعمال گردیده است.

امارت اسلامی بارها وعده ایجاد زمینه شغلی در کشور را داده است، اما فقط این اشتغال در سطح حرف باقی مانده است. کارگران حتی نمی‌توانند حداقل لقمه بخور و نمیر خانواده را فراهم نمایند. متأسفانه که در افغانستان کاری وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد بسیار اندک و مزد ناچیزی به کارگران می‌دهند. در تمامی کارخانه‌ها و شهرک‌های صنعتی در بدل کار ۱۲ ساعته فقط مبلغ ناچیز چهار الی پنج هزار افغانی در ماه پرداخت می‌گردد. از کارگران سر گذر که اکثریت کارگران را تشکیل می‌دهند نباید حرفی به میان آورد. زیرا آن‌ها در بدل سه صد افغانی در روز نیروی کارشان را می‌فروشند، اما این کار همه روزه نیست، بل که در هفته دو الی سه روز بیشتر کار گیرشان نمی‌آید. در زمستان هفته یک روز کار به مشکل گیر می‌آید. هر گاه میانگین کار، کارگران سر گذر را در طول سال، هفته دو روز در نظر بگیریم، در یک ماه مبلغی که به دست‌آورد فقط ۲۵۰۰ افغانی خواهد بود. این وضعیت بدان علت است که سطح زندگی دهقانان و حتی دهقانان میانه حال و مرفع در دهات تغییر نموده است. اکثریت دهقانان میانه حال و حتی دهقانان مرفع زمین خود را با کمک اعضای فامیل کشت می‌نمایند. دهقانان بی زمین و کم

زمین به کارگران مزد بگیر تبدیل کرده اند، و در حومه‌های شهرها برای پیدا نمودن کار سکنی گزین شده اند، این امر باعث گردیده که صف بی‌کاران طولانی تر شود. و سطح دست‌مزدها پائین آید. همین وضعیت نا به هنجار سبب گردیده تا کارگران برای پیدا نمودن کار روانه کشورهای همسایه و به خصوص ایران گردند. زمانی که کارگران از مرز عبور می‌کنند با مشکلات عدیده‌ای رو به رو می‌گردند. در این جا از تحقیر، توهین، آزار و اذیت، استثمار بی حد کارگران افغانستانی در ایران می‌گذریم. بسیاری از کارفرمایان حتی حاضر نیستند که حقوق ماه‌ها و حتی سال‌ها کارگران افغانستانی را به پردازند. این کار فرمایان در رابطه تنگاتنگ با سپاه پاسداران ایران به کارگران بهانه و دسیسه جور نموده و با پرونده جعلی بازداشت شان کرده و به زندان منتقل می‌کنند. در زندان آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند که از خیر معاش شان بگذرند و بعد ایشان را به اردوگاه منتقل نموده و مدتی را با کار شاقه به اردوگاه سپری می‌نمایند. این آزار و اذیت به این خاطر است که کارگران فقط به آزادی فکر کنند نه حقوق شان که نزد کارفرما باقی مانده است.

کارگرانی که توسط قاچاق‌چیان به ایران رهنمائی می‌گردند، به دسته‌های سه صد الی پنج صد نفری تقسیم می‌شوند و اکثریت شان را قاچاق‌چیان از افغانستان به بلوچستان پاکستان و از آن جا به ایران منتقل می‌کنند. یکی از مناطقی که کارگران و خانواده‌های افغانستانی به ایران می‌روند منطقه کلکان بلوچستان است. این منطقه یک منطقه کوهستانی و صعب العبور است که بین پاکستان ایران موقعیت دارد.

شام‌گاه روز یکشنبه مورخ ۲۲ میزان ۱۴۰۳ خورشیدی مطابق به ۱۳ اکتبر ۲۰۲۴ میلادی سه صد تن از مرز کلکان عبور می‌کنند و وارد خاک ایران می‌شوند. در این زمان بنا به گفته معین ارجمند مسئول کمپاین فعالین بلوچ، ابتدا در منطقه مابین منفجر می‌شود و سپس از طرف نیروهای مرزی ایران، روی مهاجرین تیر اندازی صورت می‌گیرد. در این گیر و دار در حدود ۲۶۰ تن به شکل وحشیانه کشته و زخمی می‌شوند. متأسفانه که از وضعیت زخمی‌ها خبری در دست نیست. می‌توان آن‌ها را نیز در لیست کشته شدگان جای داد. حتی معین ارجمند مسئول کمپاین فعالین بلوچ و شیر احمد شیرانی سر دبیر سازمان حقوق بشر "حال‌وش" می‌گویند که ما به خاطر دانستن وضعیت زخمی‌ها به چندین شفاخانه (بیمارستان) سر زدیم، اما کدام خبری از زخمی‌ها نبود.

مرزبانان ایرانی به دستور رهبری ظالم و فاسد ایران مرتکب این جنایات ضد بشری گردیده اند. تمام این‌ها بر می‌گردد به رفتار خائنانه و مزدور منشانه طالبان که تمام مردم افغانستان را مجبور به فرار از کشور نمودند.

رژیم فاسد ایران از بدو تاسیس خود زیر نام دروغین اسلام مرز ندارد هزاران مهاجر افغانستانی را در جنگ ایران و عراق گوشت دم توپ ساخت و به کام مرگ فرستاد ولی امروز آن‌ها را در نوار مرز به طور دست جمعی گلوله باران می‌کند. رژیم غاصب آخندی ایران زیر نام دفاع از ولایت فقیه و تشییع، گروه‌های فاطمیون و زینبیون از تشییع افغانستانی ساخته و به سوریه و عراق برای جنگ فرستادند، ولی امروز آن‌ها را به اتهام عبور غیر مجاز از مرز تیرباران می‌نمایند. این چهره کریه و کثیف رهبران ایران را باید افشا نمود.

این قتل عام مشخص کننده آنست که نیروهای مرزی ایران از قبل، تدارک برای قتل عام کارگران مهاجر افغانستانی گرفته بودند. اگر چنین نمی‌بود آن‌ها می‌توانستند که همه را زنده بازداشت نمایند و به اردوگاه انتقال دهند. اما این کار را نکردند و در مسیر راه شان مابین

مگر این شیوه برخورد با مهاجران و به خصوص کودکان جنایت بشری نیست و آپارتاید محسوب نمی‌شود؟ امروز رژیم فاشیست ایران بدتر از افریقا، آپارتاید را در مورد مهاجرین به کار می‌گیرد. هیچ دادگاهی جز دادگاه خلق ایران، این جنایت پیشه‌گان را محاکمه نخواهد کرد.

خمینی این ضحاک عصر، بعد از مرگ ننگینش یکی از مارهای روی شانه اش (خامنه ای) را به سوی خلق ایران رها ساخته که تا امروز جمهوری اسلامی ایران از مغز توده های زحمت کش ایران و کارگران افغانستانی تغذیه می‌کند.

امروز در افغانستان وضعیت معلمان و مأمورین پائین رتبه هم بهتر از وضعیت کارگران نیست. از نصف نفوس جامعه (زنان) نباید چیزی گفت. زیرا زنان در وضعیتی به سر می‌برند که بدتر از دوران بربریت است. امارت اسلامی افغانستان به شدیدترین وجهی آپارتاید جنسیتی را علیه زنان اعمال می‌کنند. در حالی که کشورهای امپریالیستی به خوبی این آپارتاید را درک می‌کنند، با آن هم حامی طالبان اند. با صراحت می‌گوئیم که به هیچ وجه این آپارتاید از طرف امپریالیست‌ها و به خصوص امپریالیزم امریکا به رسمیت شناخته نخواهد شد. راه انداختن سروصدا پیرامون آپارتاید جنسیتی زنان در افغانستان از طرف "سازمان ملل متحد" و بعضی کشورهای امپریالیستی پرده فریبی است بر روی جنایات امپریالیست‌ها. همان طوری که سروصدا علیه جنایات بشری اسرائیل جایی را نگرفت، - زیرا امپریالیزم امریکا هرگز حاضر به پذیرفتن آن به عنوان جنایات بشری نیست - به همان قسم سروصدا علیه آپارتاید جنسیتی در افغانستان نیز بیهوده خواهد بود و طالبان این آپارتاید را هر چه جدی تر به پیش خواهند برد.

بنا برین کارگران و زنان افغانستانی بیش تر از هر زمان دیگری نیاز دارند که مستقلانه خود را سازمان دهی نمایند و به صورت متشکل برای تأمین حقوق شان مبارزه کنند.

کارگران و زنان ستم‌دیده باید بدانند که یگانه راه رهایی ازین مصیبت اتحاد و یک‌پارچگی کارگران، توده‌های ستم‌دیده و زنان این خطه است، که با قبول رهبری پیش‌آهنگ طبقه خویش و به راه انداختن جنگ مقاومت همه جانبه ملی، مردمی و انقلابی می‌توان جنایت پیشه‌گان را از قدرت به زیر کشید و جامعه ای را ایجاد نمود که در آن دیگر نشانی از ستم و بهره‌کشی وجود نداشته باشد. برای چنین روزی باید که جداً بپا خیزیم.

مرگ بر امپریالیزم

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران

مرگ بر طالبان

زنده باد مبارزات آزادی خواهانه کارگران

زنده باد مبارزات حق طالبانه و آزادی خواهانه زنان

فقط و فقط خلق های زحمت کش ایران و افغانستان اند که می‌توانند تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر تومار رژیم‌های مزدور هر دو کشور را بر چینند.

۱۴۰۳/۷/۲۸ خورشیدی

۲۰۲۴/۱۰/۱۹ میلادی

گذاری نمودند و سپس بقیه را به رگبار بستند. این عمل جنایت کارانه نیروهای مرزی ایران را به شدت تقبیح می‌کنیم. جمهوری اسلامی ایران علاوه بر این که هیچ اظهار تاسفی نکرد، بل که مستقیماً از جنایت بشری مرزبان خود دفاع نمود. اول این قتل عام را رد کرد و سپس اظهار نمود که آن منطقه، یک منطقه امنیتی است و نباید کارگران افغانستانی از آنجا عبور می‌کردند؟!

در حالی که این منطقه به طور دائم مورد استفاده عبور مهاجرین افغانستانی به داخل خاک ایران است. به تمام جهانیان واضح است که اکثر مهاجرین از این منطقه داخل خاک ایران می‌شوند و مرزبان با قاچاق‌چیان در رابطه تنگاتنگ قرار داشته و دارند و از هر نفر مهاجری که از این منطقه عبور می‌کند، چند میلیون تومان از قاچاق‌چیان دریافت می‌کنند. اما این دفعه تصمیم به قتل عام کارگران مهاجر گرفته بودند. بعید نیست که مقدار پول تعیین شده را قبلاً از قاچاق‌چیان گرفته باشند و بعداً دست به جنایت بشری زدند. این جنایت نه بار اول و نه هم بار آخر رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

رژیم آخندی ایران در حمل سال ۱۳۹۹ خورشیدی نیز دست به چنین جنایت بشری علیه کارگران افغانستانی زد. اما این جنایت بشری با جنایت بشری امسال متفاوت بود. در حمل سال ۱۳۹۹ خورشیدی، نیروهای مرزی ایران حدود ۵۷ نفر از کارگران افغانستانی را بازداشت نمودند. آن‌ها کارگران را با قساوت شکنجه نموده و بعد از شکنجه آن‌ها در داخل هرپرود انداختند، از میان آن‌ها فقط ۱۲ نفر که با شنا آشنائی داشتند توانستند که خود را به ساحل برسانند و بقیه به هلاکت رسیدند، و از جمله ۲۰ تن مفقودالثر گردیدند. همان طوری که دوسیه جنایت بشری جمهوری اسلامی ایران علیه کارگران افغانستانی در سال ۱۳۹۹ خورشیدی از طرف رژیم دست‌نشانده و حامیان اشغال گر شان بی‌گیری نگردید، به همان گونه پرونده این جنایات بشری نیز بی‌گیری نخواهد شد.

در حقیقت مسئول قتل عام کارگران افغانستانی نه تنها رژیم خون آشام آخوندی ایران است، بل که در قدم اول اشغال‌گران امپریالیست و رژیم‌های دست‌نشانده کوزی، غنی و هم اکنون امارت اسلامی افغانستان می‌باشند. زیرا اشغال‌گران امپریالیست و رژیم‌های دست‌نشانده کوزی، غنی و طالبان آن چنان شرایطی را برای کارگران و توده‌های ستم‌دیده افغانستان ایجاد نموده اند که چاره جز مهاجرت به خاطر دریافت لقمه نانی به کشورهای هم‌سایه ندارند و آن‌را باید به بهای جان شان بخرند.

ساعت شش شام جمعه مورخ ۲۷ میزان ۱۴۰۳ خورشیدی مطابق به ۱۸ اکتبر ۲۰۲۴ میلادی بی‌بی‌سی (BBC) گزارشی در مورد اخراج کودکان بدون همراه افغانستانی، از ایران را پخش نمود. این کودکان که بعضی می‌گریستند می‌گفتند که نیروهای ایرانی به اشکال و انواع گوناگونی با ما بد رفتاری داشتند. ساعت‌ها دست و پای ما به زنجیر بسته بودند. آن‌ها تمام بدن ما را بازرسی نمودند، و هر آن‌چه که داشتیم از ما گرفتند. این عمل کرد رژیم فاسد آخندی ایران خلاف تمام موازین بشری و کرامت انسانی و پامال نمودن حقوق اطفال است که توسط این رژیم فاسد نقض می‌گردد.

مطابق دساتیر حقوق بین الدول و روحیه اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر زمانی که در یک کشور شرایط غیر نورمال مانند جنگ، تجاوز، حکومت استبدادی و دیگر شرایط طوری تجمع نماید که زندگی فردی یا گروهی مردم را به خطرات جدی یا مرگ مواجه سازد، مردم آن کشور حق دارند غرض حفظ حیات و ادامه زندگی به ممالک هم‌جوار و یا غیرهم‌جوار خویش مهاجرت نموده و تقاضای پناهندگی نمایند.

مروری بر "بیانیه مطبوعاتی"

هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد» در مورد افغانستان



رژیم‌های که یکی پس از دیگری در میانمار روی کار آمد، مطیع و گوش به فرمان امپریالیزم امریکا بود و شعار به اصطلاح حرکت به سوی دموکراسی را مطرح می‌ساخت و زیر این شعار به کشتار دستجمعی مسلمانان روهینگایی می‌پرداخت. گرچه سازمان ملل متحد رژیم میانمار را به پاکسازی قومی متهم نمود و دیدبان به اصطلاح حقوق بشرکشتار دست‌جمعی مسلمان روهینگایی را جنایت علیه بشریت توصیف نمود. این نکوهش‌ها جایی را نگرفت و کشتار مسلمانان روهینگایی هم چنان ادامه یافت. حتی به رهبری دولت میانمار (آنگ سان سوچی) جایزه صلح داده شد.

همه به خوبی می‌دانند که میانمار دارای منابع سرشار طبیعی است و از لحاظ استراتژیک اهمیت فوق العاده دارد. به همین علت امپریالیزم امریکا و تمامی اعضای ناتو از دولت میانمار حمایت نموده و می‌نمایند. امپریالیست‌های امریکایی به خاطر اهمیت فوق العاده تنگه مالاکا هر گز از حمایت دولت میانمار امتناع نخواهد کرد. زیرا این تنگه اوقیانوس هند و اوقیانوس آرام را به هم متصل می‌نماید، و بیش از ۸۰ فیصد واردات نفت چین از این تنگه عبور می‌کند. دست یابی امریکا در این تنگه به معنای کنترل دقیق چین نیز می‌باشد. لذا رژیم جنایت پیشه میانمار هر قدر که جنایت کند و ناقص حقوق بشر و اقلیت‌های قومی و مذهبی باشد، امپریالیزم امریکا حسب منافعش از آن حمایت خواهد نمود. این موضوع در قبال افغانستان و حمایت امریکا از طالبان نیز مصداق می‌یابد.

امپریالیزم عموماً منافعش را از طریق افراد کاملاً خائن، جنایت کار و میهن فروش تامین خواهد نمود و همیشه از طریق این افراد نفاق افگنی قومی، ملیتی، نژادی و مذهبی را دامن زده و می‌زند. همین عمل کرد امپریالیزم سبب جنایات بشری می‌گردد.

تاریخ جهان این مطلب را دقیقاً ثابت نموده، هر رژیم و یا تشکیلی که مطابق میل امپریالیزم امریکا حرکت نکند، آن رژیم و یا تشکیلی را "تجسم شرارت و تروریزم" به تصویر می‌کشد، و اگر گوش به فرمان بود و مطابق میلش حرکت نمود، از تمام جنایاتش می‌گذرد و او را در آغوش می‌گیرد. طالبان دیروزی و امروزی گویای این حقیقت است. و می‌توان رژیم جنایت کار اسرائیل را نیز مثال آورد.

امروز امپریالیزم امریکا نه تنها بزرگ‌ترین کمک کننده رژیم

"مجمع سازمان ملل متحد" در ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۴ هفتاد و نهمین نشست خود را در مورد نقض حقوق زنان از طرف طالبان دایر کرد و یک بیانیه صادر نمود که بیست و شش کشور پای این بیانیه را امضاء نمودند، امضاء کنندگان این بیانیه، جلسه را «راه‌اندازی یک ابتکار در خصوص پاسخگویی طالبان برای نقض اعلامیه «کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» (CEDAW) در افغانستان» خوانده اند.

با صراحت باید گفت که: نه این جلسه و نه جلسات قبلی و یا بعدی «سازمان ملل متحد» می‌تواند اثری بر روی طالبان بگذارد، زیرا؛ از یک سو همن ۲۶ کشور و بقیه کشورهای امپریالیستی تا کنون هیچ اقدامی برای «رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» در کشورهای خود شان نکرده اند، همین فعلاً در امریکا زنان حق سقط جنین را ندارند و به شکلی از اشکال مورد ستم قرار دارند، و از سوی دیگر در پشت پرده امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم امریکا با طالبان زد و بندهای دارد که تامین کننده منافع اش می‌باشد. نشست اول، دوم و سوم دوحه به خوبی بیان گر این مدعاست. بعد از هر نشست دوحه جنایات طالبان در افغانستان بیشتر شده و زنجیر ستم بر دست و پای زنان مستحکم‌تر گردیده است.

امروز در جهان بزرگ‌ترین ناقض «کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» و بشریت امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم امریکا است. این جلسه نه «راه اندازی یک ابتکار برای پاسخگو» نمودن طالبان برای «نقض اعلامیه «کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» (CEDAW) در افغانستان» است، بلکه جلسه است برای فریب و اغفال زنان مبارز افغانستان و هار نمودن هر چه بیشتر طالبان علیه زنان و ملیت‌های تحت ستم افغانستان. امروز طالبان توسط امپریالیست‌ها و در رأس آن امپریالیزم امریکا حمایت شده و می‌شود. و سازمان ملل متحد به شکلی از اشکال این حمایت را توجیه می‌کند.

امروز بر تمام نیروهای انقلابی آشکار است که «سازمان ملل متحد» نه صلاحیت و نه هم قدرت اجرایی دارد، این صلاحیت فقط در دست «شورای امنیت سازمان ملل متحد» است که چار قدرت بزرگ در آن حق ویتو دارند. چنین بیانیه‌ها از طرف سازمان ملل متحد به هیچ دردی نمی‌خورد و به هیچ وجه در «شورای امنیت» منظور نخواهد شد. لذا تمامی «راه اندازی ابتکار»ی این سازمان در روی کاغذ باقی خواهد ماند.

نیروهای انقلابی و ملی - دموکرات بر این امر واقف اند، هر رژیمی که از امپریالیزم امریکا اطاعت کند با تمام جنایات ضد بشری که مرتکب شود، و حتی زنان را به شدید ترین وجه مانند طالبان زیر ستم قرار دهد، هر گز آن رژیم را به عنوان جنایات کار محاکمه نخواهد کرد و حتی حاضر نیست که رژیم را به عنوان جنایات ضد بشری محکوم نماید و نه حاضر است که اپارتاید جنسیتی رژیم را به رسمیت بشناسد. همان طوری که رژیم ضد بشری میانمار را مورد حمایت قرار داد و به هیچ وجه این رژیم را محکوم نکرد. زیرا

جنایت کار اسرائیل است، بل که بزرگ‌ترین کمک کننده و حامی طالبان نیز هست.

حال بیانیه "سازمان ملل متحد" را مرور می‌نمائیم. و می‌بینیم که این بیست و شش کشور امپریالیستی چه موضعی علیه طالبان گرفته اند. "بیانیه مطبوعاتی هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد" این گونه شروع می‌شود:

« از زمان به قدرت رسیدن مقامات بالفعل طالبان، زنان و دختران افغانستان با شدیدترین و سیستماتیک‌ترین نقض حقوق بشر مواجه شده‌اند. قوانین، احکام و اقدامات مختلفی که در افغانستان اتخاذ شده، زنان و دختران را از زندگی عمومی به‌طور گسترده و سیستماتیک محروم کرده و آنان را تحت تبعیض جنسیتی قرار می‌دهد. این اقدامات عمدی مقامات طالبان باعث نقض حقوق بشر زنان و دختران افغان توسط نهادهای عمومی و خصوصی شده است. زنان و دختران افغان به طور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قانونی به حاشیه رانده شده‌اند. قانون جدید موسوم به «امر به معروف و نهی از منکر» در تلاش است نیمی از جمعیت را خاموش کند و زنان و دختران را از زندگی عمومی حذف کند. به زنان و دختران اجازه سفر تنها، سخن گفتن در مکان‌های عمومی یا نمایش چهره‌شان در خیابان داده نمی‌شود. برای بسیاری از زنان و دختران افغانستان، زندگی به مانند حبس خانگی است. آنان از کرامت انسانی خود محروم شده‌اند.»

این حقیقت تلخی است که قلب هر نیروی انقلابی را می‌سوزاند، زیرا آن‌ها به خوبی درک می‌کنند که پشت سر تمامی جنایات طالبان، امپریالیسم و «سازمان ملل متحد» ایستاده است. اما امپریالیست‌ها، «سازمان ملل متحد» و ایدئولوگ‌های شان این بازی را به خاطر مغشوش نمودن اذهان نسل جوان و فریب و اغوای زنان ستم‌دیده به راه انداخته‌اند، تا هر چه بیش‌تر آن‌ها را در دام وابستگی سوق دهد. مگر سازمان ملل و امپریالیسم امریکا و متحدین ناتوی‌اش طالبان را نمی‌شناختند؟ آیا آن‌ها از نقش زن ستیزانه و شئونیزم غلیظ جنسیتی و میلیتی طالبان با خبر نبودند؟ آیا امپریالیسم امریکا و متحدین ناتوای‌اش نبودند که طالبان را "تجسم شرارت و تروریسم" و ناقض حقوق بشر و حقوق زنان قلمداد کردند؟ آیا امپریالیست‌ها طالبان را در لیست سیا نگنجانیده بودند و میلیون‌ها دالر جایزه سر بعضی رهبران شان تعیین نکردند؟ پس چرا به یک‌بارگی همه این شعارهای شان را پس گرفته و قدرت سیاسی را برای بار دوم به طالبان تسلیم نمودند؟ زیرا منافع شان چنین تقاضا می‌نمود. امپریالیسم امریکا و متحدینش متوجه شدند که دولت‌های دینی از یک سو عمری بیشتری نسبت به رژیم‌های دست‌نشانده و دموکراسی تحمیلی دارد و از سوی دیگر بهتر می‌تواند منافع شان را تأمین نماید. روی این منظور قدرت را برای بار دوم به "شرارت پیشه‌گان و تروریست‌ها" دادند. راه انداختن چنین سر و صداها از طرف "سازمان ملل متحد" در حقیقت روپوشی است بر جنایات امپریالیست‌ها در قبال خلق افغانستان و به خصوص زنان ستم‌دیده این کشور.

تاریخ جهان و به خصوص امریکا این را ثابت نمود که با روپوش قرار دادن حمله به برج‌های دوقلو، کشورهای امپریالیستی اهداف شوم و غارت‌گرانه، تجاوزگرانه و اشغال‌گرانه خود را در سطح منطقه

پیاده نمودند. امریکا حسب منافعش تحریک طالبان را به قدرت رساند (دور اول) تا از یک طرف بتواند پایپ لین گاز را از طریق افغانستان به پاکستان و هند و از آن جا به اروپا منتقل نماید و از سوی دیگر رژیم احزاب جهادی که بیشتر تمایلاتی روسی داشتند تا غربی، از میان برداشته و دست روسیه را از افغانستان کوتاه سازد. روی همین دید و منافعش بود که در ظرف شش سال حاکمیت طالبان از ایشان حمایت نموده و از تمام جنایات شان چشم پوشی کرد. زمانی که امپراتوری روسیه فرو ریخت و منافعش را در اشغال‌گری و تجاوز به حقوق ملت‌ها جستجو نمود، در آن زمان بود که طالبان یک شبه "تروریست، شرارت پیشه و ناقض حقوق زنان" گردیدند. با این شعارهای فریبنده افغانستان را اشغال نمود و بیست سال با روپوش قرار دادن این شعار علیه شان جنگید. اما زمانی که منافعش تقاضا نمود از خیر همه شعارها گذشت و قدرت را برای بار دوم به تروریست‌های شرارت پیشه و قرون وسطایی‌ها سپرد. این عمل کرد امپریالیسم در قبال توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان افغانستان کاملاً آگاهانه و بر مبنای منافعش صورت گرفته و می‌گیرد. فردا اگر بداند که منافعش توسط طالبان تأمین نمی‌گردد باز طالبان "تجسمی از شرارت و تروریسم" خواهند بود، و گروه تروریستی، خائن و میهن فروش دیگری را بر اریکه قدرت خواهد رساند.

درطول دوران حیات امپریالیسم هدف اصلی اش به دست آوردن سود های کلان (از هر طریقی که باشد) و عقب نشانیدن سوسیال امپریالیسم شوروی و کنترل رقابیش بوده و می باشد.

آرایش ماشین نظامی امریکا زیر عنوان "مبارزه علیه تروریسم" در حقیقت امر گسترش حوزه نفوذ امریکا نه تنها در مناطق آسیای میانه و خاور میانه بلکه در شبه قاره هند بود. و هنوز هم این رویا را در سر می‌پروراند. حضور نظامی دائمی در افغانستان برای امپریالیسم امریکا از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده و می‌باشد، زیرا افغانستان از موقعیت سوق الجیشی و موقعیت استراتژیکی بر خوردار است. افغانستان از یک طرف هم مرز با کشورهای روسیه، چین، ایران و پاکستان می‌باشد، و از سوی دیگر افغانستان از منابع طبیعی زیاد و دست ناخورده بر خوردار است. از یک سو با تسلط در افغانستان بهتر می‌تواند به غارت و چپاول منابع طبیعی افغانستان به پردازد و از سوی دیگر رقابیش از این جا زیر نظر گرفته و کنترل نماید.

بناء امپریالیسم امریکا هر گز حاضر نیست که افغانستان را به رقابیش واگذار نموده و بگذارد که آن‌ها به راحتی در افغانستان مسلط شوند. زیرا او به خوبی می‌داند که پا پس کشیدن از افغانستان به معنا رخت بر بستن از منطقه است. روی همین موضوع بود که طالبان این "تجسم شرارت و تروریسم" را در بغل گرفت و دوباره قدرت سیاسی را به ایشان تسلیم نمود. امروز بهترین نیرویی که می‌تواند منافع امریکا را در افغانستان و منطقه تأمین نماید همین طالبان زن ستیز و ناقض حقوق بشری اند.

طوری که بیان گردید یک هدف از فرو ریختن برج‌های دو قلو، موضوع فوق‌الذکر بود که بعد جهانی داشت و امپریالیسم امریکا و متحدینش آن را در عمل پیاده نمودند. اما هدف دیگر

که بعد داخلی داشت: عبارت بود از سرکوب وسیع جنبش‌های آزادی‌خواهانه و اعتراضی ضد جنگ در داخل آمریکا و کشورهای متحدش.

بعد از فرو ریختن برج‌های دوقلو، امپریالیزم آمریکا تحت نام «حمایت از شهروندان آمریکایی در مقابل تروریسم» مردم آمریکا را فریب داد و "قانون ضد تروریستی" تازه به نام "قانون پتر یوت" را به تصویب رساند. بعد از تصویب این قانون دولت آمریکا دستورالعمل مبنی بر محاکمه کشاندن کسانی که "مظنون به تروریسم" اند را صادر نمود. این دستورالعمل شامل افرادی چه در داخل آمریکا و چه خارج آمریکا باشند، می‌شود. طبق این قانون کشورهای امپریالیستی به خود اجازه می‌دهند هر جایی که به خواهند حمله نظامی نموده و مخالفین خود را محاکمه کنند. این قانون دموکراسی سالوسانه و نیم بند بورژوازی را نیز به مخاطره انداخت. طبق این قانون حتی حق اعتراض‌های مسالمت آمیز علیه جنگ از همه کس گرفته شد. و هر کس و یا گروه‌ای علیه اشغالگری و جنگ‌های به راه افتاده از طرف آمریکا اعتراض نماید مجرم شناخته می‌شوند و محاکمه می‌گردند.

«در آمریکا "قانون پتریوت" اعتراض‌های مسالمت آمیز جویانه ضد جهانی سازی را جرم می‌شمارد. برای نمونه، تظاهرات علیه صندوق بین‌المللی یا سازمان تجارت جهانی "جرم ترور داخلی" شمرده می‌شود. طبق این قانون "تروریسم" داخلی در بر گیرنده هر نوع فعالیتی است که به "اثر گذاری بر سیاست دولت از راه ارباب و اجبار" بیانجامد»

(میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۲۲)

«بی‌درنگ در پی ۱۱ سپتامبر، صدها تن در ایالات متحده بر اساس اتهام‌های ساختگی بازداشت شدند. دانش‌آموزان دبیرستان‌ها، به دلیل دیدگاه "ضد جنگ" اخراج شدند، استادان دانشگاه‌ها به سبب مخالفت با جنگ بر کنار و توبیخ شدند.» (میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۲۳)

ما بارها این نکته را به وضوح بیان نمودیم که در قانون اساسی دموکراتیک‌ترین کشورهای جهان به خوبی می‌توانید روزنه‌ای را بیابید که در شرایط پیش آمد جنگ و یا حالت‌های اضطراری دیگری، ارتش و بقیه به اصطلاح نیروهای امنیتی علیه نیروهای مخالف رژیم دست به کار شوند. لنین به درستی در این مورد اشاره نموده است:

«هر چه دموکراسی کاملتر باشد، به همان نسبت هم به هنگام پیش آمدن هر اختلاف عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیک‌تر خواهد بود.» (تاکید از لنین است)

بسیاری کسانی در افغانستان - با آن که دموکراسی تحمیلی امپریالیست‌ها امتحانش را داده - هنوز هم چشم به راه دموکراسی آمریکایی‌ها اند. و آن را با رژیم طالبانی مقایسه می‌نمایند. اما این نکته را متوجه نیستند که همین دموکراسی تحمیلی و نیم

بند شرایط مساعدی را برای به قدرت رسیدن دوباره طالبان مهیا ساخت. درست است که دموکراسی بورژوائی نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی داشته است، اما تاریخ ثابت ساخته است که این دموکراسی بنا به قول لنین «همواره دموکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه باقی می‌ماند (و در شرایط سرمایه داری نمی‌تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شونده‌گان و تهیدستان در حکم دام فریب است.» (لنین - کلیات در یک جلد - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه ۶۳۳)

یک نکته را باید جداً در نظر داشت که امروز امپریالیزم تعصب مذهبی را آن قدردامن می‌زند که گسستگی‌ها را در سطح جامعه فراختر نماید و سکولاریزم و فلسفه پیشرو علمی (ماتریالیزم دیالکتیک) را عقب زند. تلاش امپریالیزم برای رشد مذهب و بنیاد گرایی تکاپویی است در راه دست یابی به چیزی که جانشین سکولاریزم و سوسیالیزم شود. همین امر است که مردم یوگسلاوی و روسیه و حتی منطقه تبت و ایغورهای چین را به تند روی مذهبی آمیخته است. و اروپای غربی را به کام احساسات تند نژاد پرستانه که خود را در پوشش مسیحیت پنهان نموده کشانده است. به همین ترتیب امپریالیزم تلاش دارد که جمهوریت‌های آسیای میانه را نیز به دامن بنیاد گرایی مذهبی بکشاند. طبق شناختی که از امپریالیزم داریم مبارزه او نه علیه بنیاد گرایی و تروریزم است، بل که حمایت از آن‌ها می‌باشد. افغانستان بستر مناسبی برای رشد بنیاد گرایی است و آمریکا تلاش می‌ورزد تا از این طریق منافعش را در منطقه تأمین نماید.

«سیاست خارجی آمریکا با مهار موج بنیاد گرایی هم‌سازی ندارد. در واقع، مطلب کاملاً بر عکس است. اهمیت رشد "اسلام تندرو"، در پی ۱۱ سپتامبر، در خاور میانه و آسیای مرکزی با دستور کار پنهانی واشینگتن سازگاری دارد. این سیاست مرکب است از حفظ تروریسم بین‌المللی نه مبارزه با آن، به منظور بی‌ثبات کردن جوامع ملی و جلوگیری از رسایی جنبش‌های راستین اجتماعی که علیه امپراطوری آمریکا هدایت شده اند. واشینگتن - از مجرای عملیات پنهانی سیا - حمایت از رشد بنیاد گرایی اسلامی را، به ویژه در چین و هند، پی می‌گیرد.» میشل سو سو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۵۱)

میشل شوسو دو فسکی از برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر در مورد مسلح نمودن مجاهدین و تروریست‌ها این گونه سوال می‌کند:

«سوال: و از این هم متاسف نیستید که از بنیاد گرایی اسلامی دفاع کرده اید و به تروریست‌های آینده سلاح و رهنمود داده اید؟

برژینسکی: برای تاریخ جهان چه چیز بیشتر اهمیت دارد؟ طالبان یا فروپاشی امپراطوری شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟ برای معلومات بیشتر در این زمینه به کتاب "جنگ و جهانی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر صفحات ۳۴ و ۳۵ و بعد از آن مراجعه نمایید.

حال بگذار که منادیان امپریالیزم جار و جنجال راه اندازی کنند و بیانییه‌ها صادر نمایند و نام آن را «راه‌اندازی یک ابتکار در خصوص

پاسخگویی طالبان برای نقض اعلامیه «کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» (CEDAW) در افغانستان» به خوانند. اما نیروهای انقلابی این چهره دو گانه این منادیان و جارچیان امپریالیزم را فاش می‌نمایند. رک و صریح بیان می‌کنند که بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر و زنان در جهان امپریالیزم می‌باشد. و همین‌ها اند که گروه‌های تروریستی را مورد حمایت قرار می‌دهند.

یکی از جمله پیش‌گامان این "راه‌اندازی ابتکاری" که می‌خواهد طالبان را در مقابل «نقض اعلامیه «کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» پاسخ‌گو نماید، کانادا است. اینک نظری مختصری به جنایات کانادا علیه شهروندانش بعد از حمله ۱۱ سپتامبر می‌اندازیم.

«قانون کانادا عین مواد قانون ضد تروریستی امریکا است. (ر. ک . به: متن ۱/۳) دوماه پس از حمله‌های سپتامبر، "۸۰۰ تن در کانادا در نظام زندان کشور نا پدید شدند بی آنکه اجازه داشته باشند با خانواده و وکیل خود تماس بگیرند". و این حادثه پیش از این که مجلس کانادا قانون ضد تروریستی کشور را تصویب کند رخ داد:

«قوانین "ضد تروریستی" ... کاری بیش از حذف آزادی‌های مدنی می‌کند. عدالت را حذف می‌کند. دوباره به نظام دستگیری و بازداشت خود سرانه دستگاه تفتیش عقاید روی می‌آورد. اتهام‌های خلاصه شده پلیس جای مدرک را می‌گیرد. مفهوم مدرک لغو می‌شود. اتهام برابر است با جرم. مفهوم بی‌گناه تا وقتی مجرم شناخته شود بی اعتبار است.»

«متن ۱/۳ --

قانون ضد تروریستی کانادا:-

«دو رکن اساسی قانون جزا در اثبات جرم mens rea (قصد ارتکاب جرم) و actus reus (واقعیت ارتکاب جرم)، لغو می‌شود، چنانچه دولت بر این عقیده باشد که عملی تروریستی صورت گرفته و فردی هم به نحوی با آن مرتبط بوده یا هم‌کاری داشته است، مجرم شناخته می‌شود، خواه قصد ارتکاب جرم داشته خواه نداشته یا مرتکب شده یا نشده باشد.

«حق ساکت ماندن لغو می‌شود. اصل محرمیت میان وکیل و موکل لغو می‌شود. (مثل مجبور کردن کشیشی به افشای مضمون اعتراف). مفهوم دفاع عادلانه و حق دفاع کامل لغو می‌شود.

«اشخاص یا سازمان‌های متهم به "تروریست" در فهرستی گنجانیده می‌شوند. هر کسی که با شخص یا سازمان "در فهرست" نشست و بر خاست داشته باشد، به صرف همین حشر و نشر، در ردیف تروریست‌ها قرار می‌گیرد. بنابر این وکیل مدافعانی که از متهمان به ترور دفاع می‌کنند ممکن است خود تروریست تلقی شوند.

«دارایی‌ها و حساب‌های بانکی را می‌توان بلوکه و همه را به صرف اتهام تروریست بودن صاحبش مصادره کرد، کیفرها سخت

و شدید است (در بسیاری موارد زندان ابد)، این‌ها بخشی از وحشت ناشی از [قانون ضد تروریستی کانادا براساس] لایحه سی ۲۶ است. (میشل شو سو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحات ۲۵ و ۲۶)

آیا کشوری که خود این همه ستم بر ملت خود روا می‌دارد، می‌تواند ملت دیگری را نجات دهد؟ زمانی که کشورهای امپریالیستی در کشور خود این قدر مانع آزادی و "دموکراسی" می‌گردند، چگونه می‌توانند از حقوق زنان و حقوق بشر در افغانستان و یا دیگر کشوری دفاع نمایند. معنا و مفهوم دموکراسی حقیقی در کشورهای امپریالیستی همان است که در فوق ذکر گردید. جای دارد که یک بار دیگر نقل قول لنین را ذکر نمایم:

«هر چه دموکراسی کاملتر باشد، به همان نسبت هم به هنگام پیش آمدن هر اختلاف عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیک‌تر خواهد بود.» (تاکید از لنین است)

امپریالیزم برای این که بتواند "نظم نوین جهانی" خود را به نمایش بگذارد؛ نه تنها نیاز به سرکوب توده‌ها و کشورهای غیر مطیع و اشغال کشورشان دارد، بلکه نیاز به سرکوب گسترده توده‌های داخل کشور خود داشته و دارد. "مبارزه علیه تروریسم" بهانه خوبی برای سرکوب توده‌ها بود و تدوین قانون "ضد تروریستی" این زمینه را به خوبی ایجاد نمود و در حقیقت طرح و تصویب این قانون بنا به قول لنین اعلان جنگ داخلی کشورهای امپریالیستی علیه مردمش بود. فقط آدم ساده لوحی می‌تواند به پذیرد که امپریالیزم خواهان «رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» در افغانستان است.

در بیانیه چنین می‌خوانیم:

«ما، آلبانیا، آندورا، بلجیم، بلغاریا، شیلی، کرواسیا، فنلند، هندوراس، ایرلند، آیسلند، جمهوری کوریای جنوبی، لتوانی، لیختن‌اشتاین، لوکزامبورگ، مالاوی، مراکش، مولداوی، مونتنگرو، رومانی، اسلوانیا، اسپانیا، سوئدن، استرالیا، کانادا، آلمان و پادشاهی هلند، نقض شدید و سیستماتیک حقوق بشر و به‌ویژه تبعیض جنسیتی علیه زنان و دختران در افغانستان را محکوم می‌کنیم. ما بارها از افغانستان و مقامات بالفعل طالبان، از جمله در چارچوب سازمان ملل متحد، درخواست کرده‌ایم که به قوانین بین‌المللی، به‌ویژه قوانین حقوق بشر پایبند باشند، حقوق همه افغان‌ها را حفاظت کنند و تمام محدودیت‌ها بر حقوق زنان و دختران، از جمله حق تحصیل آنان را لغو کنند. با این حال، وضعیت بهبودی نیافته و بالعکس، هم چنان بدتر می‌شود.

زنان و دختران افغانستان شایسته برخورداری کامل از حقوق بشر خود هستند. زنان افغان با شجاعت رهبری تلاش‌ها برای پاسخگویی را به‌عهده گرفته‌اند. ما نقش حیاتی آنان را به رسمیت می‌شناسیم و به فراخوان آنان پاسخ می‌دهیم.»

جالب است؛ کشورهای که خود به طور سیستماتیک حقوق بشر را نقض می‌کنند و مرتباً تبعیض نژادی و جنسیتی را در داخل کشور

خود و در سطح جهان دامن می‌زنند؛ نقض حقوق بشر و تبعیض جنسیتی توسط گروه طالبان را محکوم می‌نمایند. (!) در حالی که خود شان همین ناقضین حقوق بشر و حقوق زنان را برای بار دوم به قدرت رساندند و با آن‌ها وارد تعامل گردیده‌اند. همین اکنون طالبان با چهل و چند کشور روابط دیپلماتیک دارد و سفارت خانه شان در کابل باز است و به طالبان اجازه دادند تا سفارت خانه‌های خود را باز نمایند و بقیه کشورهای امپریالیستی با طالبان نیز روابط دیپلماتیک برقرار نموده‌اند و زیر نام «کمک‌های بشر دوستانه» طالبان را کمک می‌نمایند تا روی پای خود به ایستند. امروز بزرگ‌ترین کمک کننده طالبان امپریالیزم امریکا است. این کشور در ظرف سه سال حدوداً بیست و یک میلیارد دالر نقداً به طالبان کمک نموده است. همین کمک‌ها باعث گردیده که پول افغانستان نسبت به پول کشورهای منطقه از ثبات بیشتری بر خوردار گردد. حتی پول افغانی در زمان رژیم‌های دست‌نشانده کوزی و غنی از چنین ثباتی بر خوردار نبود.

این بازی (هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد) نیز یکی از بازی‌های شیطانی پشت پرده است که کشورهای امپریالیستی به راه انداخته‌اند و می‌خواهند از این طریق خاک به چشم مردم و به خصوص زنان افغانستان بزنند. و مبارزات زنان را از مسیر درست و انقلابی منحرف نموده و به سوی رفرم و اصلاح طلبی بکشاند. آن‌ها تلاش می‌ورزند که خواست آزادی زنان را که یگانه خواست برابری کامل با مردان است؛ تا سرحد حق تحصیل پائین آورند!

اگر طالبان به این خواست تن دهند که دروازه‌های مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) را باز نمایند؛ حق زنان را به رسمیت شناخته‌اند و زنان به آزادی رسیده و دیگر طالبان «ناقض حقوق بشر و تبعیض جنسیتی» نیستند؟ از نظر سازمان ملل متحد جواب مثبت است. زیرا فقط آن‌ها تبعیض جنسیتی را در همین نکته خلاصه نموده‌اند. اما ما می‌گوئیم تا زمانی که پایه‌ها جامعه بر قدرت پول بنا شده باشد، و توده‌های زحمت کش در فقر و بدبختی و عده معدود به صورت انگل وار زندگی کنند، هیچ‌گونه آزادی واقعی وجود نخواهد داشت. ما نمی‌توانیم در جامعه زندگی کنیم و در ضمن از آن جدا باشیم. صحبت از آزادی مطلق یک عبارت بورژوازی است. صحبت نویسندگان بورژوازی از آزادی در حقیقت نقابی است که بر روی وابستگی شان به پول، فساد و فحشا کشیده می‌شود. حق تحصیل فقط یکی از حقوق اولیه هر زن و مرد جوان است. با به رسمیت شناختن حق تحصیل زنان، نمی‌توان گفت که زنان از «تبعیض جنسیتی» نجات یافته‌اند.

امروز در افغانستان دروازه‌های مکاتب خصوصی به روی زنان باز شده است البته تحت نام مدرسه. ؛ انستیتوت‌های خصوصی قابلگی و نرسنگ به روی دختران باز است. مدرسه‌های دینی نیز به روی دختران تا صنوف دوازدهم اصلاً مسدود نگردید، و فردا ممکن است که طالبان مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) را زیر نام مدرسه به روی دختران باز نمایند، اما مسأله حجاب را شدیدتر از قبل نمایند. چنانچه همین فعلاً دخترانی که در مدارس خصوصی بالاتر از صنوف هفتم درس می‌خوانند به آن‌ها ابلاغ شده که «حجاب اسلامی» را کاملاً مراعات نمایند. یعنی علاوه بر این که مانتوهای بلند و گشاد می‌پوشند، باید چادر نماز هم داشته باشند و سر

و کله شان با چادر و ماکس پوشیده باشد. این وضعیت اسفناک بیانگر آن است که کشورهای امپریالیستی برای راندن زنان به اعماق جهنم با طالبان هم داستان‌اند. و در ضمن همین فعلاً از صنوف هفتم الی دهم نسوان، هشت مضمون دینی به شمول تفسیر جلالی تدریس می‌شود و در صنوف یازدهم و دوازدهم بیشتر از ده مضمون دینی تدریس می‌گردد. طالبان از ساعات ادبیات و علوم کم نموده و تعداد مضامین دینی را اضافه نموده‌اند. طالبان می‌خواهند با این شیوه تدریس زنان را بیش از پیش در دام مردسالاری بیندازند و آن‌ها نیز به سمت بنیادگرایی مذهبی بکشانند. باز نمودن مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) به این شیوه خطر ناکتر از بستن مکاتب توسط طالبان است. طوری که معلوم است که امپریالیزم و «سازمان ملل متحد متحد» با این شیوه کار طالبان (آموزش علوم دینی) موافق‌اند. آن‌ها از طالبان می‌خواهند که به شیوه دل‌خواه خود مکاتب را باز کنند و با این کار طالبان هم موافق‌اند که علاوه بر مردان زنان هم به بنیادگرایی مذهبی روی آورند. بحث «سازمان ملل متحد» و ایدئولوگ‌های شان؛ بیانگر این مطلب است که هر گاه طالبان دروازه‌های مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) را باز نمایند؛ با طالبان روی شیوه تدریس مشکلی ندارند. و لو این که به دختران بنیادگرایی دینی و آموزش‌های نظامی و تروریستی بدهند!

زنان هیچ‌گاه به آزادی نمی‌رسند مگر این که خواهان تغییر بنیادی در شیوه تولید باشند، تا زمانی که زنان جنس درجه دوم محسوب گردند و عضو طبقه باشند، آزادی واقعی زنان در چنین چارچوبی غیر ممکن است. لنین می‌نویسد:

«هیچ شکل سیاسی مبارزه آزادی زنان را تضمین نخواهد کرد مگر آن که خواهان تغییر بنیادی در شیوه تولید و روابط درون جامعه باشند و قدرت سیاسی و اقتصادی را از دست مالکین و ستم کاران استثمارگر که زن را نیز جزئی از تملکات خود می‌داند گرفته و از طبقه تحت ستم و رنجبر که اکثریت زحمت‌کشان جامعه را تشکیل می‌دهد نمایندگی نمایند. بناءً وظیفه ما تبدیل سیاست به مقوله ایست که هر زن زحمت‌کش بتواند در آن سهمی داشته باشد.»

استثمار و ستم بر زن منشاء جسمی و نژادی ندارد، بل که ریشه این ستم و استثمار را باید در سیستم طبقاتی و شیوه تولید جامعه جستجو نمود. زنان زمانی به آزادی می‌رسند که این موضوع را درک نمایند و به صورت درست و علمی به حل آن کوشا گردند. حل این موضوع فقط یک راه دارد و آن عبارت از انقلاب است که تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش به پیش برده می‌شود. یا به عبارت دیگر زنان زمانی به آزادی می‌رسند که شیوه منحن تولید کنونی، تحت رهبری پرولتاریا با یک انقلاب قهری منهدم گردد و پایه‌های جامعه نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا ریخته‌اند شود. در چنین حالتی است که با وارد شدن زنان در صحنه کار تولیدی و رهائی آن‌ها، ترقی و پیشرفت جامعه هر چه بیش‌تر ضمانت می‌گردد. تا زمانی که زنان نیمی از پیکر جامعه را تشکیل می‌دهند در یک نوع زندان مخفی و تحت ظلم و ستم نگه‌داشته شوند امکان ندارد آن ملت به پیش رود. بنا به قول لنین «قدم اساسی برانداختن مالکیت خصوصی بر زمین، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌باشد، این است و تنها همین است که راه آزادی کامل و واقعی زن را باز می‌نماید.»

عمق فاجعه جنایت بشری علیه زنان را می توان در صنعتی شده بهره کشی جنسی در کشورهای امپریالیستی دید. در این کشورها تعدادی از زنان را جبراً به تن فروشی سوق داده شده اند، سرمایه داری زیر نام "صنعت سکس" بزرگترین سود را از این طریق به جیب می زند. آن‌ها در حقیقت بیش از این که برای آزادی زنان کار نمایند، برای محو هویت زنان تلاش می کنند.

امروز در کشورهای امپریالیستی زنان به شکل فجیعی مورد تجاوزات جنسی قرار می گیرند. در این رابطه گزارش یونیسف چنین است: «از هر هشت دختر در جهان، یکی مورد آزار و تجاوز جنسی قرار گرفته است.» (ایران انترنشنل - جمعه مورخ ۱۷/۲۰/۱۴۰۳ خورشیدی مطابق به ۱۱ اکتبر ۲۰۲۴ میلادی).

این آمار ثابت شده است و بسیاری از زنان و دختران حاضر نیستند که از تجاوزات جنسی که بر آن‌ها تحمیل گردیده شکایت نمایند. هر گاه همین آمار را به فیصدی حساب کنیم، تقریباً ۱۳ فیصد دختران در جهان مورد تجاوزات جنسی قرار می گیرند. این است اصلی کشورهای به اصطلاح دموکراتیک و "مدافع حقوق زنان"

امپریالیست‌ها که دایهٔ مهربان‌تر از مادر برای زنان افغانستان گردیده اند، در ظرف بیست سال حضور نظامی شان نه تنها برای زنان افغانستان کاری انجام ندادند، بل که بیشتر از قبل در دست و پای زنان زنجیر اسارت را مستحکم‌تر نمودند. طرح و تصویب قانون احوالات شخصیهٔ اهل تشییع و اعتراضات زنان علیه این قانون و به خاک و خون کشیدن اعتراضات زنان توسط رژیم پوشالی گویای این حقیقت است. و حتی دختر جوانی که اگر در ظرف این بیست سال خواست به خواست خود سرنوشتش را تعیین نماید، به جرم دوست داشتن بچه، یا توسط فامیل به قتل رسیده و مثله شده و یا این که توسط رژیم پوشالی به حبس محکوم گردیده و روانهٔ زندان شده است:

«نجلا، دختری بیست و یک ساله ایست که سه سال گذشته را در زندان هرات، در سلول شماره‌ی شش همراه هفت هم‌بندی خود، روزها را شمرده است و باید چهار سال دیگر هم بر این اعداد اضافه کند تا بتواند دوباره از درب آبی رنگ زندان خارج شود» (سیاست نامه - ۱۲ - ۱۳ - زندان، زندانی - انتشارات آرمانشهر - زمستان - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۱۴۰)

جرم نجلا این است که او ازدواج اجباری با پسر خالهٔ خود را نپذیرفته و با پسری که دوست داشته خواسته ازدواج کند. برای او هیچ راهی جز فرار از خانه باقی نمانده است. او به جرم فرار از خانه و سر باز زدن از ازدواج اجباری (جرایم اخلاقی) بازداشت و به هفت سال زندان محکوم شده است. نجلا در مورد پسری که دوست دارد و زندگی بعد از سپری شدن حبس خود را چنین توضیح می دهد:

«من این پسر را دوست دارم، پسر خوبی است. تنها یک راه و چاره برایم مانده است، اگر دولت بعد از آزادی ام، مرا به پدرم تحویل بدهد، خود کشی می کنم، این همه زندان را فقط برای عملی کردن تصمیم ازدواج مان قبول کرده ام، اما اگر دوباره به پدرم تحویل

داده شوم، یا کشته می شوم یا مجبور به تحمل یک ازدواج اجباری، هر دو برای من مرگ است. خودم را خواهیم کشت.» (سیاست نامه - ۱۲ - ۱۳ - زندان، زندانی - انتشارات آرمانشهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۱۴۱)

در سیستم مستعمره - نیمه فئودالی افغانستان، این سنت‌های مزخرف فئودالی است که زندگی را برای زنان در چهار دیوار خانه و حتی بیرون از این چهار دیوار سخت نموده و زمینه ساز فرار از منزل می گردد. در قانون ساخته و پرداختهٔ اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی اصلاً فرار از خانه جرم شناخته نمی شود، با آن هم برای این که رژیم پوشالی، برای زنان زهر چشم نشان دهد و بتواند سیستم سلطهٔ مردسالارانه را در جامعه افغانستان تحکیم نماید، بین پنج الی هفت سال زندان برای کسانی که از خانه شان فرار می کنند تعیین نموده است.

«آقای کینیت روت رئیس دیدبان حقوق بشر در یک کنفرانس مطبوعاتی (۲۸ مارچ ۲۰۱۲) در کابل گفت: "اکنون به تعدا ۴۰۰ زن و دختر در بازداشت گاه ها و زندان های افغانستان به سر می برند که حدود نیم این بازداشت شدگان به اتهام جرایم اخلاقی زندان یا توقیف هستند"

آقای کینیت روت می گوید با وجود این که از سال ۲۰۰۹ به این سو قانون منع خشونت علیه زنان با فرمان تقنینی رئیس جمهور توشیح گردیده است، کسانی که مرتکب خشونت علیه زنان گردیده اند به صورت قلیل و اندک مورد پی گرد عدلی قرار می گیرند و بر عکس متضررین بیشتر پی گرد می شوند

او گفت: فرار از منزل در قوانین افغانستان جرم انگاری نشده است. فقط دادگاه عالی افغانستان یک مصوبه صادر کرده است و در آن استدلال نموده است که این عمل طبق قوانین و احکام شریعت اسلامی جرم محسوب می شود. ولی در سایر کشورهای اسلامی فرار از منزل جرم اخلاقی نیست. دادگاه عالی دلایل قانع کننده ای برای جرم پنداشتن فرار از منزل ندارد. (سیاست نامه - ۱۲ - ۱۳ - زندان، زندانی و حقوق بشر انتشارات آرمانشهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۱۳۴ - تاکیدات از من است)

«فرار از خانه از جمله اقداماتی است که به وفور توسط زنان و دختران افغان برای نجات یافتن از موقعیتی که دارند، به کار گرفته می شود و جرمی است که بین پنج تا هفت سال حکم زندان دارد، اما به گفتهٔ شریفه شهاب [معاون ارشد کمیسیون "مستقل حقوق بشر" افغانستان] در قانون جرمی به نام فرار از خانه وجود ندارد و این سلیقه قضات است که بر این نوع رفتار زنان نام جرم نهاده است. بناءً با جرأت می توان گفت که بعد از سپری شدن حبس زنان فرار از منزل رژیم پوشالی آن‌ها را به پدران و یا شوهران شان تسلیم نموده اند. سر نوشت چنین زنانی برای این که لکهٔ ننگ از دامن خانواده پاک شود مرگ است. این را رژیم پوشالی دقیقاً می دانست با آن هم برای تحکیم پایه های سیستم مردسالارانه آگاهانه این کار را انجام داده است.

فرار از خانه بیشترین اتهام زندانیان را به خود اختصاص می‌دهد. نجات یافتن از خشونت‌های خانواده، همسر، حفظ جان از مرگ، تن ندادن به ازدواج اجباری و یا حتی برای فرار از فشار همسر برای تن فروشی از دلایل عمده ایست که زنان افغان را مجبور به ترک خانه می‌کند» (سیاست نامه - ۱۲ - ۱۳ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۱۴۰ - تأکیدات از من است)

گرچه فساد اخلاقی، فساد مالی و جنایات ضد بشری رژیم پوشالی تحت حمایت امپریالیست‌های اشغالگر بر هیچ کس پوشیده نیست، اما نقل و قول فوق به خوبی بیانگر آنست که علاوه بر خشونت علیه زنان، فحشا و فساد اخلاقی در زیر بال و پر اشغال‌گران و رژیم پوشالی به اوج خود رسیده بود، وقتی مردی زنش را برای تن فروشی زیر فشار قرار دهد و آن زن به این امر تن ندهد و از خانه فرار کند، رژیم پوشالی جای تعقیب مجرم اصلی (مرد)، زن را مجرم محسوب نماید به زندان اندازد، به این معنا است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی زیر نام "دموکراسی"، "حقوق بشر" و "حقوق زنان" خواهان دامن زدن به فحاشی و بی‌بند و باری بوده‌اند. علت فرار زنان و دختران جوان از منزل فشارهای فوق‌الذکر در زیر بال و پر امپریالیست‌های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا بوده است. این وضعیت و وضعیت داخل امریکا بیان‌کننده آنست که امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر و حقوق زنان‌اند.

«علاوه بر این در سیستم کیفری ایران مانند برخی دیگر از کشورها از جمله ایالات متحده امریکا، زندان زنان بخش کوچکی از کل زندان را تشکیل می‌دهد و گاهی هم در مجاورت زندان مردان و یا حتی داخل آن قرار دارد. این امر، باعث می‌شود که زنان بسیار بیشتر در معرض خطرهای روحی، جسمی، فیزیکی، تجاوز و مبتلا شدن به بیماری‌ها قرار بگیرند. در این رابطه، سازمان بهداشت جهانی مستقیماً بر لزوم جدا بودن کامل بندهای زندان‌های زنان و مردان و عدم دسترسی مردان به این بخش‌ها تأکید کرده است.» (سیاست نامه - ۱۲ - ۱۳ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۱۴۶ - تأکیدات از من است) نقل بالا بیانگر این مدعا است که سیستم کیفری ایالات متحده امریکا بر زنان، هم وزن با سیستم کیفری ایران و افغانستان قرار دارد. نقل فوق به خوبی بیانگر آنست که سیستم کیفری امریکا در برابر زنان به این خاطر تطبیق می‌گردد تا سیستم مردسالاری را بیش از پیش تقویت نماید. کشورهای که این قدر از "حقوق بشر" و "حقوق زنان" صحبت می‌نمایند، چرا خود این حقوق را در نظر نمی‌گیرند؟ به این علت است که سیستم طبقاتی حامی ستم بر زنان است. کشوری که حامی ستم طبقاتی است، نمی‌تواند حامی ستم بر زنان نباشد.

طبق نقل و قول‌های فوالذکر، اکثریت زنان زندانی در زمان حضور نظامی امپریالیست‌ها در افغانستان، کسانی‌اند که متهم به جرایم اخلاقی (از خانه‌های شان فرار نموده)‌اند.

اشغال‌گران امپریالیست با شعار کاذبانه "حقوق بشر" و "حقوق زنان" افغانستان را اشغال نمودند. برای فریب اذهان مردم فوراً دست به کار شدند و "قانون منع خشونت علیه زنان" را با فرمان تقنینی کرزی این شاه شجاع چهارم توشیح نمودند، اما این فرمان اصلاً در عمل پیاده نشد و روی کاغذ باقی ماند. همان طوری که "قانون اساسی" رژیم پوشالی روی کاغذ باقی ماند. وقتی خشونت علیه زنی صورت گرفت و زن به محاکم عدلی و قضایی رجوع نمود، در محاکم عدلی و قضایی رژیم پوشالی زن مورد خشونت و بی‌گردد قرار گرفت و اگر روی خواستش پا فشاری نمود به حبس محکوم شده و مرد تبرئه گردید.

مراکز عدلی و قضایی کشور در مورد خشونت علیه زنان هرگز "فرمان تقنینی" توشیح شده را در نظر نگرفتند، بل که طبق خواست خود (شریعت اسلامی) حکم دادند. این عمل کرد اشغال‌گران، رژیم پوشالی و "دادگاه‌های عدلی و قضایی" بستر مناسبی برای بنیادگرایی و خشونت علیه زنان ایجاد نمود. طوری که از نقل و قول‌ها بر می‌آید که امپریالیست‌ها با تطبیق شریعت اسلامی در کشور مخالفتی ندارند و خواهان تطبیق آن هستند، همان طوری که در رژیم‌های پوشالی و غنی مخالف نبودند، فقط با بسته شدن دروازه مکاتب و پوهنتون‌ها "مخالف" است، آن‌هم مخالفت ظاهری.

این ستم در رژیم پوشالی آن قدر ابعاد گسترده به خود گرفته بود که حتی "کمیسیون مستقل حقوق بشر" افغانستان نتوانست که ستم بر زن را در مراکز عدلی و قضایی و زندان‌های رژیم پوشالی تحت حمایت امپریالیست‌ها را پرده پوشی کند. حال گوشه‌ای از جنایات ضد بشری امپریالیست‌ها و نقض حقوق بشری شان در زندان‌های افغانستان را باز گو می‌کنم:

حسین معین هماهنگ‌کننده نظارت بر تخطی‌های "حقوق بشری" کمیسیون مستقل حقوق بشر در مورد وضعیت صحتی زنان در زندان‌ها چنین می‌گوید:

«متأسفانه به مسایل صحتی زنان توجه نمی‌شود. مثلاً زنان باردار در زندان هستند. این‌ها باید در حدود ۳ یا ۴ ماه پیش از ولادت تحت مراقبت ویژه قرار گیرند و دو ماه پس از ولادت نیز. در جریان زایمان به شفاخانه‌ها منتقل شوند. اما در اکثریت زندان‌ها وقتی که بررسی کردیم تحت مراقبت ویژه قرار نمی‌گیرند. از نگاه صحتی زنان مورد توجه ویژه قرار نمی‌گیرند. در بسیاری از زندان‌ها درمانگاه مناسب وجود ندارد یا یک داکتر بی‌کفایت و کم‌فهم است، یا این که داکتر درست و متخصص وجود دارد اما داروی کافی وجود ندارد.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۱۳) تأکیدات همه جا از من است

آقای معین در برخورد دستگاه عدلی و قضایی رژیم پوشالی با زنان بازداشت شده هم نمی‌تواند منکر برخورد وحشیانه و ضدبشری این دستگاه با زنان باشد. او می‌گوید:

«... مراجع عدلی و قضایی نیز در بعضی موارد تبعیض قایل می‌

شوند. تبعیض به زنان در ولایت‌ها بیشتر است. وقتی یک قاضی قضیه یک زن را پی‌گیری می‌کند بر این باور است که موجودی درجه دوم و ناقص‌العقل است. حتی در بعضی جاها مواردی داشتیم که خود قاضی در جریان دادگاه یک زن را لت و کوب کرده است. که تو یک زن هستی باید خجالت بکشی. (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۱۵) تاکیدات همه جا از من است

این است «حفاظت از حقوق زنان» و این است برداشتن «محدودیت‌ها بر حقوق زنان و دختران» از دید امپریالیست و «سازمان ملل متحد». به نظر ایشان اگر طالبان فرمان «حق تحصیل دختران را لغو کند»، «تمام محدودیت‌ها بر حقوق زنان» برداشته می‌شود. حتی اگر «قاضی در جریان دادگاه یک زن را لت و کوب نماید» و او را توهین و تحقیر کند، مشکلی وجود ندارد!؟

"سازمان ملل متحد" به خوبی می‌داند که امپریالیست‌های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا در ظرف بیست سال اشغال کشور زمینه بنیاد گرایی را در افغانستان کاملاً آماده ساخت، و کشور را با این پیش زمینه به طالبان تقدیم نمود. امروز که طالبان به راحتی می‌توانند با این دهشت و وحشت حکم برانند، از برکت سر امریکا است که این شرایط را برای شان مهیا ساخته و هم اکنون در این زمینه آن‌ها را یاری می‌کند. اینک توجه خواننده را به فساد اداری دولت تحت حمایت امپریالیست‌ها جلب می‌کنم. آقای معین در مورد فساد اداری در دستگاه دولت چنین می‌گوید:

«یکی از چالش‌های عمده ضعف دولت و فساد اداری است. فساد واقعاً به طور گسترده وجود دارد. وقتی دوسیه‌ها را بررسی کنید خواهید دید که در مقابل هر دوسیه چقدر پول تبادل می‌شود.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۱۵) تاکید از من است.

گرچه همه به خوبی از فساد اداری (مالی و اخلاقی) رژیم دست‌نشانده به خوبی آگاهی دارند، این نقل را از گفته آقای معین "هماهنگ کننده نظارت بر تخطی‌های حقوق بشری کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان" به این خاطر آوردم که این فساد آن قدر گسترده بوده که حتی "کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان" نتوانسته از آن چشم‌پوشی نماید.

اما در مورد برخورد امپریالیست‌ها و به خصوص امپریالیزم امریکا با زندانیانی که تحت کنترل شان هستند، می‌توان گفت که برخورد شان با زندانیان بدتر از هر حیوان وحشی است.

«ابتدا از بازداشتگاه پایگاه هوایی امریکا در بگرام شروع کنیم. امریکا در این بازداشتگاه هم چنان بیش از ۶۷۰ نفر را بدون تفهیم اتهام، بدون رعایت حقوق اساسی و بدون اطلاع از زمان پایان بازداشت آن‌ها نگهداری می‌کند... اولاً، بازداشتیان از امکان داد رسی عادلانه برای تعیین وضع و اعتراض به بازداشت خود بر خوردار نیستند... در نبود کامل نظارت و مراقبت مستقل، تعدی به بازداشتیان در بگرام فراگیر و ظالمانه بوده است. دولت

خود اذعان کرده که بازجویان حداقل دو بازداشتی را در بگرام زیر شکنجه کشته اند؛ این دو را از میچ آویزان کردند و در اصل زیر کتک کشتند. بازداشتیانی که اخیراً آزاد شده اند تأیید کرده اند که تعدی یک رویداد روزمره است.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحات ۳۰ - ۳۱) تاکیدات همه جا از من است

«نبودن هیچ قانونی، دادن جزایهای خلاف کرامت انسانی، خشونت سربازان، معلوم نبودن سرنوشت زندانی، توهین به مقدسات دینی، نبود سرگرمی و اجازه ندادن مطالعه، دادن بی‌خوابی که گاهی ماه‌ها به طول انجامیده و زندانی را به بیماری‌های روانی دچار می‌ساخت، دادن اطلاعات نادرست در باره خانواده زندانیان، عدم معالجه درست زندانی‌ها، تأخیر در رساندن نامه‌ها و سانسور شدید نامه‌ها.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۲۸۵) تاکید از من است.

«امریکا پیش‌تر به مدت بیشتر از شش سال بدون اتهام یا داد رسی عادلانه که طی آن بتوان به بازداشت اعتراض کرد، این مردان را بازداشت و شکنجه کرده است.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۳۶) تاکیدات از من است.

«در سال ۲۰۰۵ و به دنبال کشته شدن، شکنجه و نابود شدن یک سری از زندانیان در این زندان [زندان بگرام]، امریکا با این موضوع موافقت کرد که مسئولیت این زندان را به دولت افغانستان واگذار کند اما این اتفاق روی نداد و زندان بگرام هنوز هم تحت کنترل ارتش امریکا است.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۴۱ - ۴۲) تاکیدات از من است

«یکی از زندانیان سابق در پایگاه بگرام که به نام داکتر خندان شناخته می‌شود، گفته است که مأموران امریکایی رفتارهای با زندانیان داشتند که افراد معمولی با حیوانات نیز این رفتارها را انجام نمی‌دهند، ریختن آب یخ بر بدن زندانیان در زمستان و ریختن آب داغ در تابستان، انداختن سگ‌های وحشی به جان زندانیان و نشانه رفتن سر زندانیان با سلاح گرم و تهدید آنان به مرگ از جمله این شکنجه‌ها بود.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۴۵) تاکید از من است

مگر شکنجه تا سرحد مرگ و یا کشتن در زیر شکنجه جنایت بشری نیست؟ آیا نگهداری افراد بدون گناه به مدت طولانی در زندان جنایت بشری نیست؟ و ...

امپریالیزم امریکا معتقد است که بازداشت شدگان هیچ‌گاه از حق اعتراض و دادرسی عادلانه بر خوردار نیستند. این خود در

گرچه در بعضی مناطق جهان پیشرفت های مهمی در زمینه الغای مجازات اعدام به دست آمده، دولت امریکا با تداوم نقض حقوق بشر یک گام به پس می‌دارد. یک نقض دیگر حقوق بین المللی در ارتباط با بازداشت های گوانتانامو در دستور کار است: اعدام پس از محاکمه ناعادلانه در کمیسیون های نظامی. دولت امریکا با قطعیت بر اعدام بعضی از بازداشت شدگان اصرار می ورزد حتی اگر در محاکمه ناعادلانه محکوم شده باشند. « (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۲۳۰) تاکیدات همه جا از من است

دولت امریکا از جمله کشورهای است که مجازات اعدام را برای جرایم عادی اجرا می کند. - برای معلومات بیشتر و بهتر به سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ زندان، زندانی و حقوق بشر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۱۰۷ مراجعه نمایید. تاکیدات از من است

«از سال ۲۰۰۲ که برنامه بازداشت نامحدود بدون اتهام یا محاکمه شروع شد، تا کنون ۷۷۹ زندانی در زندان گوانتانامو به سر برده اند... در زمان دولت بوش، بازداشت شدگان در معرض شکنجه های تحقیر آمیز، ظالمانه غیر انسانی قرار گرفته اند. این روش ها از این جمله اند: وضعیت درد ناک عصبی، بازداشت انفرادی طولانی مدت حمله سگ های نظامی، تهدید به مرگ، گرما، سرما و سرو صداهای بسیار شدید و زیاد....»

اکنون کاملاً آشکار شده است که اکثریت بزرگی از زندانیان گوانتانامو بی گناه بوده اند و اصلاً نباید بازداشت می شدند...» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۲۲۶) تاکیدات از من است

«برزیدنت بوش علناً اعتراف کرد که در دو مورد استفاده از غرق مجازی را تأیید کرده است و این عمل نوعی اعدام ساختگی است که حالت خفگی در آب را القا می نماید و ایالات متحده امریکا مدت هاست که این عمل را قانوناً نوعی شکنجه به حساب می آورد....»

وزیر دفاع رامز فلد روش های بازجویی غیر قانونی را مورد تأیید قرار داده و از نزدیک بازجویی محمد القحطانی را که در زندان گوانتانامو به مدت شش هفته تحت بازجویی خشونت آمیز قرار گرفته بود دنبال می کرد. به نظر می رسد که این جلسات بازجویی در مجموع شکنجه محسوب می شوند.

رئیس سیا، تنت، استفاده سازمان سیا از غرق مجازی، قرار دادن زندانی در وضعیت درد ناک، ایجاد صدا و نور شدید، محرومیت از خواب و دیگر روش های بازجویی زجر آورو نیز برنامه انتقال غیر قانونی زندانیان سیا را تأیید کرده و بر انجام آن ها نظارت داشت. « (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحات ۲۳۶ - ۲۳۷) تاکیدات همه جا از من است

تخالف با قوانین و مقررات بین المللی در باره زندان و زندانی است. قوانینی که خود کشورهای امپریالیستی پای آن را امضاء نموده اند، اما امروز به طور علنی آن را نقض می نمایند. در کشورهای تحت سلطه این نقض بی نهایت شدیدتر از کشورهای امپریالیستی است. امپریالیزم در باره نقض "حقوق بشر" و "نقض حقوق زنان" با کشورهای تحت سلطه گوش به فرمان مشکلی ندارند و فقط مشکل شان در این مورد با کشورهای است که گوش به فرمان نیستند و یا به طرف رقیب شان ایستاده است. شش سال دور اول حاکمیت طالبان، کشورهای امپریالیستی و به خصوص امپریالیزم امریکا چشمش را به روی تمام جنایات بشری طالبان بست و حتی یک کلمه نه گفت و نه هم نوشت. اما بعد از فروپاشی امپراتوری روسیه و اعلام حکومت صد ساله بوش برای این که امپریالیزم امریکا و متحدین ناتوی اش در منطقه حضور نظامی داشته باشند به یک بارگی طالبان مورد غضب قرار گرفتند و جنایت کار، تروریست و ضد "حقوق بشر" و "حقوق زنان" معرفی گردیدند. رسانه های وابسته به امپریالیزم با جعل سازی این مسأله را آن قدر بزرگ ساختند که حتی مردم امریکا را فریب دادند. این حرکت و عمل کرد رسانه ها باعث شد که اشغال افغانستان و جنایات ضد بشری اشغالگران تحت رهبری امپریالیزم از انظار مردم و حتی مردم امریکا پوشیده بماند. امروز هم سازمان ملل متحد - بهتر است که آن را سازمان دول امپریالیستی متحد بنامیم - زیر نام جنایات طالبان سر و صدا به منظور پنهان نمودن جنایات امپریالیست ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا راه انداخته اند. بدون شک که طالبان جنایت کار اند و اپاراتاید جنسیتی را به شدیدترین وجه اعمال می کند، اما حامی و بانی این جنایت امپریالیزم امریکا است. به اصطلاح سازمان ملل متحد و رسانه های امپریالیستی با جعل و اکاذیب می خواهند که چهره خائنانه امپریالیزم امریکا و بازی های پشت پرده را که با طالبان دارد وارونه جلوه دهند و حقیقت را کتمان کنند.

آیا جنایات امپریالیزم امریکا و متحدین ناتوی اش در افغانستان و جهان کمتر از جنایات طالبان است؟ آیا اشغال گران و رژیم پوشالی شان ناقض قوانین بین المللی حقوق بشری در افغانستان نبوده و نیستند؟ آیا اشغال گران امپریالیست و رژیم دست نشانده به «نقض سیستماتیک و گسترده تعهدات متعدد خود تحت عنوان کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» نپرداختند و به آن پابند بودند؟

گر چه فوقاً گوشه های از جنایات ضد بشری امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی بیان گردید، برای این که خواننده و به خصوص زنان ستم دیده افغانستان بهتر به کنه قضیه و بیانات بی محتوای "سازمان ملل متحد" پی ببرند گوشه ای دیگر جنایات ضد بشری اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را آشکار می سازیم:

«دولت امریکا هنوز یکی از اصول بنیادی حقوق بشر را که حق محاکمه عادلانه است نقض می کند. کمیسیون های که در چارجوب گوانتانامو تشکیل شده اند نشان می دهند که امریکا به حقوق بشر احترام نمی گذارد و به آن متعهد نیست...»

«در زمینه اعدام، امریکا از مجازات اعدام پس از محاکمه ناعادلانه یک پیام اساسی ضد حقوق بشری به تمام دنیا می فرستد.»

معنوی و مادی القاعده اسامه بن لادن بودند، از پشتیبانی ناتو، ماموریت سازمان ملل متحد (UNMIK) در کوزوو هم بر خوردار می شده اند. در واقع «شبکه مبارز اسلامی» - هم چنین با استفاده از آی اس آی پاکستان به عنوان «واسطه» سیا - کماکان جز مکمل عمل عملیاتی - نظامی پنهان واشینگتن در مقدونیه و صربستان جنوبی است.

هزینه تروریست های کی ال ای - ان ال ای - از ارتش امریکا و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و چندین سازمان اسلامی، از جمله القاعده اسامه بن لادن تأمین می شود. از پول مواد مخدر هم، با همدستی دولت امریکا، در امور مالی تروریست ها استفاده می شود. سرباز گیری مجاهدین برای جنگیدن در صفوف ان ال ای در مقدونیه از مجرای گروه های مختلف اسلامی صورت می گیرد.

مشاوران نظامی امریکا در همان نیروی شبه نظامی با مجاهدین می جوشند؛ مزدوران غربی از کشورهای عضو ناتو در کنار مجاهدینی می جنگند که از خاور میان و آسیای مرکزی به خدمت گرفته شده اند و رسانه های امریکا هر جا که «منابع اطلاعاتی» با حامیان خود از در مخالفت در آمده اند، اسمش را گذاشته اند «انفجار!» (میشل شو سو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحات ۶۶ - ۶۷ - ترجمه جمشید نوایی)

این است ماهیت حقیقی امپریالیزم، «سازمان ملل متحد»، «نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد»، «سازمان های بشر دوستانه»، «حقوق بشری» و ... در حقیقت ماهیت این سازمان ها چیزی نیست، جز وسیله ارتباط جنایات امپریالیزم با بنیاد گرای دینی که زیر نام «مبارزه با تروریزم» به تقویت و حمایت تروریزم بین المللی پرداخته و می پردازند. بر این اساس یگانه نیروی که طالبان تروریست را حمایت می کند؛ امپریالیزم و همین «سازمان ملل متحد» است. پس باید تمامی نیروهای انقلابی، ملی - دموکرات و به خصوص زنان مبارز افغانستان علیه این چهره دوگانه مبارزه نموده و نقاب کذب شان را پاره کنند؛ تا توده های ستم دیده بدانند که اینان همان گرگانی اند که لباس میش در بر نموده اند. یا به عبارت دیگر اینان همان جنایت کارانی اند که زیر نام «مبارزه با تروریزم» بانی و حامی تروریزم بین المللی اند.

امروز به نیروهای انقلابی این مسأله پوشیده نیست که کنوانسیون ضد شکنجه هم در افغانستان و هم در جهان به وسیله امپریالیست ها و رژیم های جنایت کار تحت حمایت شان پامال می شود.

تمامی جنایاتی که از سال ۱۳۵۷ خورشیدی تا کنون در افغانستان توسط امپریالیست ها و رژیم های مزدور شان اتفاق افتاده، بدون محاکمه مانده است. هیچ جنایت کاری تا کنون مورد پرسش قرار نگرفته است. ما یقین کامل داریم که هیچ دادگاهی، جز دادگاه خلق افغانستان این پرونده را پی نخواهد گرفت.

در اخیر « بیانیه مطبوعاتی هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد » چنین می خوانیم:

« حامیان این ابتکار هم چنان به بررسی سایر گزینه های ممکن

«توقیف شدگان شکنجه را به شکل اویزان کردن (اویزان کردن از بند دستان توسط زنجیر یا چیز دیگر که به دیوار، جت، میله های فلزی یا سایر اشیای ثابت برای مدت طولانی) لت و کوب، خصوصاً با یایب، کیبل و شاخه های چوب اکثراً در کف یاهای شائف بیان نمودند. شوک برقی، تاب دادن آلات تناسلی توقیفی، و فشار دادن خصیه های توقیف شده و کش کردن آن، کشیدن ناخن های پا، در وضعیت دشوار قرار دادن مثلاً مجبور نمودن به استادن دوام دار و نیز تهدید بر تجاوز جنسی از جمله اشکال شکنجه بوده که توقیف شدگان همیشه راپور می دادند و نیز طبق معمول بستن چشمان، روسری انداختن و ممانعت از دسترسی به داکتر در بعضی توقیف خانه ها راپور داده شده است.» (سیاست نامه - ۱۳، ۱۲ زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر چاپ سوم - زمستان ۱۳۹۳ - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه ۷۸) تاکیدات از من است

در حالی که شکنجه یکی از شدیدترین جرایم نوع دولتی محسوب می گردد که در نیمه دوم قرن بیستم در اسناد سازمان ملل متحد و اسناد بین المللی حقوق بشر، و حتی در قوانین داخلی کشورهای که عضو «کنوانسیون ضد شکنجه» اند، جرم پنداشته شده و جنایت علیه کرامت انسانی و علیه بشریت محسوب می گردد. چرا شکنجه گرانی که خود معترف به جنایت علیه کرامت انسانی و حقوق بشری در افغانستان اند به محاکمه کشیده نمی شوند؟ چرا «سازمان ملل متحد» علیه این جنایت بشری «بیانیه» صادر نمی کند و سکوت اختیار نموده است؟ مگر کشتار جمعی زنان، کودکان و کهن سالان در غزه و لبنان توسط اسرائیل جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت محسوب نمی شود؟ چرا «سازمان ملل متحد» هیچ «بیانیه» که جنایات اسرائیل را به عنوان جنایت علیه بشریت به رسمیت بشناسد صادر نکرده است؟

در حالی که «به اساس ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) «احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.» (مجموعه قوانین منتخب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نشر وزارت عدلیه افغانستان، جدی ۱۳۸۶ صفحه ۸۲)

هرگاه به گزارشات فوق الذکر شکنجه در زندان های افغانستان توجه نمایند به خوبی مشاهده خواهید نمود که اعمال و روش های شکنجه در افغانستان شدیداً ظالمانه و غیر انسانی بوده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد کسانی که جرمی را مرتکب شده اند، این گونه شکنجه را بر خلاف انسانیت و شئون بشری توصیف نموده، چه رسد به این که شخص بازداشت شده اصلاً جرمی را مرتکب نشده باشد. در حالی که کنوانسیون ۱۹۸۴، شکنجه را جرم بین المللی اعلام کرده است؛ اما امپریالیست ها و رژیم های تحت حمایت شان هیچ پابندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون ۱۹۸۴ ندارند. «سازمان ملل متحد» نه تنها که جنایات شان را محکوم نکرده و نمی کند، بلکه از این جنایت حمایت نیز می نماید. توجه خوانندگان را به نقل میشل شو سو دو فسکی در مورد حمایت امریکا، «سازمان ملل متحد» از «شبکه اسلام مبارزه» و در کل از تروریزم بین المللی جلب می نمایم:

«عجیب این که در حالی که کی ال ای - ان ال ای مورد حمایت

به این خواست هم تن دهند و تمام این «محدودیت‌ها» را بر دارند - که بعید به نظر می‌رسد - بهتر از جمهوری اسلامی ایران در مقابل زنان عمل نخواهند کرد و هرگز زنجیر ستم از دست و پای زنان پاره نخواهد شد.

«سازمان ملل متحد» به این دلیل جواز لشکر کشی و اشغال افغانستان را به امپریالیسم آمریکا و متحدینش داد که طالبان متحجر، زن‌ستیز و تروریست اند. و همین شعار کذایی باعث آن شد که مردم افغانستان بیست سال تمام در شعله‌های آتش جنگ بسوزند. اما همین سازمان ملل و اشغال‌گران آگاهانه برای بار دوم افغانستان را به «طالبان متحجر، زن‌ستیز و تروریست» تسلیم نمودند.

توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان مبارز باید این نکته را بدانند که وجه مشترکی میان متعصبین فاشیست مسیحی و بنیادگرایان فئودال اسلامی وجود دارد. این نیروها چه در حکومت باشند چه نباشند، زنان را به مثابه اشیای جنسی قلم‌داد می‌کنند و از مذهب به عنوان وسیله‌ای برای تحمیل حقارت‌آمیزترین اشکال انقیاد اجتماعی و عبودیت مردسالاری بر زنان استفاده می‌نمایند، و امپریالیسم حامی هر دو نیرو است.

در افغانستان کنونی ایدئولوژی و فرهنگ غالب فیودالی به عنوان ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شده است و طالبان از آن حمایت به عمل می‌آورند. و حتی زمان حضور نظامی اشغال‌گران امپریالیست نیز این ایدئولوژی رسمیت داشت. این ایدئولوژی حاکم، حکم می‌نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون و چرا از مردان اطاعت کنند. هر شخص می‌داند که تابعیت زن از مرد قانون به رسمیت شناخته مذهبی بوده و می‌باشد.

در کشورهای مانند افغانستان؛ نیمه فئودالیسم ستون فقرات امپریالیسم را تشکیل می‌دهد، لذا امپریالیسم با تمام قدرت از نیمه فئودالیسم دفاع می‌نماید. سنت فئودالی با الهام از ایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می‌دارد. در فرهنگ فئودالی مسلط افغانستان؛ زنان مانند هر جنس دیگر در معرض خرید و فروش علنی و معامله قرار داشته و می‌گیرند. خریدن زن از طرف مرد، وی را قانوناً به ملکیت مرد در می‌آورد و آزادی‌اش را سلب می‌نماید.

تاریخ جوامع طبقاتی این نکته را تثبیت نموده که اعمال ستم بر زن، در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد و وسعت عمومی به خود می‌گیرد. اشکال سه‌گانه ستم (طبقاتی ، ملی و جنسیتی) با هم توأم بوده و از یک‌دیگر جدا نیستند.

بنام ما نمی‌توانیم مبارزه در راه آزادی زنان را جدا از مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی در نظر داشته باشیم. ستم بر زن در پیوند تنگاتنگ ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد. و بدون پیش‌برد مبارزه علیه تمامی اشکال ستم موفقیت‌ناهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می‌باشد. کسانی که خواهان آزادی زنان اند، در گام نخست باید خواهان محو طبقات نیز باشند. زیرا بدون محو طبقات آزادی زنان از قید اسارت مردسالاری غیر ممکن است.

برای اقدام به صورت فردی یا جمعی در چارچوب CEDAW و سایر سازوکارهای حقوق بشر مرتبط ادامه خواهند داد، در حالی که بر حفظ گفتگوی متمرکز به

منظور تقویت حقوق زنان و دختران تأکید می‌کنیم.

این اقدام، بدون پیش‌داوری نسبت به موضع قاطع ما است که طالبان را به‌عنوان نماینده مشروع مردم افغانستان به رسمیت نمی‌شناسیم. ناتوانی افغانستان در انجام تعهدات حقوق بشری خود یکی از موانع کلیدی در عادی‌سازی روابط است. با این حال، ما تأکید می‌کنیم که مقامات بالفعل طالبان هم‌چنان مسئولیت دارند تا به تعهدات حقوقی بین‌المللی افغانستان، از جمله در زمینه رفع تبعیض علیه زنان و دختران طبق CEDAW، پای بند باشند.»

این چند جمله اخیر بیانیه به خوبی بیان‌گر اهداف شوم امپریالیست‌ها و "سازمان ملل متحد" را به نمایش می‌گذارد و مشخص می‌سازد که آن‌ها به هیچ وجه حاضر نیستند که با طالبان روابط شان را قطع کنند. زیرا آن‌ها باصراحت اعلام می‌کنند که ما بر حفظ گفتگوی متمرکز به منظور تقویت حقوق زنان و دختران تأکید می‌کنیم.»

هر گاه به عمل‌کرد سه‌ساله امپریالیست‌ها و "سازمان ملل متحد" در قبال طالبان توجه نمائیم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که این «گفتگوهای متمرکز» از دوحه گرفته تا درون کشورهای منطقه و عربستان سعودی با طالبان به منظور تعامل هر چه بیشتر با ایشان صورت گرفته است، نه حقوق زنان. دوحه سوم به خوبی نقاب کذب "سازمان ملل متحد" و امپریالیست‌ها را پاره نمود. زیرا اجندای جلسه دوحه سوم مطابق میل طالبان ترتیب گردید. آن‌ها علناً اظهار نمودند که ما در صورتی در جلسه سوم دوحه شرکت می‌کنیم که هیچ یک از نهادهای مدنی و زنان در آن شرکت نکنند و روی حقوق زنان و نماینده ویژه بحثی صورت نگیرد. این پیش‌نهاد به فوریت پذیرفته شد.

منظور "سازمان ملل متحد" از «تقویت حقوق زنان و دختران» چیست؟ از دید ایشان برابری حقوق زنان از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیست، بل که هدف این است که «تمام محدودیت‌ها بر حقوق زنان و دختران، از جمله حق تحصیل لغو شود.»

این محدودیت از نظر "سازمان ملل متحد" این است که طالبان به زنان و دختران اجازه سفر تنها، سخن گفتن در مکان‌های عمومی یا نمایش چهره‌شان در خیابان داده شود.

هر گاه طالبان به زنان «اجازه سفر تنها» را بدهند و بگذارند که آن‌ها در «مکان‌های عمومی با چهره باز سخن» بگویند، زنان به حق و حقوق خود دست یافته‌اند؟!

امروز در رژیم آخندی ایران با آن که زنان از حق تحصیل بر خوردارند و اجازه دارند که به تنهایی سفر کنند و می‌توانند با «نمایش چهره» در مکان‌های عمومی صحبت نمایند، اما زنان و دختران به شدیدترین وجه مورد ستم قرار دارند. هر گاه طالبان

«اندیشه برابری که خود انعکاسی از مناسبات تولیدی کالائی است که توسط بورژوازی به بهانه برابری به اصطلاح مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزه علیه محو طبقات تبدیل می گردد، مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت از خواست محو طبقات است.» (مجموع آثار ومقالات دریک جلد - طرح اولیه تزها مربوط به مساله ملی و مستعمراتی - صفحه ۷۷۶)

در شماره سیزدهم شماره شعله جاوید - دور پنجم با صراحت بیان نمودیم که :

« آیا انقیاد و تحت ستم بودن زنان افغانستان را می توان جدا از بافت سیستم حاکمه نیمه فیودالی بررسی نمود؟ جواب کاملاً منفی است. انقیاد زنان عمیقاً در بافت سیستم مستعمره - نیمه فیودالی عقب مانده جامعه افغانستان تنیده شده است. نباید فراموش نمود که بمبهای امریکایی و کماندوهای بریتانیایی هزاران زن افغانستانی را که قرار بود "از چنگال طالبان قرون وسطایی نجات" دهند کشتند، و هزاران انسان بی گناه را به گلوله بستند و به جسدهای شان بی احترامی نمودند. در ظرف بیست سال اشغال کشور هزاران زن و دختر جوان مورد تجاوز زورگویان و جنگ سالاران قرار گرفتند و هزاران زن توسط شوهر و یا برادر به قتل رسیده و یا مثله شدند. در ظرف بیست سال اشغال کشور، اشغال گران امریکایی و متحدینش ثابت نمودند که به هیچ وجه قصد ضربه زدن به مناسبات نیمه فیودالی را نداشتند، بل که هدف شان خفه نمودن صدای آزادی خواهی و تحکیم سلطه مردسالاری در جامعه بود. به همین علت بود که طبق "توافق" دوحه برای بار دوم قدرت سیاسی را به طالبان واگذار نمودند.»

نیروهای انقلابی کشور باید که دسیسه و بازیهای پشت پرده امپریالیست ها زیر سایه "سازمان ملل متحد" را افشاء نمایند. زنان مبارز نباید اجازه دهند که قاتلین مردم بی گناه افغانستان از خشم برحق شان و مبارزات آنها علیه طالبان سوء استفاده نمایند و دستهای خون آلود شان را زیر پرده "دفاع از حقوق زنان" پنهان نماید.

زنانی که چشم انتظار امپریالیست ها اند تا آنان را از قید ستم طالبانی برهاند سخت در توهم اند. فقط و فقط خود زنان در هم آهنگی با نیروهای انقلابی افغانستان تحت رهبری حزب پیش آهنگ شان می توانند این بافت نیمه فیودالی غیر قابل تحمل را نابود کنند، امتیازات امپریالیست ها را در افغانستان لغو نموده و مناسبات اجتماعی را دگرگون سازند، و جهانی عاری از ستم بر پا نمایند.

زنان باید بدانند که جز با تکیه بر نیروی قهر انقلابی امکان رهایی کامل میسر نیست. گره تضاد ستم جنسی، ستم ملی و ستم طبقاتی را فقط می توان با ضربه گلوله گشود، بدین ملحوظ است که می گوئیم: شورش بر حق است!

بیانیه با کمال پرروئی تاکید می ورزد که «طالبان را به عنوان نماینده مشروع مردم افغانستان به رسمیت نمی شناسیم.» اگر به رسمیت نمی شناسید، پس «گفتگوی متمرکز» و تعامل با طالبان برای چیست؟ این مطلب را هر تحصیل کرده می تواند درک کند که این صحبت کاملاً پوچ و میان تهی بوده جهت اغفال توده های ستم دیده و به خصوص زنان مبارز به کار گرفته شده است؛ تا از این طریق دستان خون آلود خود را پشت پرده این شعارهای کاذبانه پنهان نمایند.

امپریالیزم امریکا به خوبی آگاه است که افغانستان یک منطقه راهبردی است که نه تنها با جاده ابریشم که قفقاز را به مرز شرقی چین وصل می کند هم مرز است، بلکه در کانون پنج قدرت هسته ای (روسیه، چین، هند، پاکستان و قزاقستان) قرار دارد. و هم چنین این کشور پل زمینی بالقوه است که خط لوله گاز ترکمنستان را از راه پاکستان به دریای عرب وصل می نماید. لذا امپریالیزم امریکا به هیچ وجه حاضر نیست که افغانستان را از دست بدهد؛ و فعلاً هیچ گزینه بهتر از طالبان ندارد. همین موقعیت افغانستان سبب شد که امپریالیزم امریکا طالبان را دوباره به قدرت سیاسی برساند. حمایت بی دریغ امریکا از طالبان بر مبنای همین سیاست صورت گرفته و می گیرد.

امپریالیزم امریکا و هم پیمانان ناتوی اش به خوبی از اپارتاید جنسیتی و شئونیزم غلیظ میلیتی طالبان آگاه اند. آنها می دانستند که با به قدرت رساندن طالبان زنان به طور قانونی شکنجه خواهند شد و از صحنه کار اجتماعی حذف خواهند گردید. با آن هم آگاهانه تصمیم گرفتند تا طالبان را برای بار دوم بر اریکه قدرت رسانند تا منافع شان را از این طریق در منطقه تامین نمایند.

امپریالیزم امریکا امید وار است تا طالبان را به تیپ عربستان سعودی تغییر دهد. او به خوبی می داند که این تغییر به زودی امکان پذیر نیست، لذا برای تغییر طالبان به تیپ عربستان سعودی عجله هم ندارد.

یگانه راه از بین بردن ستم بر زنان افغانستان، بر انداختن سه کوه (فئودالیزم، بورژوازی کمپرادور بروکرات و امپریالیزم) در کشور و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق که بخشی از دیکتاتوری پرولتاریا است، بوده و می باشد، این کشور بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین باید هر چه سریع تر به سمت سوسیالیزم گذر نماید؛ و یگانه هدفش باید که محو کامل طبقات و ایجاد جامعه بدون طبقه می باشد.

بخش
(۳)

به زیر پرچم اتحاد و وحدت

« جنبش حرکت برای تغییر »

www.cmpa.io | sholajawid@hotmail.com

شماره نامه ۲ نور (اردیبهشت) ۱۴۰۲

هفته نامه تغییر

ارگان نشراتی جنبش حرکت برای تغییر

وضعیت اسفبار خلق ایران در مقابل ما ضرورت جدت را قرار داده است. بیایدیم تا خود قدمی پس ازیم و روی گسل‌هایی که مردم ایران برپند به وحدت برسیم. یاسر کارگر

طلبان به این گروه بنیادگرایی میلی میباشند. این ستم‌ها و ظلم‌ها را در مقابل طلبان باطنی به ضرورتی از تضاد دو قطب چین-روژوا و آمریکا و هم‌پیمانانش، باعث تعادل موقتی در بین ستم‌ها شده است. اما استحکام حاکمیت طالبان چینی بیش تر خلق‌های تحت ستم را از حق تصمیم

ایران باعث کاهش تضاد در بین اکثر نیروی ادگرا، دینی اسلامی - سنی و شیعه - است. این کاهش تضاد را می‌توان در مقابل طلبان باطنی به ضرورتی از تضاد دو قطب چین-روژوا و آمریکا و هم‌پیمانانش، باعث تعادل موقتی در بین ستم‌ها شده است. اما استحکام حاکمیت طالبان چینی بیش تر خلق‌های تحت ستم را از حق تصمیم

نزدیکی چین با برزیل و ارائه راه حل ۱۲ ماده‌ای برای جنگ اکرانین توسط آن‌ها و شاخ‌وشانه کشیدن دو دولت برزیل و آمریکا، تیراندازی کره جنوبی به سمت قایق گشت‌زنی کره شمالی،

چرا وحدت

پیوست به گذشته:-

همکاری و سازش طبقاتی با بورژوازی یا

پیکار طبقاتی با بورژوازی

جلوگیری چنین امری باید این وحدت بر اساس حل تضادهای مشخص تحت عنوان هشت قدغن (ستم بر زنان، ستم ملی، جنگ نیابتی و اشغال مستقیم، فقر، ستم بر کودکان، نبود آزادی اندیشه، عقیده و بیان، ادغام دین و دولت، پناهندگی و مهاجرت، اجباری) توسط جنبش حرکت برای تغییر فرموله شده و قبل از آن با کمی تفاوت توسط جکنا (جنبش کمونیزم نوین افغانستان) فرموله شده است که زاده سیستم سرمایه داری است.

اما مبارزه در راستای حل این تضادها، در درون افق بورژوازی ملی مطرح می‌شود. آیا ما نیروهای کمونیستی که نماینده منافع طبقه کارگر در وسیع ترین سطح آن هستیم، انقلاب کمونیستی نه چیز دیگر! را نادیده گرفته ایم. هرگز! اما باید از انقلاب کمونیستی نه چیز کمتر به عنوان یک استراتژی یک قدمی به عقب بگذاریم و این استراتژی را در درون تضادهایی که در بالا شمردیم مادیت بخشیم و شعار با حاکمیت بجنگید و مردم را برای انقلاب متحول سازیم را تحقق بخشیم. (هفته نامه تغییر - شماره ویژه - صفحه ۱۱ - تأکیدات از من است)

این نقل در سه قسمت قابل بحث است:

۱ - بحث تضادها: روی تضاد در قسمت قبلی تحت عنوان "رد تضاد اساسی و تضاد عمده یا نفی مبارزه طبقاتی": مفصلاً بحث شده است ضرورت به بحث دیگری ندارد.

۲ - بحث " کمونیزم نوین ": این بحث رویزیونیستی است نیاز به بحث مفصل دارد در قسمت های بعدی روی آن صحبت خواهیم نمود.

۳ - رهبری بورژوازی ملی در انقلاب: در این جا فقط روی این مطلب بحث مکت خواهیم نمود:

در قسمت تضادها گفتیم که از « هشت تضاد » ی که « جنبش حرکت برای

چه کسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک را در افغانستان رهبری خواهد نمود بورژوازی یا پرولتاریا؟ در قسمت قبلی (آیا بورژوازی ملی توان رهبری انقلاب بورژوا - دموکراتیک را در افغانستان دارد؟) بصورت خلاصه سیر انقلاب بورژوا دموکراتیک را در چهار چوب معین تاریخی بصورت خلاصه مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. اینک روی رهبری این انقلاب مکت می‌نمایم.

طوری که در قسمت قبلی بیان داشتیم « جنبش حرکت برای تغییر » هنوز به دوره ای استناد می‌جوید که بورژوازی نقش مترقی را در انقلاب بورژوا - دموکراتیک بازی می‌نمود، « جنبش حرکت برای تغییر » هیچ اعتقادی به این ندارد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری اصلاً بورژوازی دیگر نیروی انقلابی نیست که بتواند انقلاب بورژوا - دموکراتیک را رهبری نموده و به پیروزی برساند.

اهمیت اقتصادی و طبقاتی این امر آن است که رهبران خرده بورژوازی - جنبش حرکت برای تغییر - نه تنها به بورژوازی وعده هم‌کاری و سازش طبقاتی را می‌دهند، بل که حاضر و آماده اند که رهبری او را پذیرفته و تحت رهبری او حرکت نمایند. با صراحت باید گفت که بورژوازی دیگر توان رهبری انقلاب را ندارد. فرض کنیم که در این مورد عاقبت مطلوب‌تری صادق باشد، حتی اگر چنین چیزی ممکن باشد، بدون تردید که وعده دهندگان قادر به بر آوردن وعده‌های شان نیستند.

خرده بورژواهای وطنی به مردم این نوید را می‌دهند که بورژوازی ملی قادر است که به رهایی کشور از بحران کمک نماید، و تضادها را حل کند، لذا باید تحت رهبری بورژوازی ملی برای رهایی کشور از بحران کام بر داشت و از این طریق کشور را از ویرانی نجات داد! به این بحث " هفته نامه تغییر " توجه نمائید:

« ... متحد شدن برای سرنگونی حاکمیت بنیادگرا و تئوکرات طالبان است. ولی این وحدت نباید معلق و یک وحدت کاذب باشد، برای

بخشیدن به وسیله لفاظی‌ها، وعده‌ها به هم‌کاری و سازش طبقاتی با بورژوازی هستند.

از دیدگاه مائوئیستی بر خورد آشتی طلبانه نویسندگان " هفته نامه تغییر" نشانه دو دلی و بی‌تصمیمی خرده بورژوازی است. خرده بورژواها اعتماد به طبقه کارگر ندارند و از قطع رابطه با بورژوازی در هراسند. این تزلزل شان اجتناب ناپذیر است، همان طوری که پیکار مائوئیست‌ها علیه طبقات اجتناب ناپذیر است.

« خرده بورژوازی متزلزل و متوحش از شبخ سرخ، و در پی جار و جنجال علیه "آنارشیست‌ها" دیگر نیروی اصلی اجتماعی بود. آن‌ها در آمال شان "سوسیالیست" رویائی مبالغه آمیز بودند و آماده برای سوسیال دموکرات نامیدن خود، (سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها حتی این واژه را هم اکنون یدک می‌کشند!) خرده بورژوازی از سپردن قوای خود به رهبری پرولتاریای انقلابی هراسان بود و درک نمی‌کرد که ترس آن‌ها را محکوم می‌نمود خود را به دست بورژوازی بسپارند. چه در جامعه که در گیر مبارزه طبقاتی حادی بین بورژوازی و پرولتاریا باشد، به خصوص وقتی که این مبارزه ناگزیر در اثر انقلاب تعمیق یافته، هیچ راه "میانه" ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. و تمام اساس وضعیت طبقاتی و آمال خرده بورژوازی این است که آن‌ها طالب ناممکن هستند، که آنها آرزومند ناممکن یعنی، راه میانه هستند. » (مجموعه آثار لنین - جلد ۲۵ - صفحه ۹۴)

امروز در افغانستان " جنبش حرکت برای تغییر " در آمال و آرزوی خود " کمونیزم " مبالغه آمیزی را می‌پروانند و این واژه را هم اکنون یدک می‌کشند! از یک طرف شعار " انقلاب کمونیستی " را در افغانستان مطرح می‌کنند و از طرف دیگر از رهبری پرولتاریا آن‌قدر هراسانند که حاضر و آماده به پذیرش رهبری بورژوازی اند. و " حل تضادها " را " در درون افق بورژوازی ملی " می‌بینند.

بعد از این که حل تضادها را در « درون افق بورژوازی ملی » طرح می‌کنند این پرسش را مطرح می‌نمایند: « آیا ما نیروهای کمونیستی که نماینده منافع طبقه کارگر در وسیع ترین سطح آن هستیم، انقلاب کمونیستی نه چیز کمتر! را نادیده گرفته ایم. هرگز! اما باید از انقلاب کمونیستی نه چیز کمتر به عنوان یک استراتژی یک قدمی به عقب بگذاریم»

اولاً این که نه در افغانستان، بل که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری (امپریالیستی) شعار " انقلاب کمونیستی " یک شعار پوچ و میان تهی است. زیرا در جهان دو مولفه برای انقلاب وجود دارد. در کشورهای سرمایه داری انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری پرولتاریا و در کشورهای مستعمره - نیمه فئودالی یا نیمه مستعمره نیمه فئودالی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبر پرولتاریا. مولفه " سوم " یا راه دیگری وجود ندارد.

بگذارید تا پاسخ صریح و روشنی به خرده بورژواهای وطنی و دنباله روانان رویونیوم " سنتزهای نوین " آواکیان بدهیم.

به اعتقاد ما شما نه یک گام بل که آن قدر گام عقب برداشته اید که در مرداب رویونیوم سقوط نموده اید. در حقیقت این گام به عقب گذاشتن یا به عبارت دیگر عقب نشینی کردن به معنای عقب نشینی از دو مولفه انقلاب و پیوستن به جبهه بورژوازی است.

هر جایی که مرداب وجود دارد مرکوب‌های مضر وجود دارد، وقتی خرده بورژوازی متزلزل و هراسان از انقلاب و نیروهای رویونیومی وجود دارد، ظهور و رشد بنیادگرایی و نیروهای عقب مانده نیز وجود دارد.

رویونیوم چنان مردابی است که بعد از مرگ استالین در شوروی و به تعقیب آن بعد از مرگ مائوتسه دون در چین زمینه رشد مرکوب‌های

تغییر « فوموله نموده، فقط تضاد میان زنان و مردان و تضاد میان طبقه حاکمه و خلق‌های افغانستان دو تضاد مهم اجتماعی اند که هیچ‌گاه نباید به فراموشی سپرد و یا به حاشیه راند، بل که باید این تضادها را در تابعیت از تضاد اساسی و تضاد عمده به پیش برد، زیرا حل این تضادها بدون حل تضاد اساسی و انقلاب پرولتری غیر ممکن است. بقیه تضادها(شش تضاد) دیگری که این جنبش از آن نام گرفته در هیچ یک از آثار فلسفی بنیان گذاران کمونیزم از مارکس تا مائو یافته نمی‌توانید. در این جا ضرورت به بحث بیش‌تری در این مورد نیست. بر می‌گردیم به اصل مطلب یعنی رهبری بورژوازی ملی در انقلاب دموکراتیک:

« جنبش حرکت برای تغییر » راه حل « هشت تضادی » را که مطرح نموده در « درون افق بورژوازی ملی » می‌بیند. به همین اساس می‌گوید که « مبارزه در راستای حل این تضادها، در درون افق بورژوازی ملی مطرح می‌شود.»

این بحث در واقع بیان‌گر آن است که رهبران خرده بورژوازی عملاً در جبهه سرمایه داری پیوسته اند. پاسخ ما به رهبران خرده بورژوا این است که نه تنها شما هم‌راه بورژوازی نمی‌توانید کوچک‌ترین گامی در این راستا بردارید، بل که زنجیر اسارت به مراتب شدیدتر و بحران‌ها در کشور عمیق‌تر خواهد گردید. فقط حزب کمونیست (مائوئیست) تحت رهبری پرولتاریا می‌تواند با دست زدن به اقدامات انقلابی تضاد اساسی را حل نموده و زنجیرهای ستم را پاره نماید و کشور را از بحران نجات داده، استقلال کشور و آزادی برای مردمان زحمت‌کش این سرزمین را به ارمغان آورد.

« بحران آن چنان عمیق، آن چنان گسترده، برخوردار از چشم انداز جهان، آن چنان عمیق، آن چنان وسیع و آن چنان با خود سرمایه داری گره خورده است که پیکار طبقاتی علیه سرمایه داری، ناگزیر باید شکل تفوق سیاسی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را به خود گیرد، هیچ راه گریزی وجود ندارد. » (۱۹ مه ۱۹۱۷ - مجموعه آثار لنین - جلد ۴)

در شرایط کنونی هیچ راهی جز پیکار طبقاتی علیه سرمایه داری وجود ندارد. ما باید که شور انقلابی را بین کارگران برای گرفتن رهبری ایجاد نماییم. حال این سوال را از نویسنده " هفته نامه جنبش حرکت برای تغییر " می‌کنیم که: آیا خواستار ایجاد شور انقلابی در میان طبقه کارگر هستید؟ ما با صراحت می‌گوئیم که شما توانائی ایجاد چنین شوری را نخواهید داشت و عاجز از آن هستید. زیرا تغییر در وجود شما، اظهارات پرطمطراق و وعده اقدام به تجدید نظر در مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در معاهده با بورژوازی و حتی بدتر از آن پذیرفتن رهبری بورژوازی نمی‌تواند آفریننده شور انقلابی میان کارگران و بقیه زحمت‌کشان باشد. این کار وظیفه شما نیست، بل که وظیفه نیروهای انقلابی مائوئیست است که به وسیله اقدامات مبتنی بر سیاستی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی توسط همگان هر روزه علیه قدرت سرمایه داری و علیه سود اندوزی آن از جنگ‌های خانمان سوز و اشغال‌گرانه در افغانستان صورت می‌گیرد.

تجربه سازش طبقاتی یا به عبارت دیگر تسلیمی طبقاتی و حتی ملی توسط " ساما " و " سازمان‌هایی " در کشور انجام پذیرفته و بیهودگی و بی‌نتیجه‌گی آن تثبیت گردیده است. امروز این سازش طبقاتی و هم‌کاری طبقاتی با سرمایه داری یک بار دیگر توسط " جنبش حرکت برای تغییر " انجام می‌پذیرد. اعتقاد ما این است که بیهودگی و بی‌نتیجه‌گی این سازش و هم‌کاری طبقاتی مانند سازش‌ها و هم‌کاری طبقاتی گذشته به زودی به طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش هویدا خواهد گردید.

ریشه اشتباه خرده بورژوازی در این است که آن‌ها پیکار طبقاتی را درک نمی‌کنند، و خواستار جای‌گزین کردن یا پنهان داشتن آن، التیام

مضر را در سراسر جهان به وجود آورد و بستر مناسبی برای رشد بنیادگرایی به جای جنبش‌های آزادی‌بخش ملی گردید.

بعد از این که جنگ خلق در پرو، فلیپین، نیپال، هند و ترکیه به پیش‌روی خود علیه امپریالیسم و ارتجاع ادامه داد و جنبش کارگری بعد از یک رکود اعتلای نو پیدا نمود، و احزاب و سازمان‌های مائوئیستی "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" را بنیان‌گذاری نمودند، هنوز این جنبش جوان بود که رویزیونیزم "راه پارچندا"، انحراف عمیق اندیشه گونزالو و به تعقیب آن رویزیونیزم "سنتزهای نوین" آواکیان سر بلند نمود. رویزیونیزم "راه پارچندا" چندان موثر واقع نگردید و نتوانست اثر منفی روی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بگذارد. اما رویزیونیزم "سنتزهای نوین" آواکیان نه تنها که مرزهای ایدئولوژیک - سیاسی را مخدوش نمود، بل که "کمیتة جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" و مجله "جهانی برای فتح" را ملغی نمود. علت این امر آن بود که کمیتة جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار مجله جهانی برای فتح در دست "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" و دنباله روانان ایرانی شان بود. این حرکت و عمل کرد رویزیونیستی روی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اثرات منفی گذاشت و جنبش را عملاً دو پارچه نمود، و آواکیان و دنباله روانانش عملاً در خدمت بورژوازی انحصاری در آمدند. تا آن جایی که آواکیان در انتخابات ریاست جمهوری در کنار بایدن ایستاد و زمینه ساز رشد بیش‌تر مکروب‌های مضر گردید.

خواننده وقتی بحث‌های "جنبش حرکت برای تغییر" را با دقت مطالعه نماید، با ناب‌ترین شکل خود فریبی خرده بورژوازی، و فریب آن‌ها توسط بورژوازی به کمک این جنبش رو به رو می‌گردد. در بحث شان به خوبی مشخص است که این جنبش ادعای "کمونیست" بودن را دارد و در شرایط افغانستان "از انقلاب کمونیستی" چیز "کمتری" نمی‌خواهد، اما در واقع می‌خواهد که سر نوشت طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش را به دست بورژوازی بسپرد!

در شرایط کنونی که افغانستان یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی است، دشمنان اصلی انقلاب در این شرایط جز امپریالیسم، نیمه فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور - بورکرات و خائینی که به طور آشکار به امپریالیسم تسلیم شدند و یا در صدد تسلیمی به امپریالیسم می‌باشند کس دیگری نیست. همین‌ها اند که بر توده‌ها ظلم و تعدی می‌کنند و مانع رشد و تکامل جامعه اند.

در ظرف بیست سال اشغال مستقیم افغانستان و همین حالا که اشغال نسبت به گذشته خفیف‌تر گردیده ما شاهد آنیم که بورژوازی افغانستان با اشغال‌گران امپریالیست هم‌کاری نموده و با طبقه مالکین اتحاد ارتجاعی بر قرار نموده است.

نیمه فئودالیسم در حقیقت ستون فقرات امپریالیسم را می‌سازد، به همین ملحوظ امپریالیسم تلاش می‌ورزد تا بورژوازی و مالکین ارضی بزرگ را در یک اتحاد ارتجاعی نگه دارد.

«تنها دولت‌های بزرگ امپریالیستی دشمنان انقلاب نیستند، بل که نیروهای مقتدر نیمه فئودالی و بورژوازی نیز در زمره دشمنان آن به شمار می‌روند. بورژوازی از این رو که از چندی به این طرف با امپریالیسم و نیمه فئودالیسم هم‌کاری و به خلق خیانت کرده است. اشتباه است اگر قدرت دشمنان انقلاب را کم‌تر از آن چه هست بشماریم.» (مائوتسه دون - دموکراسی نوین - صفحه ۲۰)

مائوتسه دون به صراحت بیان می‌کند که امپریالیسم و بقای فئودالیسم دشمنان اصلی انقلاب چین هستند. او وظیفه انقلاب را در این مرحله چنین توضیح می‌دهد:

«بدون شک، مهم‌ترین وظیفه آن شکست دادن این دو دشمن است؛

انقلاب از نظر خارجی، باید انقلاب ملی به وجود آورد که به ستم و تعدی امپریالیسم پایان بخشد، در صورتی که از نظر داخلی باید انقلاب دموکراتیک بر انگیزد که به ستم و بقای فئودالیسم پایان بخشد، ولی بر انگیزتن انقلاب ملی برای سرنگون کردن سلطه امپریالیستی نخستین و مهم‌ترین وظیفه آن به شمار می‌رود.

این دو وظیفه انقلاب چین در یک ردیف قرار دارند. چون امپریالیست‌ها پشتیبان بقایای فئودالیسم هستند، لذا تا زمانی که سلطه آن‌ها از بین نرود ممکن نیست که بقایای فئودالیسم ریشه کن شود، و بر عکس با در نظر گرفتن این که بقایای فئودالیسم به منزله ستون اصلی اجتماع چین به شمار می‌روند که تحت سلطه امپریالیستی قرار دارد، تا زمانی که بقایای فئودالیسم کاملاً منهدم نشده اند، ممکن نیست سلطه امپریالیسم بر چیده شود. لذا، هر چند که انقلاب ملی و دموکراتیک دو وظیفه اساسی و متمایز انقلاب چین هستند، معهداً مکمل یک‌دیگر اند.» (همان جا - صفحه ۲۲)

آیا بورژوازی ملی توان پیش برد چنین انقلابی را دارا است؟ آیا بورژوازی ملی برای از بین بردن ستم و تعدی امپریالیسم پی‌گیر است؟ جواب واضح است که خیر. حال بگذار که خرده بورژواهای وطنی داد و فریاد راه اندازند که حل تضادها «در درون افق بورژوازی ملی مطرح می‌شود».

تاریخ شاهد و گواه آن است که بورژوازی ملی خصلت دوگانه دارد، از یک طرف مورد تعدی و ستم امپریالیسم قرار دارد و در انقیاد نیمه فئودالیسم به سر می‌برد علاقه مندی به شرکت در انقلاب نشان می‌دهد، از طرف دیگر چون پیوندش را با امپریالیسم و نیمه فئودالیسم قطع نکرده در انقلاب جسورانه شرکت نمی‌کند. و اگر انقلاب به او سپرده شود در نیمه راه متوقف می‌گردد و راه مصالحه با امپریالیسم و بورژوازی را در پیش می‌گیرد.

«بورژوازی ملی مزاج دو گانه دارد:

از طرفی چون مورد ستم و تعدی امپریالیسم قرار گرفته و تحت انقیاد عناصر باقی مانده فئودالی است، با امپریالیسم و عناصر نیمه فئودالیسم مخالفت می‌ورزد، از این نظر جز و نیروی انقلابی است. و در تاریخ انقلاب چین در مبارزه علیه امپریالیسم، بوروکراسی و مالکین ارضی ابراز شهامت نموده است، از طرف دیگر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی ضعیف است و چون رشته‌های اقتصادی خود را با امپریالیسم و عناصر نیمه فئودالی کاملاً نگسسته است، لذا در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی جسورانه شرکت نمی‌کند. این موضوع به محض این که انقلاب توده‌ای نیرومند می‌شود واضح می‌گردد.» (مائوتسه دون - دموکراسی نوین - صفحه ۲۵)

خلق افغانستان نه تنها به علت برد باری و سر سختی خود، بل که به سبب عشق به آزادی شهرت دارند. تاریخ افغانستان به خوبی گواه آن است که خلق افغانستان از سال‌های ۱۸۳۹ میلادی تا کنون علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم‌های فاسد و دست‌نشانده مبارزه نموده اند، در اثر همین مبارزات دولت‌های دست‌نشانده یکی پی دیگری سقوط نموده است. اما متأسفانه به علت عدم رهبری طبقه کارگر و حزب پیش‌آهنگ آن، قیام توده‌ها به شکست منجر گردیده و نتایج ثمره مبارزات خلق‌ها را باز هم نیروهای ارتجاعی ربوده است. نیروهای ارتجاعی از توده‌های زحمت‌کش چون آلتی برای تغییر اوضاع به نفع خود استفاده نموده اند.

پرولتاریا در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی دارای مختصاتی است که به او امکان می‌دهد تا نقش رهبری را در انقلاب کشور خود به عهده گیرد.

بدون شرکت و رهبری پرولتاریا، انقلاب هر گز پیروز نخواهد شد. پرولتاریای کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی تحت

این انقلاب دموکراتیک نوین کاملاً با انقلاب‌های دموکراتیک آمریکا و اروپا فرق دارد، زیرا هدفش دیکتاتوری بورژوازی نیست، بل که دیکتاتوری جبهه متحد کلیه طبقات انقلابی است. (مائوتسه دون - دموکراسی نوین - صفحات ۳۲ - ۳۳ و ۳۴ - تاکیدات از من است)

از بحث مائوتسه دون این نتیجه بدست می‌آید که انقلاب در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی دوگانه است: در مرحله اول انقلاب دموکراتیک نوین و در مرحله دوم انقلاب سوسیالیستی. اجرای این وظیفه دوگانه انقلابی به عهده حزب سیاسی پرولتاریا یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) آن کشورها است. بدون رهبری چنین حزبی هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. «انقلاب دموکراتیک تدارک لازمی برای انقلاب سوسیالیستی است، و انقلاب دوم، دنباله و ضروری انقلاب اول است. هدف نهایی کلیه کمونیست‌ها تحقق جامعه سوسیالیستی و سپس جامعه کمونیستی است، آن‌ها باید به طور وضوح اختلاف موجود میان انقلاب‌های دموکراتیک و سوسیالیستی را درک کنند، و نیز به روابط موجود میان این دو پی ببرند، تا بتوانند بدون اشتباه انقلاب چین را رهبری کنند. غیر از حزب کمونیست چین، هیچ حزب سیاسی دیگر (اعم از این که بورژوازی یا خرده بورژوازی باشد) نمی‌تواند انقلاب تابناک دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی را در چین به پایان رساند، حزب کمونیست چین از نخستین روز تاسیس خود این وظیفه دو گانه را به عهده گرفته است. و از هجده سال پیش به این طرف کوشش خود را صرف آن نموده است.

این وظیفه پر افتخار و در عین حال بسیار دشوار است. بدون یک حزب کمونیست بلشویک، که پایه‌های آن ملی باشد، که از طرف توده‌ها پشتیبانی شود و ایدئولوژی برنامه سیاسی و سازمان آن استحکام کامل داشته باشد ممکن نیست این وظیفه انجام گیرد، از این رو هر فرد کمونیست وظیفه دارد که در بنای چنین حزب کمونیستی شرکت نماید. (مائوتسه دون - دموکراسی نوین - صفحه ۳۹)

حال بگذار که رویزیونیست‌های وطنی داد بزنند که «مبارزه در راستای حل این تضادها در افق بورژوازی ملی مطرح می‌شود» و یا «با نیروهای پروامپریالیستی و بنیادگرایی دینی با بردن خط سیاسی در بین خلق‌های تحت ستم و جنگ مسلحانه به هدف حل هشت تضاد (.....) در تلاش قطب بندی و هر چی بیش‌تر از این طریق مبارزه را حاد خواهیم ساخت.»

طوری که قبلاً بیان گردید که «بردن خط سیاسی» میان توده‌ها و راه «اندازی جنگ مسلحانه» نیاز به یک تشکیل کاملاً مائوئیستی و یا به قول مائوتسه حزب کمونیست بلشویک دارد. «جنبش حرکت برای تغییر» حتی در سطح «ساما» و سازمان‌های افغانستان نیست، و از هیچ برنامه و آئین نامه تشکیلاتی برخوردار نیست و کاملاً یک گروه کوچک رویزیونیستی است، اولاً این که با صراحت باید گفت که به هیچ وجه توانایی چنین کاری از وی ساخته نیست. زیرا ما کاملاً معتقدیم که «این وظیفه پر افتخار و در عین حال بسیار دشوار است. بدون یک حزب کمونیست بلشویک، که پایه‌های آن ملی باشد، که از طرف توده‌ها پشتیبانی شود و ایدئولوژی برنامه سیاسی و سازمان آن استحکام کامل داشته باشد ممکن نیست این وظیفه انجام گیرد»، تاکیدات از من است

ثانیاً هدف نهایی آن‌ها سپردن رهبری بدست بورژوازی است. باز هم با صراحت باید گفت که بورژوازی در دوران امپریالیزم به هیچ‌وجه توان مقابله با فئودالیزم و امپریالیزم را ندارد، پس بحث «بردن خطی سیاسی در بین خلق‌های تحت ستم و جنگ مسلحانه» یک عوام فریبی بیش نیست. این کار فقط وظیفه پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگ اش بوده و می‌باشد، نه دیگر عناصر.

رهبری حزب پیش‌آهنگ خود کاملاً این را درک می‌کنند که گر چه آگاه‌ترین و متشکل‌ترین طبقه را تشکیل می‌دهد، لذا حصول پیروزی فقط به نیروی او بستگی ندارد، بل که برای حصول پیروزی انقلاب باید ارتش انقلابی و پایگاه انقلابی خود را ایجاد نموده و با تمام قشرها اجتماعی دیگر که از خود قدرت انقلابی نشان می‌دهند، متحد شود، و یک جبهه متحد انقلابی را تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ خود تشکیل دهد.

به سر انجام رساندن وظایف ملی و دموکراتیک انقلاب در افغانستان مستعمره - نیمه فئودالی یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره، مرحله انقلاب دموکراتیک نوین است که قبل از برپایی و پیش‌برد انقلاب سوسیالیستی به وجود می‌آید و انقلاب را دو مرحله می‌سازد. این دو مرحله انقلاب، یعنی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی، اجزای بهم پیوسته یک انقلاب واحد است که توسط طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی مائوئیستی و از طریق حزب کمونیست (مائوئیست) رهبری می‌گردد.

برنامه حداقل انقلاب سوسیالیستی، برنامه انقلاب دموکراتیک نوین است. این انقلاب سلطه امپریالیزم بر کشور را قطع می‌کند و مناسبات نیمه فئودالی را بر محور پیش‌برد انقلاب ارضی و تطبیق شعار محوری «زمین از آن کشت‌کار» ریشه کن می‌سازد و بورژوازی کمپرادور را سلب مالکیت می‌نماید.

انقلاب دموکراتیک نوین، استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور از سلطه امپریالیزم و حقوق دموکراتیک پایه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کارگران، دهقانان و توده‌های وسیع خلق‌ها را تأمین می‌نماید.

«در نتیجه انقلاب چین در مرحله کنونی ماهیت سوسیالیزم پرولتاریایی ندارد، بل که دارای ماهیت دموکراسی بورژوایی است. ولی انقلاب بورژوازی فعلی چین از نوع انقلاب‌های دموکراتیک بورژوازی معمولی و قدیمی نیست، زیرا آن نوع انقلاب اکنون دیگر از اعتبار افتاده است، این یک انقلاب دموکراتیک بورژوازی نوع جدید و خاص است. این نوع انقلاب در چین و در کلیه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دیگر انجام می‌گیرد.

ما این نوع انقلاب را انقلاب دموکراتیک نوین می‌نامیم، این انقلاب دموکراتیک نوین جزئی از انقلاب جهانی سوسیالیستی پرولتاریایی است. این انقلاب جداً علیه امپریالیزم، یعنی سرمایه داری بین‌المللی به مبارزه بر می‌خیزد. از نظر سیاسی، به وسیله چند طبقه انقلابی انجام می‌گیرد که با هم اتحاد می‌بندند تا علیه امپریالیست‌ها، خائنین و مرتجعین یک دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی بر قرار سازند، تا در برابر تبدیل جامعه چین به یک جامعه دیکتاتوری بورژوازی ایستادگی و مخالفت نمایند، از نظر اقتصادی، این انقلاب می‌کوشد که کلیه موسسات بزرگ امپریالیست‌ها، خائنین و مرتجعین را ملی کند، املاک بزرگ را بین دهقانان تقسیم نماید، و در عین حال به موسسات خصوصی کوچک و متوسط کمک کند که بدون این که قصد داشته باشد اقتصاد اجاره داران ثروتمند را از بین ببرد. در نتیجه هر چند که این انقلاب نوع جدید راه را جهت سرمایه داری می‌گشاید، معهذاً برای سوسیالیزم نیز سابقه‌ای ایجاد می‌کند. انقلاب چین در مرحله کنونی خود دوره تحولی است که بین پایان اجتماع مستعمراتی، نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی و استقرار اجتماع سوسیالیستی قرار دارد. این جریان جدید انقلابی دموکراسی نوین است... آن چه به نام دموکراسی نوین مشهور است، انقلابی است توده‌ای علیه امپریالیزم و فئودالیزم که پرولتاریا آن را رهبری می‌کند، یا به عبارت دیگر انقلابی است که به وسیله جبهه متحد کلیه طبقات انقلابی انجام می‌گیرد. چین باید قبل از رسیدن به انقلاب سوسیالیستی، قبلاً این انقلاب را انجام دهد نه یک انقلاب دیگر.

در شرایط کنونی افغانستان جای هیچ شک و تردیدی باقی نیست که باید به اشاعه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم پرداخت و جریان این آموزش را تسریع نمود، زیرا بدون اشاعه و تسریع این آموزش نه تنها نمی‌توان که انقلاب را به مرحله آینده آن یعنی سوسیالیسم سوق داد، بل که نمی‌توان انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند. در شرایط بس حساس کشور باید متوجه بود که کنه فرهنگ ملی ما سوسیالیستی نیست، بل که دموکراسی نوین است، زیرا این فرهنگ ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و ضد بورژوازی بزرگ و دلال می‌باشد.

هدف ما این است که توده‌های زحمت‌کش، جوانان دانشجو را هدایت کنیم که توجه خود را نه به عقب بل که به جلو معطوف نمایند. باید تمام سعی و تلاش ما این باشد که به فرهنگ دموکراسی نوین توجه خود را مبدول بداریم. تا این که این فرهنگ به فرهنگ نوین توده‌ای تبدیل شود و در خدمت توده‌های زحمت‌کش افغانستان قرار گیرد و رفته رفته فرهنگ خاص آن‌ها شود. نه این که مانند نویسندگان «هفته نامه تغییر» گامی به عقب گذاشت و خود را به بورژوازی تسلیم نمود. جمع شدن زیر بیرق بورژوازی پخش و توسعه چنین فرهنگی در حقیقت به معنای نه «یک گام به عقب» بل که پشت نمودن به اصول انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. چنین تبلیغ و ترویجی نه تنها به درد انقلاب نمی‌خورد، بل که روح انقلابی را در توده‌های زحمت‌کش می‌کشد.

سیاست عمده انقلاب دموکراتیک نوین عبارت اند از: مصادره زمین های طبقه فئودال و واگذاری آن به دهقانان، مصادره سرمایه کمپرادوران - بوروکرات و حمایت از صنایع و تجارت بورژوازی ملی.

در کشور مستعمره - نیمه فئودال افغانستان سرمایه داری کمپرادور - بوروکرات در پیوند با امپریالیزم رشد نموده و می‌نماید، و حتی بورژوازی ملی در شرایط کنونی هیچ علاقه‌ی به قطع رابطه با سرمایه کمپرادوری ندارد. سرمایه داری کمپرادوری نه تنها پیوند تنگاتنگی با امپریالیزم دارد، بل که با فئودالیزم و حتی مالکین میانه نیز پیوند نزدیکی دارد و به سرمایه داری دولتی، کمپرادورها و فئودال ها بدل گردیده و پایه اقتصادی و قدرت سیاسی ارتجاعی امارت اسلامی را تشکیل داده است. این سرمایه داری عبارت از سرمایه داری بوروکراتیک در افغانستان می‌باشد.

وظایف انقلاب دموکراتیک عبارت است از لغو امتیازات امپریالیست‌ها، بر انداختن استثمار و مظالم مالکین و سرمایه داران بوروکراتیک (بورژوازی بزرگ)، تغییر مناسبات تولیدی کمپرادور - فئودالی و آزاد کردن نیروهای مولده. هیچ قشر و طبقه‌ای جز پرولتاریا نمی‌تواند از عهده این کار بر آید.

در شرایط کنونی افغانستان بسیاری از افراد و قشرهای فوقانی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی دارای گرایش‌های سیاسی ارتجاعی است و با تصورات واهی نسبت به امپریالیزم علیه انقلاب دموکراتیک نوین قرار می‌گیرند. نویسندگان «هفته نامه تغییر» این نکته را درک نکرده اند که در شرایط و اوضاع کنونی جهانی، بورژوازی «متمدن» از خوف پرولتاریا از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و قرون وسطایی پشتیبانی می‌کند. افغانستان، ایران و عراق نمونه مشخص حمایت بورژوازی از نیروهای ارتجاعی قرون وسطایی است.

بنام هیچ نیرویی در افغانستان جز طبقه کارگر نمی‌تواند که طبقه حاکمه (بورژوازی کمپرادور بوروکرات و فئودالیزم) را سرنگون نموده و کلیه امتیازات امپریالیزم را ملغی نماید. تصورات واهی نسبت به بورژوازی ملی و این که بورژوازی ملی می‌تواند در راس انقلاب دموکراتیک قرار گیرد یک تصور پوچ و میان تهی است. در شرایط کنونی فقط احزاب و گروه‌هایی که ماهیت طبقاتی شان از چهار چوب خصوصیات خرده بورژوازی فراتر نمی‌رود می‌تواند به رهبری بورژوازی ملی چشم بدوزد.

در افغانستان، بورژوازی (اعم از کمپرادور - بوروکرات و ملی) مورد تهاجم اشغال‌گران قرار نگرفته، بنام روح سازش کاری در وجود بورژوازی که مورد تهاجم اشغال‌گران قرار می‌گیرد بیش تر است. به همین ملحوظ بورژوازی بطور اعم در افغانستان خواستار گسست کامل از امپریالیزم نبوده و نمی‌باشد. بر این اساس این بورژوازی نه می‌تواند و نه می‌خواهد که امتیازات امپریالیزم اشغال‌گر آمریکا و متحدینش را در افغانستان ملغی سازد. و به همین ترتیب نه می‌خواهد و نه می‌تواند به طور اساسی فئودالیزم را سرنگون کند. بنابر این بورژوازی افغانستان به هیچ عنوان نمی‌تواند هیچ یک از دو وظیفه اصلی این انقلاب را انجام دهد.

مائوتسه دون نوع دولت‌های جمهوری را به سه شکل بیان می‌کند: ۱ - جمهوری دیکتاتوری بورژوازی. ۲ - جمهوری دیکتاتوری پرولتاریا و ۳ - جمهوری دیکتاتوری دموکراتیک خلق.

سپردن رهبری انقلاب به بورژوازی در حقیقت گام نهادن در راه بنای اجتماع دیکتاتوری بورژوازی است. این راهی است که کشورهای امریکایی و اروپایی پیموده است و دیگر کهنه شده و اصلاً در جوامع مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی غیر قابل تطبیق است، و از نظر بین المللی این راه غیر قابل عبور است.

تاریخ افغانستان از سال ۱۸۳۹ میلادی به این طرف گواه آن است که این کشور ۱۱۳ سال به حالت مستعمره - فئودالی و یا مستعمره - نیمه فئودالی و مدت ۷۱ سال به حالت نیمه مستعمراتی به سر برده است.

از زمان تجاوز امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم متجاوز آمریکا و اشغال این کشور توسط آن‌ها تا کنون این کشور در حالت مستعمره به سر برده و می‌برد، در این مدت این سرمایه داری افغانستان نبوده که رشد نموده، بل که این اشغال‌گران امریکایی و متحدینش بودند که سرمایه داری خود را در افغانستان رشد و توسعه داده اند. همین اکنون دیکتاتوری بورژوازی کشورهای اشغال‌گر است که به شکل دیکتاتوری فاشیستی امارت اسلامی نمایان گردیده است.

در چنین حالتی باید با صراحت بیان نمود که امپریالیزم هرگز به هیچ کشور مستعمره و یا نیمه مستعمره اجازه نمی‌دهد که سرمایه داری در آن کشورها جدا از سلطه شان رشد نموده و دیکتاتوری بورژوازی خود را بر قرار نمایند. به همین ملحوظ امپریالیزم دیگر راه بنای دیکتاتوری بورژوازی و رشد سرمایه داری ملی را در افغانستان سد نموده است.

در چنین شرایطی، آیا این رویای پریشانی نخواهد بود که بخواهیم تحت رهبری بورژوازی بر امپریالیزم پیروز شویم و فئودالیزم را منهدم نموده و دیکتاتوری بورژوازی را در افغانستان مستقر سازیم؟

شاید نویسندگان «هفته نامه تغییر» به دیکتاتوری محقر کمال پادشا(اتا ترک) در ترکیه استناد جویند، رک و صریح باید گفت که پس از جنگ جهانی دوم هرگز ترکیه دومی بوجود نیامده و هرگز نخواهد آمد.

بعد از سال ۱۹۲۷ میلادی و سرکوب نیروهای انقلابی چین توسط چانگ‌کائیشیک، بسیاری نغمه کمالیزم را در چین سر دادند، اما این نغمه یک یاوه گویی بیش از آب در نیامد.

بعد از سلطه کمالیزم در ترکیه دیده شد که این دولت در دامان امپریالیزم انگلیس و فرانسه پناه برد و روز به روز به طرف نیمه مستعمره رفت و بالاخره جزئی از جهان ارتجاعی امپریالیستی تغییر شکل داد. بنا به قول مائوتسه دون «در محیط بین المللی سال‌های چهل قرن بیستم هر مستعمره یا نیمه مستعمره، یا در صف جبهه امپریالیستی قرار می‌گیرد و یک عنصر ضد انقلابی می‌شود، یا جانب جبهه ضد امپریالیستی را می‌گیرد و یک عنصر انقلابی جهانی می‌شود. از این دو یکی را برگزیده، راه دیگری وجود ندارد.»

هدف از ایجاد جبهه متحد ملی تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا (حزب کمونیست - مائوئیست) کشور آن است که تمام اقشار و طبقاتی که کمرشان زیر ستم امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و فئودالیسم خم گردیده، در این جبهه متحد گردانیده و آن‌ها را تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین رهبری نماید. زیرا هدف انقلاب دموکراتیک نوین پایان دادن به ستم و تعدی بورژوازی بزرگ، فئودالیسم و لغو امتیازات امپریالیسم می‌باشد.

هرگاه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها از استقلال سازمانی و ایدئولوژیک خود و پافشاری روی عقاید و اصول خود چشم‌پوشند، به منزله آن است که ارتش پرولتاریا را به طور کامل تسلیم ارتش بورژوازی نموده‌اند. پذیرفتن رهبری بورژوازی ملی در حقیقت به معنای چشم‌پوشی از استقلال سازمانی و ایدئولوژیک و عدم پافشاری روی اصول و عقاید مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بوده و تسلیم نمودن ارتش پرولتاریا به بورژوازی است.

با اتخاذ این موضع‌گیری، نویسندگان « هفته نامه تغییر » کم‌مایگی عقاید کمونیستی خود را نشان داده‌اند. این نویسندگان به جای بررسی انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب بورژوازی که کهنه شده و دیگر در هیچ کشوری قابل تطبیق نیست متکی گردیده‌اند.

۴ - « کمونیزم نوین » و « سوسیالیسم نوین »

در این قسمت شماره پنجم یعنی « انقلاب کمونیستی » و گامی به عقب را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم. زیرا هر دو مطلب با یک دیگر پیوند تنگاتنگ دارند.

مارکسیسم از بدو پیدایش همواره با انواع و اقسام تیوری‌های انحرافی و رویزیونیستی که جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) را تهدید نموده، مبارزه نموده است. در اثر همین مبارزه حقانیت خود را تثبیت نموده، رشد و تحکیم یافته است. بدون مبارزه با تیوری‌های انحرافی و رویزیونیستی و غلبه بر آن‌ها نمی‌توان بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری اش غلبه نمود.

هرگاه تاریخ جنبش کمونیستی جهان را ورق زیم به خوبی مشاهده می‌کنیم زمانی که مارکس و انگلس ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را بنیان گذاشتند از همان زمان با انواع و اشکال افکار انحرافی، اپورتونیستی و انارشیمیستی با جدیت مبارزه نمودند. بعد از درگذشت مارکس، انگلس با تمام قوا روی اصول مارکسیستی پا فشاری نمود و انترناسیونال دوم را بنیان نهاد. بعد از درگذشت انگلس برنشتین در راس رهبری انترناسیونال دوم قرار گرفت، او تمام آموزش مارکس را به فراموشی سپرد و بر آن تجدید نظر نمود. جای انقلاب اجتماعی، اصلاحات اجتماعی را پیش کش نمود و علناً به رویزیونیسم غلطید. در این زمان کائوتسکی از اصول مارکسیسم به دفاع برخاست، او هم در سال ۱۹۱۴ میلادی با شروع جنگ جهانی اول راه ارتداد را در پیش گرفت.

لنین در تمام دوران حیاتش نه تنها با رویزیونیسم برنشتین، بل که با انواع و اشکال رویزیونیسم، اپورتونیسم و ارتداد کائوتسکی به مبارزه برخاست. این مبارزات را به جدیت تمام به پیش برد. همین مبارزات جدی و پی‌گیر لنین بود که خط مرز میان انقلاب و ضد انقلاب کشید و انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر را به پیروزی رساند. بعد از درگذشت لنین، هم‌رزم نزدیک او استالین به خوبی توانست در ظرف سی سال از دست‌آوردهای انقلاب اکتبر و مارکسیسم - لنینیسم دفاع نماید. با کمال تأسف که بعد از درگذشت استالین و با قدرت‌گیری خروشوف، تجدید نظر طلبی (رویزیونیسم) بر حزب بلشویک. دولت شوراهای مستولی گشت. مسئولیت مبارزه با رویزیونیسم مدرن روسی بدوش حزب کمونیست چین و مائوتسه دون افتاد. حزب کمونیست چین و در رأس آن مائوتسه دون به مبارزه پی‌گیر، همه جانبه و جدی علیه رویزیونیسم مدرن مبارزه نمودند، نه تفسیر بیان‌گر مبارزات جدی و پی‌گیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون می‌باشد.

« در اروپای متمدن و پیش‌رو، با تکنیک پیش‌رو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه جانبه و مشروطیتش آن لحظه تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمانروا، از خوف پرولتاریا که به طور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و قرون وسطایی پستیانی می‌نماید. ... در اروپای « پیش‌رو » تنها طبقه پیش‌رو پرولتاریا است تمام اروپای فرمان‌روا، تمام بورژوازی اروپا یا تمام نیروهای ارتجاع و قرون وسطایی در چین متحد است. در عوض تمام آسیای جوان، یعنی صدها میلیون زحمت‌کش در آسیا، در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متمدن، متحد مطمئن دارند. هیچ نیروی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم ملت اروپا و هم ملت‌های آسیا را آزاد خواهند کرد، نخواهند بود» (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - صفحه ۹۹۴ - ۹۹۵ - ترجمه محمد پور هرمان - تأکیدات از من است)

این بحث لنین مشخص کننده آن است که بورژوازی دیگر در کشورهای اروپایی توان رهبری انقلاب علیه فیودالیسم را ندارد. مائوتسه دون این بحث لنین را با صراحت بیش‌تری بیان داشت و گفت که بورژوازی کشورهای آسیایی نیز فاسد گردیده، دیگر نمی‌تواند انقلاب ملی دموکراتیک را رهبری کند. این وظیفه فقط بدوش پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش گذاشته شده است. اما نکته قابل بحث این است که نویسندگان « هفته نامه تغییر » حتی ناتوانی بورژوازی ملی را درک نکرده‌اند و نمی‌دانند که ما در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاری زندگی می‌کنیم.

انقلاب دموکراتیک نوین دارای خصلت بورژوا-دموکراتیک می‌باشد. جلب اقشار دموکرات و تضمین دادن در مورد حفظ منافعشان برای یک دوره زمانی قابل توجه، هم ممکن است و هم ضروری. حتی بعد از ورود انقلاب به مرحله سوسیالیستی شالوده متحول و رهبری کردن افراد این طبقه فراهم می‌شود تا از نو ساخته شوند و در جامعه آینده جایگاه کامل خود را بیابند. ولی این هم روشن است که بسیاری از خصوصیات بورژوازی ملی برقراری اتحادش با پرولتاریا را دشوار می‌کند.

۱) بورژوازی ملی از طریق استثمار سرمایه داری زندگی می‌کند.

۲) با نظام جهانی امپریالیستی ارتباطاتی دارد و در زمینه کالاهای مورد نیاز، تکنولوژی و حتی برخی اوقات بازارها به آن وابسته است.

۳) بورژوازی ملی با مالکیت ارضی هم ارتباطاتی دارد. همه این‌ها به معنی این است که بورژوازی ملی تا انجام انقلاب دموکراتیک نوین متزلزل خواهد بود.

این خصلت دوگانه بورژوازی ملی توسط خصلت طبقاتی معین می‌شود و نه اساساً توسط سیاست کمونیست‌ها. البته کاری که کمونیست‌ها می‌کنند تأثیر مهمی بر این‌ها که بورژوازی ملی و سایر بخش‌های متصل به آن از نظر ایدئولوژیک و عملی با انقلاب متحد شوند و به چه درجه‌ای متحد شوند خواهد داشت. اما رفتار آن‌ها در قبال انقلاب عمدتاً وابسته به توان مشخص اردوهای رقیب و خصلت و منافع طبقاتی آن‌هاست. درست همین وضعیت بعرج و پیچیده در کشور است که وظیفه تبلیغ و ترویج افکار دموکراتیک نوین را در برابر ما قرار می‌دهد.

بدون تربیت و تجدید آموزش طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش قادر به برپایی و پیش‌برد جنگ خلق نخواهیم شد. هر گاه ما بتوانیم وظایف انقلابی خود یعنی وحدت عام مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را با پراتیک مشخص انقلاب در افغانستان به صورت درست و اصولی انجام دهیم آن وقت قادر خواهیم شد که از حالت تدارک به حالت برپایی و پیش‌برد جنگ خلق گام گذاشته و با ایجاد ارتش خلق، جبهه متحد ملی را با تمام اقشار و طبقات انقلابی به مرحله اجرا گذاریم.

پایه مادی داشت و عملاً مارکس رهبری انترناسیونال اول و لنین رهبری انترناسیونال سوم را به عهده داشتند، ما هیچ‌گاه مشاهده نکردیم که مارکس و یا لنین و حتی انگلس و یا استالین زیر نوشته‌های شان از آن‌ها به عنوان "رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم" نامی ببرند.

امروز بر هیچ‌کس پوشیده نیست که از یک طرف هیچ انترناسیونالی وجود ندارد که آواکیان "رهبر" آن باشد و از سوی دیگر امروز آواکیان در سطح خود امریکا مورد قبول همه کمونیست‌ها (اعم از مائوئیست‌ها و حتی کمونیست‌های مانند "ایلی") قرار ندارد. چه رسد در سطح جهان. در سطح جهان هیچ مائوئیستی نه تنها که او را تأیید نمی‌کند، بل که به عنوان یک رویزیونیست علیه او مبارزه می‌کند. در چنین وضعیتی او را بنام "رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم" جا زدن سفاقت رویزیونیستی می‌خواهد.

همین کیش شخصیت در آر سی پی سبب گردید تا بصورت کل مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را به دور ریزد و بگوید که "مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به دل چنگ نمی‌زند." رفیق ضیاء در سیمینار وسیع حزبی در میزان ۱۳۹۰ خورشیدی (اکتبر ۲۰۱۱ میلادی) این موضوع را شگافت و چنین بیان نمود:

«اساساً شخصیت پرستی یا کیش شخصیت که محور کار آر سی پی را تشکیل می‌دهد، اصلاً در جامعه‌ای مثل جامعه امریکا برد ندارد. این ادعا که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دیگر چنگی به دل نمی‌زند، تا چه حد واقعیت دارد؟ بدون این که این سوال را جواب دهم، من به شما اطمینان می‌دهم که اگر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به دل امریکایی‌ها چنگ نزنند، صد برابر بیش‌تر از آن آواکیان بازی آر سی پی به دل امریکایی‌ها چنگ نخواهد زد و چنگ نمی‌زند. خود بورژوازی امپریالیستی حاکم بر امریکا، رئیس‌جمهور خود را بعد از دو دوره ریاست جمهوری مادام العمر از ریاست جمهوری محروم می‌کند. در چنین جامعه‌ای شخصیت پرستی آواکیانی سکه غیر قابل چلند است. آر سی پی با آواکیان بازی‌های مسخره اش، نه تنها خود را مسخره می‌کند، بل که ... بطور کلی کمونیسم را نیز مسخره می‌نماید.

کیش شخصیت اگر توسط بورژوازی امپریالیستی پذیرفته شود، بورژوا دموکراسی به فاشیسم بدل می‌شود و این علامت بحران در نظام بورژوا امپریالیستی است. در هر حال وظیفه ما مبارزه علیه بروز گرایش‌های فاشیستی است. اما اگر ما محور مبارزات مان را توده‌یی ساختن محور شخصیتی قرار دهیم چگونه می‌توانیم این مبارزه را پیش ببریم. اگر فرهنگ مسلط بورژوا امپریالیستی جامعه امریکا تا حال به شخصیت پرستی حتی مجال تبارز قوی نداده است تا چه رسد به موقعیت مسلط، شما چگونه می‌توانید شخصیت پرستی سنتز نوینی تان را پیش ببرید؟ این جامعه به حدی رسیده که دیگر خود امپریالیست‌ها هم نمی‌توانند شخصیت پرستی و شخصیت محوری را بر آن مسلط سازند. شما چگونه خواهید توانست؟ شمایی که نماینده طبقه کارگر، نماینده کلکتیویزم و نماینده اصالت جمع باید باشید.

بطور کلی و اصولاً یک شخص همان قدر می‌تواند ارزش داشته باشد که نمایندگی جمعی را بتواند استحکام دهد، در غیر آن ارزش‌گذاری‌های شخصی، به یک اندیویدوالیزم منحط و یک قهرمان پرستی مسخره مبدل می‌گردد» (ضیاء - شماره یازدهم کمونیست)

"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" که تازه داشت سر و صورت می‌گرفت به ناگهان با "تزه‌های نوین" رویزیونیستی آواکیان رو به رو گردید. اولین حزبی که جسارت به خرج داد و علیه تزه‌های رویزیونیستی به مبارزه برخاست حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر اساس اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مبارزاتش را به صورت درونی با "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و دنباله روانان ایرانی‌شان آغاز نمود. آنان پذیرفتند که

بعد از درگذشت مائوتسه دون رویزیونیست‌های سه جهانی با کودتای خونین بر حزب و دولت چین مسلط گردیدند. دومین پایگاه پرولتری در چین ساقط گردید. احزاب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست - در آن وقت اندیشه مائوتسه دون) علیه رویزیونیسم سه جهانی به مبارزه برخاستند. خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون، اثر باب آواکیان بهترین اثر او در دفاع از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم بوده و هست. چهار سال بعد از درگذشت مائو جنگ خلق در پرو شروع گردید و حزب کمونیست پیرو تحت رهبری گونزالو به نحو درستی اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را بکار برد و جنگ خلق در این کشور روز به روز وسعت و گسترش بیشتری یافت. حزب کمونیست پیرو و در راس آن گونزالو تا آن جایی که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را به کار بستند پیروزی‌های چشم‌گیری به دست آوردند و انقلاب به جلو حرکت نمود، و جایی که خواستند "اندیشه گونزالو" را در عمل پیاده نمایند شکست خوردند.

رویزیونیسم در جنبش کمونیستی پدیده تازه‌ی نیست. از زمانی که مارکسیزم روی پای خود ایستاد با این پدیده رو به رو شد، از آن زمان تا کنون پیوسته با این پدیده شوم در مبارزه بوده است. اما خطر رویزیونیسم در جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی هیچ‌گاه به اندازه امروز نبوده است. تاریخ گواه آن است که رویزیونیسم معاصر و رویزیونیسم سه جهانی زیان‌های فراوانی به جنبش انقلابی جهان وارد نمودند، آن‌ها نه تنها پایگاه پرولتری را در شوروی و چین منهدم نمودند، بل که تشتت ایدئولوژیک - سیاسی را به میزان وسیعی دامن زدند. این تشتت و پراکندگی تا سال ۱۹۸۴ میلادی وجود داشت یعنی مدت ۸ سال بعد از درگذشت مائوتسه دون.

در سال ۱۹۸۴ میلادی تعدادی از احزاب و سازمان‌های مائوئیست جهان گرد هم جمع شدند و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بنیان نهادند، و بنیانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را منتشر کردند. این جنبش با تمام توان از جنگ خلق در پرو و هند به دفاع برخاست.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۹۳ میلادی جلسه گسترده‌ای تشکیل نمود و سند "زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم" را انتشار داد. بعد از این جلسه و انتشار سند مائوئیست‌های نیپال جنگ خلق را در نیپال شروع نمودند. با کمال تأسف که بعد از سال ۱۹۹۶ میلادی کیش شخصیت در وجود آواکیان و یک بخش از حزب کمونیست انقلابی امریکا (RCP) نهادینه گشت و تمایل به تجدیدنظر طلبی نه تنها در اصول اساسی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم مانند دیگر رویزیونیست‌های معاصر و سه جهانی، بل که دور انداختن کامل این اصول در وجود شخص آواکیان و RCP به شکل علنی آن متبازر گردید. این حرکت و عمل کرد "حزب کمونیست انقلابی امریکا" نه تنها که این حزب را پارچه پارچه نمود، و به سمت ایدئولوژی بورژوایی سوق داد بل که ضربه محکمی بر جنگ خلق در نیپال و پیرو وارد ساخت.

همین کیش شخصیت پرستی آواکیان بود که در هر نوشته او، با امضاء "آواکیان، رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم نوین" منتشر می‌گردد. خواننده وقتی به "هفته نامه تغییر" مراجعه نماید، در ختم نوشته‌های آواکیان به این متن بر می‌خورد: "نویسنده آواکیان: رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم نوین".

مائوئیست‌ها به خوبی آگاهند که بنیان‌گذاران مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم هیچ‌گاه شخصاً چنین ادعایی نداشتند. در حالی که مارکس انترناسیونالیزم اول را بنیان‌گذاری نمود و بعد از این که رهبری به برنشتین رسیده و انترناسیونال دوم را به بی‌راهه سوق داد و خط و مشی رویزیونیستی اتخاذ نمود، لنین با جدیت تمام علیه رویزیونیسم برنشتین، و ارتداد کائوتسکی به مبارزه برخاست و بعد از انقلاب اکتبر انترناسیونال سوم را بنیان‌گذاری نمود، در حالی که انترناسیونالیزم

جمع نموده و به زعم خود "انقلاب" بورژوازی که عمرش به پایان رسیده و دیگر در هیچ جامعه‌ی قابل تطبیق نیست، عملی سازند (!)

رویزونیوم مظهری است از ایدئولوژی بورژوازی در جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، جریانی است ضد انقلابی، اندیشه است بورژوازی که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را از محتوای انقلابی آن تهی می‌سازد. و برای آن که آن را با ایدئولوژی بورژوازی تطبیق دهد جنبه انقلابی آن را به فراموشی می‌سپارد و گوشه‌های تیز و بران آن را می‌ساید.

خصوصیات سیاسی رویزونیوم عبارت است از تطبیق خود با حوادث روزمره، تطبیق با تغییرات کوچک سیاسی، فراموش نمودن منافع آتی پرولتاریا به خاطر منافع آتی، قربانی نمودن منافع پرولتاریا با امتیازات گذرا و موقتی. به گفته لنین «یک رونق ناچیز فعالیت صنعتی و شگفتگی کاملاً نسبی تجارت، یک بازگشت منحصر به لیبرالیسم بورژوازی کافی است برای این که اپورتونیزم فریاد بر آرد: بورژوازی را نترسانید، او را نرمانید و "سخنان" مربوط به انقلاب اجتماعی را کنار بگذارید.» در حقیقت امر اپورتونیزم انعکاس رویزونیوم در محیط سیاست در محیط عملی است. رویزونیوم و اپورتونیزم عاملین بورژوازی در درون جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اند. بورژوازی تأثیرات خود را از طریق رویزونیوم و اپورتونیزم بر روی طبقه کارگر می‌گذارد. آنان برای دفاع از بورژوازی از خود بورژوازی بهتر اند. لنین در این مورد چنین می‌گوید: «رجال درون جنبش کارگری که تابع جریان اپورتونیزمی هستند برای دفاع از بورژوازی از خود بورژوازی بهتراند.»

تجربه نشان داده است که در طول تاریخ مبارزات طبقاتی، ایدئولوگ‌های بورژوازی تلاش می‌ورزند تا از طریق تبلیغ و ترویج ایده‌های بورژوازی، در لفافه انقلابی بر روی طبقه کارگر اثرات خود را بگذارند و از این طریق از تضاد و مبارزه طبقاتی به کاهند و طبقه کارگر را به سازش با بورژوازی به کشانند. این وظیفه نامیوم را اپورتونیزم و رویزونیوم بر عهده گرفته اند. بنابر این اپورتونیزم و رویزونیوم در ماهیت خود تئوری و پراتیک سازش طبقاتی و هم کاری طبقاتی با بورژوازی است.

تاریخ گواه آن است که پس از جنگ جهانی دوم سیمای جهان به کلی دگرگون شد، بر نیروهای هوادار سوسیالیسم افزوده گردید و تعدادی از کشورهای جهان انقلاب نموده و به اردوگاه سوسیالیسم پیوستند، در چنین حالی اردوگاه امپریالیسم به طرف ضعف و ناتوانی روان بود، مبارزه علیه امپریالیسم. ارتجاع در جهان و به خصوص در کشورهای تحت سلطه به شدت گسترش می‌یافت و به تعداد احزاب کمونیست افزون می‌گردید، و تمام احزاب کمونیست برای پیروزی نهایی بر شدت مبارزات خود برای سرنگونی ارتجاع داخلی و لغو امتیازات امپریالیسم تلاش می‌نمودند. امپریالیسم که تاب چنین مقاومتی را نداشت، شدت مبارزات ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود را در درون جنبش کمونیستی و کارگری چند برابر ساخت تا از این طریق تجدید حیات نماید. این حیلۀ کاملاً موثر افتاد. دو پایگاه پرولتری در شوروی و چین منهدم گردید و جنبش کمونیستی در حالت تدافع قرار گرفت. زمانی که این جنبش می‌رفت تا دوباره سر و سامانی به خود بگیرد، امپریالیسم که اوضاع را تحت نظارت داشت، باز هم از این نیرنگ استفاده نمود. در چنین شرایط حساسی بود که رویزونیوم «سنتزهای نوین» آواکیان سر بلند نمود و جنبش مائوئیستی را مورد حمله قرار داد، و انقلابات کارگری که از کمون پاریس شروع گردیده بود تا انقلاب فرهنگی چین را کاملاً خاتمه یافته اعلان نمود، و مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را کاملاً از اساسنامه خود حذف نمود، به همین ترتیب در مورد قیام سرتاسری هیچ موضع روشنی نگرفت و گرایش نیرومند انسان دوستی غیر طبقاتی در اساسنامه مشهود است، در اساسنامه RCP دیکتاتوری پرولتاریا بطور کلی کم‌رنگ و هیچ موضع‌گیری انقلابی در برابر جنگ‌های عادلانه به

که این مبارزات را به صورت درونی پیش ببرند، نه تنها که آنان مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را در نشریه درونی نینداختند و به دسترس بقیه اعضای جنبش بین‌المللی قرار ندادند، یا به عبارت دیگر آن را سانسور نمودند، بل که به هیچ وجه حاضر به مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نگردیدند. آنان نه تنها که با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این کار را کردند، بل که حزب کمونیست ایران (م ل م) یعنی دنباله روانان ایرانی آواکیان مبارزات درونی یک تن از اعضای کمیته مرکزی خود (رفیق م. دامون) را نیز سانسور نمودند. آن‌ها از یک طرف مبارزات حزب ما و رفیق م. دامون را سانسور کردند و از سوی دیگر به تبلیغ و ترویج رویزونیوم "سنتزهای نوین" آواکیان پرداختند. بالاخره حزب ما به این نتیجه رسید که مبارزات درونی علیه رویزونیوم "سنتزهای نوین" هیچ مفیدیتی به جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ندارد، باید این مبارزات به صورت علنی پیش برده شود.

بعد از این که در سال ۲۰۱۱ میلادی اولین بحث علنی حزب روی "سنتزهای نوین" آواکیان منتشر گردیده یک تن از اعضای حزب کمونیست ایران (م ل م) طی یک نامه از رفیق ضیا خواست تا این مبارزات درونی پیش برود. رفیق ضیا این پیش‌نهاد را نپذیرفت و مبارزات شکل علنی به خود گرفت. به تعقیب این مبارزات بود که اسناد رفیق م. دامون از طریق وب سایت حزب به صورت علنی نشر گردید و حزب کمونیست ایران (م ل م) چند پارچه گردید. بعد از انتشار اسناد حزب و رفیق م. دامون، رفیق اجیت نیز علیه رویزونیوم "سنتزهای نوین" آواکیان به مبارزه برخاست. به ترتیب تمامی احزاب مائوئیست علیه این رویزونیوم مبارزات شان را شروع نموده و در نتیجه این مبارزات رویزونیوم آواکیانی میخ کوب گردید. هر گاه نیروهای مائوئیست و پرولتاریای آگاه در برابر رویزونیوم نایستند و آن‌ها در هم نشکنند، رویزونیوم خیانت خود را به جنبش انقلابی و مائوئیستی جهانی هم چنان دنبال خواهد کرد و نتایج شوم تازه به بار خواهد آورد.

مائوتسه دون در ۱۲ مارس سال ۱۹۵۷ میلادی در مورد دگماتیسم و رویزونیوم چنین گفت: «دگماتیسم است اگر به مارکسیزم از نقطه میتافیزیک و به مثابه چیز متحجر نگریده شود، رویزونیوم است اگر اصول اساسی مارکسیزم و حقیقت جهان شمول آن انکار شود. رویزونیوم شکلی از ایدئولوژی بورژوائی است.»

رویزونیومست‌ها فرق میان سوسیالیسم و سرمایه داری، میان دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را می‌زدایند.. آن‌ها آن چه تبلیغ می‌کنند در واقع مشی سوسیالیستی نیست، بل که مشی سرمایه داری است. در شرایط کنونی رویزونیوم از دگماتیسم هم زیان‌مندتر است. در جبهه ایدئولوژیک وظیفه مهمی در برابر ما قرار دارد که عبارت است از بسط انتقاد از رویزونیوم.»

هر گاه به اساسنامه و مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا مراجعه نمائید به خوبی مشاهده خواهید نمود که آن‌ها فرق میان دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را زدوده و به تبلیغ و ترویج مشی بورژوازی پرداخته اند.

دنباله روانان رویزونیوم آواکیان در افغانستان نتایج شوم و تازه که می‌خواهند در این کشور به بار آورند، این است که زیر نام کمونیسم به تبلیغ ایده‌های بورژوازی می‌پردازند. آن‌ها می‌خواهند که برای نسل جوان و توده‌های زحمت کش این مطلب را دیکته کنند که یگانه راه نجات شان فقط رشد بورژوازی در افغانستان است.

بر همین اساس است که رهبری بورژوازی ملی را سر لوحه شعار خود قرار داده و خواهان انقلاب بورژوا دموکراتیک به تیپ کهن اند. یا به عبارت دیگر آنان می‌خواهند تا توده‌ها و نسل جوان کشور را زیر بیرق بورژوازی

مشاهده نمی‌رسد... تمام این مسایل از ایدئولوژی زدایی این حزب بر می‌خیزد. و آواکیان با صراحت اعلان نمود که «در مقابل ما دو راه بیش‌تر وجود ندارد، آینده‌ای بسیار وحشت‌ناک یا حقیقتاً رهایی بخش». این بحث بدان معنا است که اگر پشت مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم سنگر گرفتید، «آینده بسیار وحشت‌ناک در انتظار تان است. و اگر آینده‌ای رهایی بخش می‌خواهید» پشت مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم سنگر نگیرید و «سنتزهای نوین» را رهنمای ایدئولوژی و عمل خود قرار دهید.

(۱)

به تعقیب این گرایش‌ها ضد انقلابی RCP، دو سند کاملاً ضد انقلابی از جانب حزب کمونیست ایران (م ل م) بنام‌های "نوسازی جنبش کمونیستی" و "کمونیسم بر سر دو راهی - شگوفایی یا پژمردگی ... انتشار یافت. هر دو سند از رویزیونیزم آواکیان دنباله روی کرده و می‌کند. دنباله روانان ایرانی با صراحت در این اسناد شان گفتند که "سلاح ما زنگ خورده است، نباید پشت آن سنگر بگیریم." آن‌ها به زعم خود "شگوفایی" را در "سنتزهای نوین" آواکیان و "پژمردگی" را در مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تشخیص داده بودند!!

عبارت "نوسازی تئوری‌های کمونیستی" در اولین جمله سند، عبارت خوشایندی نبود، زیرا این عبارت بر سر قاطعیت اسناد حزب کمونیست ایران (م ل م) و اسناد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی استوار نبود، بل که روشی بود برای جمع کردن نیروهای بیش‌تر با ایدئولوژی متفاوت. که حزب ما در آن وقت به طور مفصل هم جواب اساسنامه و مانیفیست RCP را داد و هم جواب دنباله روانان ایرانی شان، که هر دو حزب مطلقاً سکوت اختیار نمودند. بر این اساس بود که طرح دنباله روانان ایرانی آواکیان نه برای جمع و جور نمودن نیروهای مائوئیستی، بل که به خاطر جمع و جور نمودن نیروهایی که تا دبروز علیه شان مبارزه خطی نموده بودند، بود. بر اساس همین خط غلط بود که طرح "نوسازی تئوری‌های کمونیستی" علاوه بر مائوئیست‌ها، طیف وسیعی را در بر می‌گرفت که نمی‌توان آن‌ها را کمونیست نامید. این طرح "نوسازی جنبش کمونیستی" نه، بل که آش شله قلم کاری بود که هر دانش‌جو و هر پروفیسور و هر رویزیونیست می‌توانست با این طرح هم‌نواپی نشان دهد. این رویزیونیزم تا آن سرحد پیش رفت که در انتخابات ارتجاعی ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا جانب بایدن ایستاد و علناً و عملاً از بایدن به دفاع برخاست.

این تیوری رویزیونیستی امروز در افغانستان توسط «جنبش حرکت برای تغییر» پا به میدان گذاشته و به طور عریان ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است و مبلغ و مروج «سنتزهای نوین» آواکیان اند. «جنبش حرکت برای تغییر» نیز با صراحت مائوئیسم را رد نموده و می‌خواهد تا رویزیونیزم «سنتزهای نوین» را جایگزین آن نماید. به این بحث شان توجه کنید:

«چنان‌چه در بیانیه اعلام موجودیت جکنا نوشتیم راه حل بحران افغانستان تنها و تنها انقلاب کمونیستی است و نه چیز کمتر از آن... سرنگون کردن امارت اسلامی و از بین بردن سلطه سرمایه داری امپریالیستی در این کشور نیاز به یک جنگ انقلابی دارد.»

خصلت این جنگ انقلابی از هدفش که سرنگونی دولت و روابط طبقاتی موجود و بنای جامعه سوسیالیستی نوین در افغانستان است سرچشمه می‌گیرد. (هفته نامه حرکت برای تغییر - شماره دوم - صفحه دوازدهم - جنبش کمونیستی نوین افغانستان - تأکیدات از من است)

«مردم باید آگاه شوند تا با این سیستم بجنگند و کل روابطی که در جامعه بر اساس روابط اقتصادی بر تمایزات طبقاتی حاکم است از بین ببرند. و این نابودی جز با انقلاب کمونیستی که با مبارزه واقعی و

ما تلاش می‌کنیم تا این ادعای لیبرال مآبانه نویسندگان "هفته نامه تغییر" را به یک ادعای مائوئیستی بدل نمائیم.

بناءً می‌گوئیم از نظر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دیکتاتوری پرولتاریا محو دموکراسی برای طبقه ستم‌گر جامعه است، و بر اکثریت جامعه دموکراسی را اعمال می‌نماید.

امروز این موضع‌گیری‌ها در مقابل مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تازه‌گی ندارد. از زمانی که مارکسیزم روی پای خود ایستاد و بورژوازی درک نمود که دیگر تاب تحمل رویارویی مبارزه با مارکسیزم را ندارد، لذا مبارزات ضد مارکسیستی را از درون جنبش کارگری شروع نمود و تا امروز همین کار را می‌کند.

کائوتسکی با رد دیکتاتوری پرولتاریا این مطلب را صراحتاً بیان نمود که «دیکتاتوری عبارت است از محو دموکراسی». (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - ترجمه محمد پور هرمان - صفحه ۱۲۶۰)

هدف کائوتسکی از بیان این مطلب آن است که منظور مارکس از کلام دیکتاتوری اعمال قهر انقلابی نبوده، بل که بدست آوردن اکثریت از طریق " پارلمانتاریستی " در شرایط دموکراسی است. بیان چنین مطلبی رک و صریح بورژوازی است.

همان طوری که نویسندگان " هفته نامه تغییر " حاضر نشدند که از دیکتاتوری دموکراتیک خلق و دیکتاتوری پرولتاریا سخنی بر زبان بیاورند و با سکوت خواسته‌اند تا علامت اصلی این مفهوم یعنی قهر انقلابی را از خواننده پنهان نمایند. ولی اکنون حقیقت آشکار است که سخن بر سر تقابل بین قهر انقلابی و تحولات پارلمانتاریستی است.

کنه مطلب در این جاست. تمام حیل‌ها، سفسطه جویی‌های نویسندگان " هفته نامه تغییر " از آن جهت مورد نیاز شان است که از زیر بار انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا شانه خالی نمایند و به سیاست کارگری لیبرال روی آورند.

نویسندگان " هفته نامه تغییر " به خوبی می‌دانند که هم مارکس و هم انگلس در تمامی آثار خود چه قبل از کمون پاریس و چه بعد از آن و هم چنین لنین و استالین در تمامی آثارشان چه قبل از انقلاب اکتبر و چه بعد از آن از دیکتاتوری پرولتاریا صحبت نموده‌اند، و به همین ترتیب مائوتسه دون در تمامی آثارش از دیکتاتوری دموکراتیک خلق در انقلاب دموکراتیک نوین و دیکتاتوری پرولتاریا در انقلابات سوسیالیستی تحت رهبری پرولتاریا صحبت نموده‌اند.

نویسندگان " هفته نامه تغییر " نمی‌توانند ندانند که " دیکتاتوری پرولتاریا " فقط بیان تاریخاً مشخص‌تر و عملاً دقیق‌تر آن وظیفه پرولتاریا برای " درهم شکستن " ماشین دولتی بورژوازی است که هم مارکس و انگلس و هم لنین و استالین از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و بعد از آن راجع به آن وظیفه سخن گفته‌اند. " دیکتاتوری دموکراتیک خلق " تحت رهبری پرولتاریا باز هم عمل دقیق پرولتاریا برای " درهم شکستن " ماشین دولتی بورژوازی کمپرادور- بورکرات و فئودال - بورکرات و بر انداختن سلطه امپریالیسم از کشورهای تحت سلطه است که مائوتسه دون هم قبل از انقلاب ۱۹۴۹ و هم بعد از آن راجع به آن سخن گفته است. از نظر انداختن " دیکتاتوری پرولتاریا " و " دیکتاتوری دموکراتیک خلق " تحت رهبری پرولتاریا تحریف دهشتناکی است که توسط " جنبش حرکت برای تغییر " این ملا نطقی‌های " کمونیزم " انجام گرفته است. این بحث " جنبش حرکت برای تغییر " را به چه چیزی باید تعبیر نمود؟ هر گاه این حرکت را از پایه فلسفی تحلیل کنیم، آن وقت مطلب مطروحه عبارت می‌شود از جا زدن التقاط گرای به عوض دیالکتیک. هر گاه از نظر عمل سیاسی به مطلب مطروحه توسط نویسندگان " هفته نامه تغییر " به پردازیم، آن گاه مطلب عبارت می‌شود از چاکری در آستان بورژوازی امپریالیستی. یعنی " کمونیست " بودن در گفتار و چاکری به دربار بورژوازی در کردار.

آیا نویسندگان " هفته نامه تغییر " این مطلب را نمی‌دانند که گذار از سرمایه داری به کمونیزم یک دوران تاریخی تام و تمام می‌باشد، بدون سپری نمودن این دوران رسیدن به کمونیزم غیر ممکن است؟ چرا این مطلب را به خوبی می‌دانند، آن‌ها آگاهانه می‌خواهند روی این مطلب سایه اندازند.

مارکس در سال ۱۸۸۷ میلادی در مورد گذار از سرمایه داری به کمونیزم چنین نوشت: « بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد، منطبق با این دوران، یک گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی‌تواند باشد. » نقد برنامه گوتا - صفحه ۳۲ و ۳۳

« گذار از سرمایه داری به کمونیزم یک دوران تاریخی تام و تمام است. مادامی که این دوران به سر نرسیده است، برای استثمارگران ناگذیر

امید اعاده قدرت باقی می‌ماند و این امید هم به تلاش‌ها برای اعاده قدرت مبدل می‌شود. استثمارگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند، آن را باور نمی‌کردند، فکر آن را هم به مخیله خود خطور نمی‌دادند، پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده بار شدیدتر و با سبعیت و کین و نفرتی صد کثرت فزون‌تر برای عودت " بهشت " از دست رفته، برای خانواده‌های خود، که آن‌سان خوش و راحت می‌زیستند و اکنون " عوام الناس رذل " این‌سان آن‌ها را به خانه خرابی و فقر (یا به کار " ساده " ...) محکوم می‌سازند، به نبرد دست می‌زنند. و اما از دنبال استثمارگران سرمایه دار، توده‌ای وسیع خرده بورژوازی کشیده می‌شود، که تجربه تاریخی ده‌ها ساله تمام کشورها درباره وی نشان می‌دهد که چگونه این توده مردد و متزلزل است. امروز از دنبال پرولتاریا می‌رود، و فردا از دشواری‌های انقلاب می‌هراسد و از نخستین شکست یا نیمه شکست کارگران دچار سراسیمگی می‌شود، اعصابش به رعشه می‌افتد، خود را به این سو و آن سو می‌زند، ندبه و زاری می‌کند، و از اردوگاهی به اردوگاه دیگر می‌گریزد... مانند منشویک‌ها و اس‌ارهای ما. [در افغانستان مانند " جنبش حرکت برای تغییر " و تسلیم طلبان ما]

با چنین اوضاع و احوالی، در دوران جنگ حاد تا پای جان، هنگامی که تاریخ مسأله وجود و یا عدم امتیاز صدها ساله و هزار ساله را در دستور روز می‌گذارد؛ از اکثریت و اقلیت، از دموکراسی خالص، از عدم لزوم دیکتاتوری و از برابری استثمارگر و استثمار شونده دم می‌زند!! چه کند ذهنی بی‌پایان و چه کوه فکری بی‌انتهایی برای این کار لازم است. (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - صفحه ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ترجمه محمد پور هرمان)

پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش از هیچ راهی جز از طریق قهر انقلابی نمی‌تواند بورژوازی را سرنگون نماید. سرنگونی بورژوازی و رسیدن به سوسیالیسم بدون قهر انقلابی و رسیدن به کمونیزم بدون دیکتاتوری پرولتاریا یک رویا است. گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی یک مرحله طولانی را در بر خواهد داشت. تا زمانی که این دوران به سر نرسد جامعه کمونیستی ایجاد نخواهد شد. زیرا بورژوازی هر آن و لحظه خواب اعاده قدرت را می‌بیند و برای اعاده دوباره قدرت تلاش می‌ورزد. در جامعه سوسیالیستی طبقات و مبارزه طبقاتی محو نمی‌شود، بل که مبارزه طبقاتی به شدت وجود دارد. اساس نامه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در این مورد با صراحت خاص بیان می‌دارد که:

« انقلاب سوسیالیستی دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. حل نهایی مسایلی از قبیل قانون ارزش، حق بورژوازی، تضاد میان کار فکری و کار جسمی، کارگر و دهقان، شهر و ده، زن و مرد و هم‌چنان فرهنگ و باورها و عادات به ارث مانده از گذشته و مجموع مسایل مربوط به انقلاب جهانی، دارای خصلت طولانی مدت است. از این جهت دوره گذار سوسیالیستی، یک دوره تاریخی بس طولانی است.

در سراسر این دوره تاریخی طولانی، طبقات و تضادهای طبقاتی وجود دارند، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری جریان می‌یابد، خطر احیای سرمایه‌داری موجود است و خطر تخریب، تجاوز و براندازی از جانب قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی، انقلاب را تهدید می‌نماید. این تضادها را تنها با اتکاء بر تیوری و پراتیک مبتنی بر « تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا » یعنی از طریق برپایی و پیش‌برد انقلابات متعدد فرهنگی بر اساس مبارزه علیه « چهار کلیت » و نابودی ریشه بی‌آن‌ها یعنی:

امحای کلیه تمایزات طبقاتی، امحای کلیه مناسبات تولیدی که پایه این تمایزات را تشکیل می‌دهند، از میان برداشتن کلیه مناسبات اجتماعی مرتبط با این مناسبات تولیدی و انقلابی کردن افکار و اندیشه‌های مبتنی بر این مناسبات اجتماعی، می‌توان بصورت نهائی حل و فصل کرد. »

در قسمت دیگر اساسنامه حزب ما چنین می خوانیم :

« هدف نهایی و دور نمای غایی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، محو «چهار کلیت» فوق الذکر و تحقق کمونیسم است. این هدف تنها از طریق اتحاد انترناسیونالیستی پرولتاریای تمامی کشورهای جهان و پیروزی جهانی انقلاب پرولتری، به کف خواهد آمد. کمونیسم فقط با سرنگونی و نابودی قطعی بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر دیگر و از میان رفتن نهایی تمامی تمایزات و استثمارگری های طبقاتی و سایر اشکال ستم و در نتیجه از میان رفتن تمامی دولت ها و احزاب در سطح جهان، می تواند متحقق گردد. «یا همه به کمونیسم خواهیم رسید یا هیچ کس.» (تأکیدات همه جا از من است.)

در سمینار وسیع حزبی رفیق ن. در مورد جامعه سوسیالیستی چنین گفت :

« مائو خاطر نشان نمود که سوسیالیسم یک پدیده متضاد است. این یکی از کشف های دیگرش است. سوسیالیسم یک پدیده متضاد است که هم بقایای سرمایه داری و هم جوانه های کمونیسم را در خود دارد که طبقات و مبارزات طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم موجود است. تأکید بر سر طبقات و مبارزات طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم چیزی است که واقعا تکامل و رشد مارکسیسم را نشان میدهد. »

شاید برای خواننده این سوال مطرح شود که " جنبش حرکت برای تغییر" هم گفته است که برای « سرنگون کردن امارت اسلامی و از بین بردن سلطه سرمایه داری امپریالیستی در این کشور نیاز به یک جنگ انقلابی دارد. »

بلی آن ها گفته اند که « سرنگونی امارت اسلامی و از بین بردن سلطه سرمایه داری امپریالیستی به یک جنگ انقلابی نیاز دارد. » در این جا به خوبی مشاهده می کنید که هیچ بحثی از سرنگونی قهری طبقه حاکمه و دیکتاتوری پرولتاریا در میان نیست. "زبردستی" در جعل نمودن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم هم همین است. فلسفه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (ماتریالیسم دیالکتیک) جانب دار است. این فلسفه در خدمت طبقه کارگر قرار دارد و بینش طبقه کارگر را در شکل فلسفی آن بیان می کند و دو مولفه انقلاب را در مقابل ما قرار می دهد : مولفه اول - انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری و مولفه دوم - انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی. این فلسفه با صراحت از جنگ خلق یعنی سرنگونی قهری طبقه حاکمه و دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می نماید و بدین گونه خصلت طبقاتی خود را بیان می نماید.

فلسفه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، انقلابی، انتقادی، خلاق، جهان شمول، پی گیر، جامع و جانبدار است. بناء آن را باید به عنوان استخوان بندی و سنگ بنا و به مثابه یک علم و ایدئولوژی آموخت. لنین می گوید « مارکسیسم پرتوان است، زیرا که حقیقت است. »

مبارزه علیه سرمایه داری یک نوع جنگ است، تظاهرات و اعتصابات نیز به همین گونه اند. " جنبش حرکت برای تغییر " فقط از "جنگ" صحبت می کند، نه از جنگ خلق. از سرنگونی صحبت می کند، نه از سرنگونی قهری. این ها مسایلی است که برای بورژوازی امپریالیستی قابل قبول است. جنگیدن با سرمایه داری از دید "سنتزهای نوین" آواکیان همان مبارزه های است که میلیون، میلیون نفر در مقابل سرمایه داری صف بکشند، می باشد. یا به عبارت دیگر از دید "سنتزهای نوین" پیروزی بر سرمایه داری از طریق جنگ سرد هم به دست آمده می تواند، نیاز به جنگ گرم نیست. در حقیقت این همان چیزی است که مورد قبول بورژوازی است.

همین مطالب است که امروز طبقه حاکمه امپریالیسم امریکا به آواکیان

اجازه داده تا علناً در مورد "سوسیالیسم" و "کمونیسم" صحبت نماید و یک کشیش موظف است تا برای وی توره های سخنرانی جور نماید.

شما وقتی به "اساس نامه" و "مانیفیست" RCP مراجعه نمائید یک کلمه در مورد ارتش انقلابی و جنگ خلق را نمی توانید یافت. این حزب فقط و فقط روی دو سلاح "حزب" و "جبهه متحد" تأکید می ورزد. این حزب اعتقاد خود نسبت به قهر انقلابی علیه طبقه حاکمه را از دست داده و معتقد است که بدون ارتش انقلابی و جنگ خلق می توان انقلاب نمود. دنباله روانان افغانی شان نیز از وی پیروی می نمایند.

تا زمانی که طبقات حاکمه ارتجاعي قدرت دولتی را بکف دارند، هیچ راه دیگری به جز ویران نمودن و از میان بردن دستگاه دولتی آن هم از طریق قهر با ارتش مسلح پرولتاریا و جایگزین نمودن یک قدرت دولتی نوین وجود ندارد. اگر جز این کار انجام دهیم نتایج فاجعه آمیزی بار خواهد آورد.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بما می آموزد که ارتش، ستون فقرات و قسمت اصلی دستگاه دولتی است. در دستگاهی که ارتش وجود نداشته باشد دولت نیز موجود نیست (این جهان فقط جهان کمونیستی است). در شرایط کنونی هر حزبی که بخواهد قدرت سیاسی را بدست آورد نیازمند ارتش است. روی این اصل مائوئیست ها معتقد به سه سلاح (حزب، ارتش و جبهه متحد) می باشند. لنین به صراحت در برنامه نظامی انقلابی پرولتری گفته است : « پرولتاریا پس از آن که بورژوازی را خلع سلاح نمود می تواند بدون پشت کردن به وظیفه تاریخی جهانی خود هرگونه سلاحی را بطورکلی بدور اندازد و بدون شک پرولتاریا تنها در آن موقع به هیچ وجه نه قبل از آن (تأکید از من است) این کار را انجام خواهد داد. » اما RCP و شخص آواکیان برعکس معتقد اند که پرولتاریا قبل از سرنگونی بورژوازی هم می تواند سلاح را بدور افکند و نیازی به سلاح نیست، زیرا « برای کسب پیروزی حزب باید میلیون ها و ده ها میلیون نفر از مردم و صفوف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی دارای نقطه نظرات گوناگون را برای سهم گیری در انقلاب و حمایت از آن متحد نماید. استراتژی حزب برای انجام این کار جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا است. » RCP در مانیفیست و اساسنامه اش بطور دقیق حزب و جبهه متحد را تشریح می نماید، فقط ارتش پرولتری و سرنگونی قهری بورژوازی را از نظر دور داشته است.

ارتش انقلابی به منظور درهم شکستن قهری ماشین دولتی کهنه و جایگزین نمودن ماشین نوین کاملاً متفاوت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است.

وقتی شما به "اساس نامه" RCP مراجعه نمائید، دقیقاً متوجه می شوید که از جبهه متحد تحت رهبری "پیش آهنگ" بمثابة استراتژی برای برپائی "قیام عمومی" بحث نموده، اما نقش اردوی انقلابی به هیچ گرفته شده و حتی کنایتاً نیز در کل متن اساسنامه و مانیفیست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" برای یکبار هم نامی از ارتش انقلابی پرولتری برده نشده است. و فقط درباره جبهه متحد گفته شده که « دو نیروی اصلی - طبقه حاکمه و نیروهای مسلح ارتجاعي (و سایر مرتجعین) در یک طرف و جنبش انقلابی میلیون ها و ده ها میلیونی در طرف دیگر صفتبندی نموده با هم مقابل خواهند شد. سپس جامعه بیش و کم به دور این یا آن قطب درحال ستیز با هم "متراکم خواهند گشت.»

آواکیان تحت عنوان "آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش" چنین می نویسد :

« اینجا صحبت از یک انقلاب واقعی است و نه خود را مشغول چند تغییر کردن که به نفع شمار قلیلی باشد و کلیت این سیستم را در قدرت نگه دارد.

همانطوری که "بیانیه و فراخوان" روشن می‌کند: معنی انقلاب، شکل گرفتن نیرویی است بالغ بر میلیون‌ها نفر از بخش‌های مختلف جامعه که برای دست زدن برای یک مبارزه همه جانبه سازمان یافته اند تا این سیستم را سرنگون کنند و به جای آن، سیستم اقتصادی بنیاداً متفاوت و بسیار بهتری ایجاد کنند که سیستم سوسیالیستی است. سیستمی که تامین نیازهای مردم و پیش برد مبارزه برای جهانی کمونیستی است. که با رسیدن آن بالاخره در همه جای دنیا بر استعمار، ستم و نابودی محیط زیست که بخشی از سوخت و ساز سیستم سرمایه داری امپریالیزم است، نقطه پایان گذاشته خواهد شد. هر چیز کمتر از این انقلاب کاملاً در ریشه کن کردن معضلات یا رهنمود شدن ما به راه حل واقعی شکست خواهد خورد.....

اول بیائید این حقایق بنیادین را روشن کنیم:

ما تحت یک سیستم زندگی می‌کنیم: سیستم سرمایه داری - امپریالیسم (سرمایه داری یک سیستم اقتصادی و سیاسی استعمار و ستم است و امپریالیسم اشاره دارد به خصلت جهانی این سیستم)

علت پایه ای رنج های مردم در سراسر جهان این سیستم است که امروز به شکلی روز افزون موجودیت بشر را تهدید می‌کند: از طریق نابودی جهش وار محیط زیست جهان و خطر جنگ میان قدرت های سرمایه داری - امپریالیستی که دارای سلاح هسته ای هستند (مانند ایالات متحده و چین)

تمام این واقعیت است و هیچ کس نمی‌تواند از این واقعیت فرار کند. یا ما به طور رادیکال و به طریقی مثبت آن را تغییر خواهیم داد یا اینکه همه چیز به شکل منفی تغییر خواهد یافت.

بیائید یک بار دیگر روشن کنیم: معنای تغییر مثبت، انقلاب کردن است. انجام یک انقلاب واقعی که سیستم حاکم سرمایه داری - امپریالیسم را سرنگون کند و آن را به یک سیستم متفاوت رهایی بخش جایگزین کند. زیرا این هم یک حقیقت پایه ای است که در جهان امروزی، برای تغییر اساسی جامعه باید قدرت سیاسی را کسب کرد. یعنی، باید قدرت دولتی موجود را سرنگون و یک قدرت دولتی نوین بر جایش مستقر کرد.

"بیانیه و فراخوان" یک حقیقت مهم دیگر را این طور بیان می‌کند:

همین تابستان گذشته زمانی که میلیون ها نفر از هر نژاد و جنسیتی، در سرتا سر کشور و در سراسر جهان، با هم در برابر ظلم نژاد پرستانه و قتل های پلیس قیام کردند، دیدیم که پتانسیل انقلاب با چه قدرتی خود را نشان داد. ما این پتانسیل را در طغیان های گسترده زنان، در تمام کشورهای جهان، مشاهده کرده ایم. آنان حاضر به تن دادن به تجاوز و تحقیر نیستند. این پتانسیل را در اضطراب عمیق دانشمندان و میلیون ها مردم عادی در مورد وخیم تر شدن بحران اقلیمی که آینده بشریت را تهدید می‌کند می بینیم و این بحرانی است که سیستم سرمایه داری - امپریالیستی هرگز قادر به حل آن نیست و فقط آن را بدتر می‌کند.

ما دیدیم که وقتی میلیون‌ها نفر به خیابان‌ها می‌آیند و به خصوص وقتی به خیابان می‌آیند فقط برای یک دو روز و بیان احساسات شان و بازگشت به خانه و وضعیت "نرمال" نیست بلکه وقتی که کار را با عزم راسخ و به صورت ادامه دار انجام می‌دهند، فضای سیاسی و صف آراییی نیروها در کلیت جامعه تغییر می‌کند و هر بخش از جامعه و هر نهاد مهم حاکمیت را مجبور به واکنش می‌کند. این هم نمونه قدرتمند دیگری است که با خیزش توده‌ها در تابستان ۲۰۲۰ دیدیم.

اما، به خیابان آمدن میلیون ها نفر، حتی به شکل رزمنده ادامه دار، هر چند که مهم است، اما به خودی خود نمی‌تواند به تغییر اساسی منجر شود. این تغییر اساسی تنها زمانی رخ می‌تواند بدهد که سیستمی که مردم علیه اش شورش می‌کند، حقیقتاً سرنگون شود.

در کشورهای مختلف، دفعات زیادی بوده است که بخش بزرگی از جامعه شورش کرده و حتی هفته‌ها و ماه‌ها در خیابان‌ها بودند، اما نهادهای حاکمیت و به ویژه نیروهای پلیس و ارتش "از هم گسیخته نشدند" و مردم هم آماده نبودند که مبارزه را به سطح دیگری برسانند و به این ترتیب هیچ تغییر اساسی صورت نگرفت. حتی نتایج فاجعه بار هم از درون این وقایع وقتی که توده های مردم سر به خیزش برداشته اند و به اشتباه باور کرده اند که صرفاً به این خاطر که آرمان شان عادلانه است، نیروهای مسلح سیستم حاکم با آن‌ها همدلی کرده و به آن‌ها خواهند پیوست - در حالی که در واقع آن نیروها نقش خود را ادامه داده و به مثابه نیروهای قهریه به حفاظت از سیستم موجود عمل کرده اند و دیر یا زود دست به سرکوب خشونت بار مردم زده اند....." (هفته نامه تغییر - شماره دوم - صفحه دوم - تاکیدات همه جا از آواکیان است)

باز هم آواکیان تحت عنوان "آینده وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش بحث خود را این گونه ادامه می‌دهد:

"... شرایط ضروری برای یک انقلاب چیستند؟ این ها به طور پایه ای عبارتند از:

وجود بحران چنان عمیق و چنان مختل کننده "روند معمول امور" در جامعه و حکومت که کسانی برای مدت مدیدی بر ما حکومت کرده‌اند، دیگر نتوانند به سیاق "معمول" آن طور که مردم را عادت به پذیرش آن داده بودند، حکومت کنند.

وجود یک مردم انقلابی که شمارشان به میلیون ها نفر می‌رسد، در حالی که "وفاداری" شان به سیستم درهم شکسته شده است و عزم شان به جنگ برای یک جامعه عادلانه، بزرگ تر از ترس شان از سرکوب قهر آمیز سیستم است.

وجود یک نیروی انقلابی سازمان یافته - متشکل از شمار در حال از یاد از میان توده های تحت ستم ولی هم چنین از میان بسیاری دیگر از بخش های جامعه - نیروی که در زمینه تدارک و اجرای انقلاب متکی بر علمی ترین روی کرد است و به طور سیستماتیک در تلاش است که آن را به کار برد و به طور روز افزونی چشم توده ها مردم به این نیروها است که آنان را در به وجود آوردن این تغییر رادیکال که به اضطرار مورد نیاز است، رهبری کند.

برای عمیق شدن، بیائید وارد شرط اول شویم.

برخی تجارب تاریخی مهمی وجود دارد که می‌توان از آن‌ها آموخت - از وضعیت های که طبقه حاکم دیگر قادر نبود به "سیاق معمول" که مردم را عادت به پذیرش آن داده بود، حکومت کند و امکان واقعی سر بلند کرد که سیستم موجود سرنگون شود، حتماً سیستمی با چنان استحکامات قدرتمند که برای مدت های مدید، به وجود آوردن چنین تغییر عمیقی غیر ممکن به نظر می‌آمد، این اتفاق به ویژه زمانی رخ می‌دهد که طبقه حاکم یا بخشی از طبقه حاکم آن سیستم دیگر اعتقادی به "هنجارهای انسجام بخش" سیستم (رشته باورها و فرآیندهای تنظیم کننده سیستم) ندارد و به طور کما بیش آشکار آن‌ها را کنار می‌گذارد.

یک نمونه از این روند را می‌توان در اتحاد شوروی در سال های ۱۹۸۹ - ۱۹۹۱ دید (هر چند که آن سیستم توسط یک انقلاب واقعی پائین کشیده نشد اما در برگزیده تغییر مهم بود) اتحاد شوروی اولین دولت سوسیالیستی جهان بود که از طریق انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ به وجود آمد. اما حقیقت آن است که در اواسط دهه ۱۹۵۰ سرمایه داری در آن کشور احیا شد. ولی هنوز برای مدتی نقاب "سوسیالیزم" را حفظ کرده بود. اما بعد از دهه ۱۹۸۰، "رفرم" هایی اتخاذ شد که شروع به از هم گسیختن کلیت سیستم شد. در نهایت بخش های از طبقه حاکمه تظاهر به سوسیالیزم را کنار گذاشت و کشور دستخوش دگرگونی شده و

می خواهد که با جملات زیبا و انقلابی همه را مسموم نمایند تا به پذیرند که برای انقلاب کردن به قهر انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت نیست.

همان طوری که آواکیان حاضر نشده که از دو مولفه انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا سخن بر زبان بیاورد و با سکوت خواسته تا علامت اصلی این مفهوم یعنی قهر انقلابی را از خواننده پنهان دارد. ولی حقیقت آشکار است که سخن بر سر تقابل بین قهر انقلابی و تحولات مسالمت آمیز است.

کنه مطلب در همین جا است. تمام حيله ها، سفسطه جویی های آواکیان و شرکاء از آن جهت مورد نیاز شان است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی نمایند و به سیاست کارگری لیبرال روی آورند.

آواکیان به خوبی می داند که صفت مشخصه بورژوازی در دوران رقابت آزاد حداکثر صلح دوستی و آزادی خواهی نسبی بود، ولی صفت مشخصه امپریالیزم حداقل صلح دوستی و آزادی خواهی و حداکثر تکامل همه جانبه دستگاه نظامی و جنگ است. توجه نکردن به این مطلب و صرف بیان اعتراضات میلیونی افراد به معنای سقوط تا مرحله بورژوازی است.

آواکیان زیر نام "کمونیزم نوین" آن چیزی را ارائه می نماید که برای لیبرال ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است و آن چیزی که برای بورژوازی پذیرفتنی نیست یعنی اعمال قهر انقلابی علیه بورژوازی برای نابودی آن به دور می اندازد و روی آن پرده ساتر می کشد، به این جهت آواکیان بنا به قول لنین « ناگزیر به حکم وضع عینی خود اعم از این که دارای هر نوع اعتقاد ذهنی باشد، چاکر بورژوازی از آب در می آید»

در نقل طویل آواکیان چنین می خوانیم :

« معنای تغییر مثبت انقلاب کردن است.. انجام یک انقلاب واقعی که سیستم حاکم سرمایه داری - امپریالیسم را سرنگون کند و آن را به یک سیستم متفاوت رهایی بخش جایگزین کنند. زیرا این هم یک حقیقت است که در جهان امروز، برای تغییر اساسی جامعه باید قدرت سیاسی را کسب کرد. یعنی، باید قدرت دولتی موجود را سرنگون و یک قدرت دولتی نوین بر جایش مستقر کرد.»

آواکیان در بخش " شرایط ضروری برای یک انقلاب چیستند " می نویسد:

« وجود یک مردم انقلابی که شمارشان به میلیون ها نفر می رسد، در حالی که " وفاداری شان " به سیستم درهم شکسته شده است و عزم شان به جنگ برای یک جامعه عادلانه، بزرگ تر از ترس شان از سرکوب قهر آمیز سیستم است.»

بدون شک که بدون سرنگونی بورژوازی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا نمی توان توده های ستم دیده را از ظلم، ستم و استثمار نجات داد. اما " دولت نوین " آواکیان فقط در مخیله اش دور می زند و نمی تواند در روی زمین پایه مادی پیدا کند. زیرا او می خواهد که بدون ارتش خلق و قهر انقلابی بورژوازی را سرنگون نماید و " دولت نوین " خویش را مستقر سازد. ایجاد چنین " دولت نوینی " هیچ چیزی نخواهد بود مگر دولت بورژوازی.

خواننده دقیقاً درک می کند که آواکیان از " سرکوب قهری طبقه حاکمه " بطور روشن و صریح صحبت می کند، اما نقش اردوی مسلح انقلابی تحت رهبری پرولتاریا را نادیده گرفته است. آیا می توان حزبی را که مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیسم را کنار گذاشته و اعتقاد به ارتش انقلابی و سرنگونی قهری بورژوازی را از دست داده " پیش آهنگ پرولتاریا " خواند؟ به هیچ وجه!

حزب پیش آهنگ پرولتاریا مثل منافع خلق است. حزب پیش آهنگ پرولتاریا مصمم به سرنگونی قهری بورژوازی توسط ارتش پرولتاریا است.

آشکارا یک جامعه سرمایه داری شد و حتی هویت ظاهری اش به عنوان " اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی " را کنار گذاشت. همین نوع دگرگونی در کشورهای اروپای شرقی که تحت سلطه موثر اتحاد شوروی بودند رخ داد. در این کشورها، خیزش توده ای رخ داد.

ساختار حاکم منشعب شدند و در نتیجه صورت گرفتن تغییر بود از سرمایه داری نقاب دار به سرمایه داری بی نقاب، همه چیز این تغییر یک انقلاب واقعی نبود اما تغییر مهم بود.

چنین وضعی، بخشی از یک پدیده عام است که تغییر مهم یک انقلاب واقعی، می تواند ممکن شود. (یا ممکن تر شود) - وضعیتی که صرفاً یک بحران عمیق در جامعه و تفرقه جدی در میان نیروهای حاکم نیست، بلکه وضعیتی است که نیروهای حاکم به واقع منشعب شده اند و سیاق حکومت کردن به واقع دیگر ممکن نیست.

یک نمونه دیگر، به وجود آمدن خود اتحاد شوروی در نتیجه انقلاب روسیه است. این واقعه در زمان جنگ جهانی اول رخ داد. میلیون ها نفر از مردم روسیه مردند و توده های مردم زیر فشار رنج ها و سختی های بزرگ بودند، در چنین شرایط حساسی، نیروهای حاکم آن کشور منشعب شدند و این امر در ابتدا منتهی به سرنگون شدن حاکمیت طولانی و قدرتمند سلطنت استبداد تزار شد، اما دری به روی انقلاب باز شد که توانست طبقات استثمارگر را که شامل نیروهای بورژوا بود که تلاش می کردند بدون تزار حاکمیت سرمایه داری را تحکیم کنند (هفته نامه تغییر - شماره سوم - صفحه دوم)

ما عمداً این مطلب طویل را تماماً نقل کردیم تا خواننده بتواند به روشنی به بیند که آواکیان این نظریه پرداز " کمونیزم نوین " به چه شیوه هایی متکی شده است. آواکیان خواسته طوری به مطلب برخورد کند که گویا برای " انقلاب واقعی " ضرورت به قهر انقلابی نیست، بل که با حضور میلیون ها میلیون نفر در مقابل بورژوازی که فاسد شده و دیگر " به سیاق گذشته حکومت " کرده نمی تواند، لذا " از هم گسیختن کلیت سیستم " شروع می شود و ناچاراً جای خود را به نیروهای انقلابی می دهد!!

خواننده به خوبی درک می کند که نه تنها آواکیان بحثی از ارتش انقلابی و قوه قهریه ندارد، بل که از کنار قهر انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریا به سادگی گذشته است.

چرا آواکیان در این نقل طویل خود بحثی از دو مولفه انقلاب نکرده است؟ چرا روی قوه قهریه طبقه انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریا مکث ننموده است؟

ما تلاش خواهیم نمود تا این ادعای لیبرال مآبانه آواکیان را به یک ادعای مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی بدل نمائیم.

آواکیان می خواهد با بیان چنین مطالبی " حالت سیادت " را بیان نماید. زیرا او به خوبی می داند که با " بیان حالت سیادت " اعمال قهر انقلابی محو می گردد و انقلاب قهری ناپدید می شود.

در حقیقت آواکیان " با یک زبر دستی خاص " و با کنار گذاشتن قهر انقلابی (ارتش انقلابی خلق) و دیکتاتوری پرولتاریا می خواهد شیوه های مسالمت آمیز علیه بورژوازی را توجیه نماید. و گفته های کائوتسکی را زمزمه کند: کائوتسکی با رد دیکتاتوری پرولتاریا این مطلب را صریحاً بیان نمود که « معنای تحت الفظی دیکتاتوری عبارت است از محو دموکراسی » (بر گرفته شده از انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)

هدف کائوتسکی از بیان این مطلب آن است که منظور مارکس از کلام دیکتاتوری اعمال قهر نبوده، بل که بدست آوردن اکثریت از طریق " پارلمانتاریستی " در " شرایط دموکراسی است. اما آواکیان جرئت و شهامت کائوتسکی را ندارد که مطلبش را صریحاً بیان نماید، بل که او

در طول تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی خیانت تمام رویز یونیست‌ها به مارکسیزم - لنینیسم - مائوتزیم و پرولتاریا بطور عمده در مخالفت با انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا بوده است، اما امروز هم به شکل رویز یونیستی و حذف کامل مارکسیزم - لنینیسم - مائوتزیم بطور عریان در وجود آواکیان و شرکاش نمایان گردیده است.

در مورد قیام عمومی علیه سرمایه داری که میلیون‌ها نفر به جاده‌ها می‌ریزند به لنین مراجعه می‌کنیم:

« با وجود این که شما آقایان ممکن است مسأله یورش‌های شبانه و موضوعات مشابه آن که صرفاً مسئله ناب تاکتیکی هستند مورد کم توجهی بسیار قرار دهید. یا این که ممکن است "طرح" مشخص کردن وظایف منشی‌های تشکیلات و یا به طور کلی اعضای آن (تشکیلات)، آماده نگه داشتن آن‌ها بر سر پست‌های شان برای مقابله با هرگونه پیش آمد اضطراری نظامی را شدیداً به باد تمسخر و استهزا بگیرید. زندگی هم چنان به پیمودن راه خویش ادامه می‌دهد. انقلاب می‌آموزد (آموزش می‌دهد)، دست سر سخت‌ترین دانشمندانها را گرفته و سخت تکان شان می‌دهد. طی جنگ داخلی مسایل نظامی باید ضرورتاً به تفضیلی‌ترین وجه ممکن مورد بررسی و مطالعه قرار گیرند و اشتیاقی که کارگران نسبت به این مسائل از خود نشان می‌دهند بر حق‌ترین و سالم‌ترین پدیده است. سر فرماندهی (با قرار گرفتن اعضای تشکیلات سر پست‌های شان) باید ضرورتاً (از روی ضرورت، بر طبق ضرورت) سازمان دهی گردند. مستقر کردن پاسداران و گشتی‌ها و اسکان دادن جوخه‌ها (در خانه‌های تیمی) تماماً عملیات نظامی ناب می‌باشد. تمامی آن‌ها عملیات مقدمه‌مانی برای یک ارتش انقلابی است، عملیاتی که سازماندهی قیام و سازماندهی (حکومت) قوانین انقلابی را شامل می‌شود و در طی همین عملیات کوچک، این درگیری‌های جزئی (نظامی) قدرت خود را به آزمایش می‌گذارند، زمین‌ها را فرا می‌گیرند، بلوغ می‌یابند، نیرومندتر می‌گردند و خود را برای کسب پیروزی آموزش می‌دهند. امروز تعداد فزاینده‌ای از مردم وجود دارند که با تمامی "طرح‌ها" و حتی هرگونه ایده انقلابی، کاملاً بی‌گانه اند ولی با این وجود، هنگامی که ستم‌گری‌ها و شرارت‌های پلیس، فزاق‌ها و باندهای سیاه را بر علیه شهروندان غیر مسلح (بی‌دفاع) مشاهده می‌کنند، ضرورت یک مبارزه مسلحانه را می‌بینند و احساس می‌کنند، هیچ راه دیگری وجود ندارد.

تمامی دیگر راه‌ها بسته شده اند. هیچ کس نمی‌تواند از آن‌چه امروزه در روسیه اتفاق می‌افتد بر انگیخته (تحریک) نشود. هیچ کس نمی‌تواند به جنگ و انقلاب نیندیشد، هر آن کس که بر انگیخته شده است، هر آن کس که می‌اندیشد و هر کس که ذینفع است، مجبور است که با این و یا آن اردوگاه مسلح به پیوندد.....» (لنین - نیروهای مسلح و انقلاب - صفحات ۶ - ۷ - تاکید از لنین است)

به احتمال قوی که آواکیان و شرکاء این بحث لنین را « شدیداً به باد تمسخر و استهزا بگیرند. » زیرا که آن‌ها به مارکسیزم - لنینیسم - مائوتزیم پشت نموده اند. طبق گفته لنین افراد عادی که با طرحات و هرگونه ایده انقلابی کاملاً بی‌گانه اند، وقتی که سرکوب قهری پلیس و شرارت‌های رژیم را می‌بینند احساس می‌کنند که مبارزه مسلحانه ضروری است. اما آواکیان با این که این مسأله را خوب درک می‌کنند، آگاهانه و عمداً این موضوع ضروری و حیاتی را کنار گذاشته، مسکوت می‌گذارد و روی آن سایه می‌افکند. در حقیقت طبق گفته لنین هیچ راه دیگری در زمان وقوع انقلاب وجود ندارد یا باید به اردوی انقلاب پیوست و یا به اردوی ضد انقلاب. آواکیان از هم اکنون می‌خواهد توده‌های ستم‌دیده را سمت و سوی ضد انقلابی بدهد تا در زمان مناسب در صف ضد انقلاب قرار بگیرند.

« گروه‌های داوطلب ممکن است توانی‌های گوناگونی داشته باشند، عموماً از گروه‌های ۲ تا ۳ نفره شروع می‌شود. آن‌ها باید خود را به بهترین

وجه ممکن مسلح کنند (با تفنگ، رولور، طناب یا نردبان‌های طنابی، بیل چه برای ساختن سنگرهای خیابانی، گلوله پیروکسیلین، سیم خاردار، میخ (ضد سواره نظام) و غیره) تحت هیچ شرایطی آن‌ها نباید منتظر دریافت کمک از منابع دیگر، از بالا، از اطراف و یا از خارج باشند. خود آنان باید همه چیز را بدست آورند..... با رفتن به بالای بام یا طبقه‌های فوقانی خانه‌ها، یا با ریختن رگباری از سنگ و یا آب جوش بر روی سربازان و غیره، یک گروه رزمی سازمان یافته و منسجم، در صورتی که حرکات تهاجمی کافی باشد، نیروی بسیار عظیمی خواهد بود..... تکرار می‌کنم، کار عملی باید آغاز گردد. این مسأله در زمره کار تدارکاتی و عملیات نظامی قرار دارد. کار تدارکی شامل بدست آوردن انواع سلاح و مهمات، حصول اطمینان از ساختمان‌های مناسب برای جنگ‌های خیابانی (ساختمان‌های مناسب برای جنگیدن از بالای آن‌ها، برای انبار کردن بمب، سنگ و غیره و یا اسید، برای پاشیدن بر روی پولیس و غیره، هم‌چنین ساختمان‌هایی که برای بر پا کردن ستاد، گردآوری اطلاعات برای پناه دادن به فراریان از دست پولیس، و یا برای استفاده از آن‌ها به عنوان بیمارستان مناسب اند.) به علاوه فعالیت‌های مقدماتی شامل شناسائی و گردآوری و به دست آوردن نقشه زندان‌ها، کلانتری‌ها، وزارت‌خانه‌ها و غیره...

دیگر این که گروه‌های ارتش انقلابی تحت هیچ شرایطی نباید فعالیت خود را تنها به کارهای تدارکاتی محدود سازند. بل که باید هر چه زودتر عملیات نظامی را آغاز نمایند. بدین منظور که:

۱ - نیروهای رزمنده خود را آموزش دهند. ۲ - نقاط ضعف دشمن را کشف کنند. ۳ - شکست‌ها جزئی بر دشمن تحمیل نمایند. ۴ - بازداشت شدگان را آزاد سازند. ۵ - اسلحه بدست آورند. ۶ - منابع مالی برای قیام بدست آورند (مصادره منابع مالی دولت و مقاصد از این دست).....

شرایط مساعد نه تنها حق هر انقلابی است بل که وظیفه صریح بی‌چون و چرای وی نیز می‌باشد. کشتن جاسوس‌ها، پلیس‌ها، ژاندارم‌ها، منفجر کردن ایستگاه‌های پلیس، آزاد کردن زندانیان، ضبط منابع مالی دولت به نفع نیازهای قیام چنین عملیاتی هم اکنون در هر کجا که قیام اوج گرفته ... آغاز گردیده است

نبرد با باندهای سیاه، یکی از عالی‌ترین انواع عملیات نظامی است که سربازان ارتش انقلابی، را آموزش می‌دهد، سر آغاز آتش‌گشایی آن‌ها می‌باشد و هم‌زمان با آن فواید بسیار عظیمی برای انقلاب دارد.

سربازان انقلابی باید بلادرنگ در یابند که چه کسانی باندهای سیاه را سازمان می‌دهند و این باندها چگونه و در کجا سازمان می‌یابند، و سپس، بدون محدود کردن فعالیت خود به کار تبلیغی (که مفید بوده ولی کافی نمی‌باشد) باید مسلحانه عمل کنند، اعضای باند سیاه را بکشند و نابود نمایند، ستاد آن‌ها را منهدم کنند و غیره و غیره. (همان جا صفحات ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - تاکید از لنین است)

« اعتصابات توده‌ای در روسیه، به طرز جدا ناپذیری با یک قیام مسلحانه پیوند دارند. هر جا اعتصاب رشد و گسترش می‌یابد، قیام نیز رشد می‌کند.....

زنده باد فعالیت هم‌آهنگ، پی‌گیر، سر سخنان انقلابی برای رشد و گسترش (تکامل بخشیدن به) یک حمله گسترده انقلابی از جانب میلیون‌ها تن از مردم، برای رشد و گسترش اعتصابات کارگران و جنبش دهقانی!

بخش انقلابی نیروهای مسلح روسیه، تنها با قرار گرفتن در راس حمله میلیونی (خلق) و تنها با ایجاد مستحکم‌ترین اتحاد جدائی‌ناپذیر با آنان است که می‌توانند و خواهد توانست بر سلطنت تزاری غلبه کند! (همان جا - صفحات ۳۵ و ۳۶ - تاکید از من است)

این است اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در مورد قیام عمومی در کشورهای سرمایه داری برای سرنگونی طبقه حاکمه. هر قدر که قیام عمومی به صورت گسترده و وسیع آن صورت گیرد، اما ارتش انقلابی سازمان یافته وجود نداشته باشد، قیام به شکست منجر می‌گردد. بنا به قول لنین هر جا که اعتصاب و قیام توده‌ای رشد می‌یابد، بدون چون و چرا باید با قیام مسلحانه پیوند پیدا کند و ارتش خلق در راس قیام عمومی قرار گیرد و آن را تا پیروزی رهبری نماید. در غیر این صورت نتایج و ثمره قیام را خائن خواهد بود و یا از طرف طبقه حاکمه سرکوب خواهد شد. تاریخ به خوبی گواه این مدعا است. اگر به خواهیم زیاد دور نرویم می‌توانیم قیام‌های و اعتصابات عمومی ایران را مثال بیاوریم. چون این قیام‌ها از طرف حزب منسجم و سازمان یافته مائوئیستی رهبری نشد و نیروهای مسلح ارتش خلق وجود نداشت که در راس رهبری قیام قرار گیرد، لذا رژیم آخندی ایران به سادگی موفق به سرکوب قیام گردید.

آواکیان از قیام عمومی میلیون میلیون نفر و از «وجود یک نیروی سازمان یافته - متشکل از شمار در حال ازدیاد از میان توده‌های تحت ستم...» بحث می‌کند، اما از ارتش انقلابی و قیام مسلحانه و سرنگونی قهری بحثی ندارد. چرا؟ برای این که اگر از ارتش انقلابی خلق و سرنگونی قهری بحث نماید با خط اساس ناموی شان در تضاد قرار می‌گیرد. در اساس نامه جدید RCP چنین قید گردیده است:

To seize power the revolutionary people must meet and defeat the enemy""

(تاکید ازن است)

ترجمه: «برای کسب قدرت، مردم انقلابی باید بادشمن مواجه شده و شکستش دهند»

خواننده دقیقاً متوجه می‌شود که اساس نامه RCP بجای جنگ، زور و اعمال قهر علیه دشمن سفاک کلمه Meet را بکار برده که معنای ملاقات کردن، مواجه شدن، پیوستن، جلسه گرفتن، مسابقه، شرکت درگردهم آئی... می‌دهد. این موضع گیری " حزب کمونیست انقلابی آمریکا" آن هم در اساس نامه حزبی به معنی پشت کردن به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می‌باشد. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به ما می‌آموزد که انقلاب قهرآمیز یک قانون عام انقلاب پرولتری است. این قانون جز مهم ترین اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی می‌باشد. خلاف آن عمل کردن خیانت به پرولتاریا است.

آواکیان از به دست گرفتن " قدرت سیاسی " و " سرنگونی " رژیم صحبت می‌نماید، نه از طریق قهر انقلابی، بل که از طریق ملاقات کردن و جلسه گرفتن با طبقه حاکمه!

تاریخ سراسر جنبش کارگری این را به اثبات رسانده است که مسئله اصلی انقلاب پرولتری در به دست گرفتن قدرت سیاسی به وسیله نیروی قهری است، زیرا بدون قهر امکان درهم شکستن دستگاه کهنه دولتی و جایگزینی دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی امکان پذیر نیست.

« انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتری است. پرولتاریا باید از راه مبارزه مسلحانه ماشین دولتی کهنه را در هم شکند و دیکتاتوری پرولتاریا را برپا کند تا گذار به سوسیالیزم ممکن گردد. » (مجموعه نه تفسیر - تفسیر هشتم صفحه ۶۴)

پافشاری روی مبارزه مسلحانه انقلابی و ارتش خلق نه تنها برای انقلاب پرولتری بل که برای انقلاب دموکراتیک نوین ملل ستم دیده دارای اهمیت درجه اول است. بدون مبارزه مسلحانه انقلابی هیچ جنگ آزادی بخشی و هیچ انقلاب پرولتری به پیروزی نمی‌رسد. تاریخ به خوبی ثابت ساخته

است، آن حزب انقلابی توانسته که انقلاب را در کشورش به پیروزی رساند که دارای خط درست بر مبنای اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بوده و متکی به خویش و ارتش انقلابی خویش است و جبهه متحد ملی را بصورت درست و صحیح رهبری نموده است. برعکس، آن احزابی که خلاف ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی حرکت کرده بالاخره یا به شکست قطعی منجر گردیده و یا به سازش کشیده شده است و حتی احزابی که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را در لفظ قبول دارند ولی در عمل ارتش و قیام مسلحانه را نفی نموده و فقط طرح جبهه‌های آن هم بدون ارتش و زور انقلابی در پیش گرفته به امر انقلاب ضربه زده و به افزار بورژوازی علیه پرولتاریا تبدیل گردیده اند. مانند برنشتین، کائوتسکی، خروش، تینگ سیائوپینگ و امروز آواکیان.

آواکیان برای این که به بحث خود پایه مادی بدهد نمونه تغییر روسیه سوسیال امپریالیستی را مثال می‌آورد. درست است که نقاب کاذب سوسیال امپریالیزم " شوروی " در سال‌های ۱۹۸۹ - ۱۹۹۱ پاره شد و شیوه سرمایه داری امپریالیستی اش آشکار گردید، اما در " کلیت سیستم " تغییری به وجود نیامد، بل که نقاب کذب درید و ماهیت امپریالیستی اش هویدا شد. آواکیان می‌گوید که «سرمایه داری با نقاب به سرمایه داری بی نقاب» به اثر " رفرم "هایی» به وجود آمد. در حقیقت می‌خواهد بگوید که وقتی امپریالیزم با قیام عمومی میلیون ها نفر مواجه شود ناچاراً " رفرم "های وضع می‌کند که «شروع به از هم گسیختن کلیت سیستم» سرمایه داری می‌گردد، در این صورت برای سرمایه داری راهی باقی نمی‌ماند جز این که جایش را به " جامعه نوین " واگذار کند!!

آواکیان تلاش می‌ورزد تا به رویز یونیزم خود عمومیت بخشد، یا به عبارت دیگر روش مسالمت آمیز خود در برابر سرمایه داری را در سطح جهانی تعمیم دهد. به این بحث توجه کنید:

« چنین وضعی، بخشی از یک پدیده عام است که تغییر مهم یک انقلاب واقعی، می‌تواند ممکن شود. (یا ممکن تر شود) - وضعیتی که صرفاً یک بحران عمیق در جامعه و تفرقه جدی در میان نیروهای حاکم نیست، بلکه وضعیتی است که نیروهای حاکم به واقع منشعب شده اند و سیاق حکومت کردن به واقع دیگر ممکن نیست. »

تغییرات در روسیه سوسیال امپریالیستی را می‌خواهد با تغییرات سرمایه داری به سوسیالیزم در یک ردیف قرار دهد، به همین مناسبت است که وضعیت تغییر در جامعه سوسیال امپریالیستی را « بخشی از یک پدیده عام می‌داند » و می‌گوید که وقتی « نیروهای حاکم منشعب شود و دیگر « سیاق حکومت کردن » به شکل گذشته را نداشته باشد مجبور است که جایش را به " دولت نوین " پرولتاریا واگذار کند و پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف آورد!

آواکیان نمونه دیگر برای تزه‌های رویز یونیزمی اش، انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر را می‌دهد. به این بحث توجه کنید:

« یک نمونه دیگر، به وجود آمدن خود اتحاد شوروی در نتیجه انقلاب روسیه است. این واقعه در زمان جنگ جهانی اول رخ داد. میلیون ها نفر از مردم روسیه مردند و توده های مردم زیر فشار رنج ها و سختی های بزرگ بودند، در چنین شرایط حساسی، نیروهای حاکم آن کشور منشعب شدند و این امر در ابتدا منتهی به سرنگون شدن حاکمیت طولانی و قدرتمند سلطنت استبدادی تزار شد، اما دری به روی انقلاب باز شد که توانست طبقات استثمارگر را که شامل نیروهای بورژوا بود که تلاش می‌کردند بدون تزار حاکمیت سرمایه داری را تحکیم کنند سرنگون کند. »

آواکیان در مورد انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر طوری صحبت می‌کند که گویی حزب کمونیست بلشویک روسیه و نیروی مسلح انقلابی هیچ نقشی

ایشان معتقد اند وقتی که امپریالیسم به مرحله "بحران عمومی" برسد و با ده‌ها میلیون کارگر آگاه مواجه شود برایش بصره است که جایش را به دولت نوین تعویض نماید. این بزرگ‌ترین جفا در حق طبقه کارگراست، که بر علیه انقلاب قهری و سرنگونی قهری بورژوازی صورت می‌گیرد.

جای تعجب نیست که "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" و دنباله روانان ایرانی و افغانستانی اش، حذف و نابودی جنبش کمونیستی را در بحران می‌بینند. "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" معتقد است، همان‌طور که جنبش کمونیستی با مواجه شدن بحران از بین می‌رود، امپریالیسم نیز وقتی که با بحران رو برو شود، میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر در مقابلش قرار گرفته به شکست مواجه شده و قدرت سیاسی به پرولتاریا انتقال می‌کند. با صراحت می‌گوئیم که این‌ها به شدت دچار توهم و سرگیجه اند، زیرا هیچ‌وقت بورژوازی در اثر بحران‌ها از بین نرفته، بل که به اثر مبارزات خستگی‌ناپذیر نیروهای انقلابی به شکل قهری سرنگون گردیده است. زوال امپریالیسم و نظام جهانی امپریالیستی بوسیله مبارزه قهرآمیز مسلحانه پرولتاریا و توده‌های زحمت‌کش امری حتمی است.

آواکیان تمام این مسایل را تحت عنوان "کمونیسم نوین - آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش" علم نموده و "جنبش حرکت برای تغییر" آن را با شور و شوق فراوان در هفته نامه اش به صورت بخش بخش منتشر نموده است. هدف اصلی آواکیان از این عنوان این است که اگر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را رها نکنیم و "سنتزهای نوین" را محکم در دست بگیریم "آینده‌ای بسیار وحشتناکی" در انتظار ماست. و اگر می‌خواهید که از این آینده به آینده "حقیقتاً رهایی‌بخش" دست پیدا کنید باید که "سنتزهای نوین" را رهنمای عمل خود قرار دهید!! این مطلب را دنباله روانان ایرانی آواکیان تحت عنوان "جنبش کمونیستی بر سر دو راهی - پژمرده‌گی یا شگوفایی..." به صورت مفصل توضیح داده اند. روی "کمونیسم نوین" بعداً صحبت خواهیم کرد و توضیح خواهیم داد که هدف آواکیان و دنباله روانان شان از "کمونیسم نوین" چیست.

امروز آواکیان و دنباله روانانش مانند «کائوتسکی از مارکسیزم آن چیزی را بر می‌گزینند که برای لیبرال‌ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است» انتقاد از قرون وسطایی، نقش مترقی تاریخی سرمایه داری به طور اعم و دموکراسی سرمایه داری به طور اخص، ولی آن چه را که برای بورژوازی پذیرفتنی نیست یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن بدور می‌اندازد، مسکوت می‌گذارد و روی آن سایه می‌زند، به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر به حکم وضع عینی خود، اعم از این که دارای هر نوع اعتقاد ذهنی هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می‌آید. «مجموعه آثار لنین - جلد دوم - صفحه ۱۲۶۸ - ترجمه محمد پور هرمزان»

شما هر چه بخواهید دنباله روانان افغانی آواکیان (جنبش حرکت برای تغییر) در مورد طالبان قرون وسطایی می‌نویسد، اما از بحث ارتش خلق و سرنگونی قهری طبقه حاکمه و دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری و دیکتاتوری دموکراتیک خلق در کشورهای تحت سلطه خود داری می‌کنند.

این جاست که دست کشیدن کامل "جنبش حرکت برای تغییر" از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به وضوح آشکار می‌گردد. چنین طرحاتی در حقیقت پیوستن به بورژوازی امپریالیستی است که آماده است هر چه را خواسته باشید جایز بشمرد، مگر قهر انقلابی علیه طبقه حاکمه، و دیکتاتوری پرولتاریا.

طوری که بر همه گان روشن است که فعالیت‌های تئوریک و پراتیکی مائوئیست‌ها در افغانستان عبارت است از رهبری مبارزات طبقاتی پرولتاریا و متشکل نمودن این مبارزه، که در دو شکل آن متباز می‌گردد:

در انقلاب نداشته و فقط به اثر «منشعب» شدن طبقه حاکمه «دری به روی انقلاب باز شد» و طبقه حاکمه دیگر نتوانست قدرت سرمایه داری را حفظ کند، بناءً جایش را به جامعه سوسیالیستی خالی نمود!! این حقیقت ندارد. آواکیان به خوبی می‌دانند که لنین از زمان ایجاد سوسیال دموکراسی روی حزب غیر علنی و انقلاب قهری پافشاری داشت. همین امر باعث انشعاب در سوسیال دموکراسی روسیه گردید.

حزب کمونیست بلشویک روسیه تحت رهبری لنین بر پایه غیر علنی بودن و انقلاب قهری استوار گردید. در زمان جنگ جهانی اول که میلیون‌ها نفر در جنگ مردند، حزب کمونیست بلشویک روسیه به مخالفت با جنگ برخواست و شعار جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی تبدیل نمود، را به میان کشید و تبلیغ و ترویج خود را علیه دولت تزار چند برابر ساخت. بر اثر همین تبلیغ و ترویج بلشویک‌ها بود که میلیون نفر بار ستم تزاریزم را با گوشت و پوست خود لمس نمودند و به مبارزات مسلحانه علیه تزاریزم پرداختند، در این میان بود که بورژوازی تحت رهبری کرنسکی با هم‌کاری اپورتونیست‌ها (منشویک‌ها و اس‌ارها) برای تحکیم پایه‌های سرمایه داری دولت تزاری را بر کنار و خود قدرت را بدست گرفتند. آن‌ها با حیله و نیرنگ ابتدا از بلشویک‌ها خواستند تا با دولت موقت هم‌کاری نمایند. اما لنین هم‌کاری با دولت موقت را خیانت به امر انقلاب دانست و به کارگران آموخت که نباید سلاح خود را بر زمین گذارند، بل که تا سرنگونی کامل بورژوازی باید به پیش حرکت کنند. همین امر باعث گردید که دولت کرنسکی حکم بازداشت لنین و بلشویک‌ها را صادر نمود و تا آخرین رمق ساطور قصابی خود را بر زمین نگذاشت که دست‌گیری و کشتار بلشویک‌ها و نیروهای مسلح انقلابی ادامه داد. با آن هم حزب کمونیست بلشویک تحت رهبری لنین کوتاه نیامد و انقلاب قهری را ادامه دادند. همین استواری و پافشاری روی انقلاب قهری بود که دولت کرنسکی سقوط نمود و طبقه کارگر برای اولین بار قدرت سیاسی را به دست گرفت و دیکتاتوری خود را مستقر ساخت. اما آواکیان بر خلاف این قانون عمومی انقلابات، می‌خواهد که از طریق "جبهه متحد" آن هم بدون ارتش انقلابی و قهر انقلابی ماشین نظامی بورژوازی را خرد نموده و دولت "پرولتری نوین" خویش را ایجاد نماید!! چنین بحثی در حقیقت به معنای شانه خالی کردن از انقلاب قهری و ایجاد دولت "نوین" از راه مسالمت آمیز است. این خیانت به پرولتاریا و امر انقلاب است.

تفاوتی که بین آواکیان و بقیه رویزبونیست‌ها وجود دارد این است که رویزبونیست‌ها از کهن تا مدرن زیرنام مارکسیزم و مارکسیزم - لنینیسم این کار را انجام می‌دادند، اما آواکیان با اعلام "ختم دوره اول انقلاب" مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را بدور ریخت و از این طریق می‌خواهد به چنین هدفی دست‌رسی پیدا کند.

آواکیان و حزبش معتقد است که اگر یک "بحران عمومی" جامعه آمریکا رافرا گیرد و "میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر" در مقابلش به ایستد آن وقت امپریالیسم چاره‌ای ندارد جز این که "شکستش" را بپذیرد و جایش را به "دولت نوین" پرولتری واگذار نماید. یا بعبارت دیگر زمانی که "بحران عمومی" امپریالیستی با واکنش "میلیون‌ها و ده‌ها میلیون" توده‌ای کارگر مواجه شود در آن وقت این حرکت توده‌ای می‌تواند که جامعه کهن را به جامعه "نوین سوسیالیستی" تغییر دهد. نه اساسنامه RCP و نه هم خود آواکیان در صحبت‌هایش حتی برای یک بار هم نامی از انقلاب قهری و ارتش توده‌ای نگرفته اند و فقط بجای انقلاب قهری و سرنگونی قهری کلمه Meet بکار برده اند، که معنی ملاقات کردن، مواجه شدن... رامی‌دهد. این همان صحبت‌های برنشتین است. برنشتین نیز معتقد بود: «روزی فرا خواهد رسید که طبقه کارگر چنان از نظر تعداد نیرومند خواهد شد و چنان نقشی مهمی در تمام جامعه ایفا خواهد کرد که تصور حکم‌روایان قادر به مقاومت در برابر فشار آن نبوده و خود به خود متلاشی می‌شود» (نقل از نه تفسیر - تفسیر هشتم)

نوبین تحت رهبری پرولتاریا به منظور ایجاد جامعه نوبین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق و گذار به سوسیالیسم ممکن است.

ما با صراحت اعلام می‌داریم که هرگاه نیروهای مائوئیست بخواهند که نیروهای ملی - دموکرات و توده‌های زحمت کش را بسیج نمایند و متحداً بر علیه طبقه حاکمه (امارت اسلامی افغانستان) و حامیان امپریالیست شان مبارزه نمایند، باید از همین حالا شعار انقلاب دموکراتیک نوبین را با صراحت و روشن مطرح نموده و برای بر پایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص جنگ خلق) تدارک به بینند.

ما با صراحت اعلام می‌داریم که در شرایط کنونی خواهان تطبیق برنامه حداقل در اساس نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یعنی انقلاب دموکراتیک نوبین تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش می‌باشیم. هر گاه کسانی بخواهند در افغانستان از این گامی عقب‌تر و یا جلوتر بگذارند، در حقیقت به مبلغ و مروج بورژوازی مبدل می‌گردند، اما انسان باید استاد ابتدال باشد که بخواهد این مسأله را به عنوان الگو برای عمل مورد استفاده قرار دهد و به این طریق پرولتاریا و تمامی اقشار و طبقات زحمت‌کش را بفریبد و زیر نام "انقلاب" و "انقلاب کمونیستی" تحت رهبری بورژوازی در آورد.

وقتی خواننده دقیقاً مدارک "جنبش کمونیستی نوبین افغانستان" را مطالعه نمایند، آن‌گاه به کنه مطلب ارائه شده توسط شان پی خواهد برد که آن‌ها نه تنها خواهان واژگون نمودن بورژوازی نیستند، بل که می‌خواهند این موقعیت را تثبیت نمایند.

ما باید که نه تنها برای به لرزه در آوردن بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و فنودالیسم، بل که برای واژگون نمودن آن و لغو کلیه امتیازات امپریالیسم در افغانستان مبارزه نماییم. هیچ راه دیگری برای نابودی سه کوه جز جنگ مقاومت ملی مردمی انقلابی تحت رهبری پرولتاریا وجود ندارد. این مبارزه انرژی انقلابی بسیار عظیمی در توده‌های زحمت‌کش ایجاد خواهد نمود، این مبارزه در حقیقت چیزی جز استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا نه خواهد بود. هر چه ما بیش‌تر در این راه مبارزه کنیم و هر چه جدی‌تر روی آن پا فشاری نماییم، عمر ارتجاع کمتر بوده و وظیفه رزمندگان پرولتاریا آسان‌تر خواهد بود.

تاریخ افغانستان گواه آن بوده که هر چه کم‌تر روی خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پافشاری گردید عمر ارتجاع طولانی‌تر گردیده است.

زمانی سازمان‌های به اصطلاح چپ با کنار گذاشتن اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی زیر چتر ارتجاع خزیده و تن به تسلیمی طبقاتی و ملی دادند، این حرکت و عمل‌کردشان نه تنها به سرکوب شدید نیروهای انقلابی منجر گردید و یأس و ناامیدی را میان شان دامن زد، بل که برای به قدرت رسیدن احزاب ارتجاعی کمک شایانی نمود و عمر ارتجاع و حامیان امپریالیستی شان را در افغانستان چند برابر ساخت. امروز باز رویزیونیست‌های "سنترهای نوبین" زیر نام "انقلاب کمونیستی" نه چیز کمتر از آن تلاش دارند تا پرولتاریا و بقیه زحمت‌کشان را بفریبند و آن‌ها را زیر رهبری بورژوازی جمع نمایند، و به این طریق یک دوران طولانی دیگر عمر طبقه حاکمه و حامیان امپریالیستی شان را طولانی‌تر سازند. آن‌ها برای این که به این کار موفق شوند به کلی گویی می‌پردازند و از درد و رنج توده‌ها در افغانستان صحبت می‌کنند، اما از انقلاب دموکراتیک نوبین، جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا، علیه این سیستم کهنه و پوسیده چیزی نمی‌گویند. چنین بحث‌هایی در حقیقت به این معنا است که دیکتاتوری چیز بی معنا است و نباید به دیکتاتوری و حتی دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری انحصاری و دیکتاتوری دموکراتیک خلق در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی فکر کرد و باید از همین حالا به فکر "رهایی بشریت" بود و شعار "انقلاب کمونیستی" را

۱ -- مبارزه دموکراتیک نوبین (مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور - بوروکرات، فئودالیسم و حامیان امپریالیستی شان به منظور به دست آوردن آزادی مردمان کشور و استقلال حقیقی کشور و بر پا نمودن یک جامعه کاملاً دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش برای ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق در افغانستان)

۲ -- مبارزه سوسیالیستی (مبارزه بر ضد سرمایه داری، یعنی مبارزه که همش مصروف انهدام سرمایه داری به طور کل و انهدام پایه های طبقاتی، ایجاد جامعه سوسیالیستی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا)

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان ایجادش تا کنون با صراحت به این منظور فعالیت خود را شروع نموده و همواره صورت دوگانه و مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا را خاطر نشان نموده و همواره روی ارتباطات لاینفک میان وظایف دموکراسی نوبین و سوسیالیسم تاکید نموده است.

ما حالا به "سوسیالیست‌ها" و "کمونیست‌ها" در افغانستان برخورد می‌کنیم که هیچ گونه ارتباط میان این دو وظیفه قایل نیستند. و می‌خواهند با یک ضربه کار طبقات و مبارزه طبقاتی را ختم نمایند و مستقیماً به "کمونیسم" برسند!!

ارائه چنین نظرات و بحث‌ها در حقیقت کمونیسم نبوده، بل که کمونیسم تخیلی است که در خدمت بورژوازی قرار دارد. منشا و اساس همین ایده‌های غلط است که سبب سر خوردگی شده که نه تنها باید ایشان از "کمونیسم" خود دست کشند، بل که گام‌های به عقب بگذارند و به بورژوازی تسلیم شوند و به عنوان ایدئولوگ‌های بورژوازی به موعظه رهبری بورژوازی در انقلاب دموکراتیک به پردازند. به بحث‌های دیگر "هفته نامه تغییر" توجه نمائید:

« چنان چه در بیانیه اعلام موجودیت جکنا نوشتیم راه حل بحران افغانستان تنها و تنها با انقلاب کمونیستی است و نه چیز کمتر از آن خصلت این جنگ انقلابی از هدفش که سرنگونی دولت و روابط طبقاتی موجود و بنای جامعه سوسیالیستی نوبین در افغانستان است سر چشمه می‌گیرد. » (هفته نامه حرکت برای تغییر - شماره دوم - صفحه دوازدهم - جنبش کمونیستی نوبین افغانستان (جکنا) - تاکیدات از من است)

در بالا تذکر دادیم که هدف نویسندگان "هفته نامه تغییر" و به همین ترتیب شخص آواکیان از جنگ چیست؟ به بحث بیش‌تری نیاز نیست. در این جا مختصراً روی دو موضوع یعنی "انقلاب کمونیستی" و "سوسیالیسم نوبین" و کمونیسم نوبین "مکتب خواهیم نمود. هر گاه خواننده به تمامی مقالات نویسندگان "هفته نامه تغییر" دقیقاً توجه نماید متوجه می‌گردد که آن‌ها در نوشته‌های شان "کمتر از انقلاب کمونیستی" چیز دیگری نمی‌خواهند.

طوری که قبلاً بیان گردید که در پیش روی ما دو مولفه انقلاب (در کشورهای سرمایه داری انقلاب سوسیالیستی و در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی انقلاب دموکراتیک نوبین) وجود دارد. راه سومی وجود ندارد. اما آواکیان و دنباله روانان شان از "انقلاب کمونیستی" در سطح جهان بحث می‌نمایند.

خوب توجه کنید "جنبش کمونیستی نوبین افغانستان (جکنا)" از یک طرف راه حل بحران افغانستان و حل "تضادها" در افغانستان را در انقلاب بورژوا - دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی ملی مطرح می‌سازد و از طرف دیگر می‌گوید که «راه حل بحران افغانستان تنها و تنها با انقلاب کمونیستی است و نه چیز کمتر از آن»!!

ما بر خلاف رویزیونیست‌های آواکیان‌یست، می‌گوئیم که در شرایط کنونی افغانستان بیرون رفت از بحران کنونی فقط و فقط با انقلاب دموکراتیک

سر لوحه مبارزاتی خود قرار داد. بنا به قول لنین " این شوالیه‌های چوب ذرعی مدعی " نام به اصطلاح کمونیسم نیز هستند.

دیگر احتیاج به گفتن نیست که اگر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حتی لحظه‌ای می‌خواست تمایز طبقاتی پرولتاریا را در برابر بورژوازی و خرده بورژوازی فراموش کند، اگر می‌خواست یک اتحاد نا بهنگام و غیر سودمند را با احزاب و سازمان‌های روشنفکری خرده بورژوازی غیر قابل اعتماد بر قرار سازد، اگر حزب می‌خواست، حتی برای یک لحظه، بصیرت خود را در مورد هدف‌های مستقل شان و احتیاج به اهمیت فوق العاده نائل شدن به توسعه آگاهی طبقاتی پرولتاریا و توده‌های زحمت کش افغانستان و سازمان‌دهی مستقل شان را از دست بدهد، آن‌گاه به نیروی تبدیل می‌شد که از لحاظ کمی بی نهایت وسیع و از لحاظ کیفی به حزب اصلاح اجتماعی تبدیل می‌گردید. ما این وظیفه را به " جنبش کمونیستی نوین افغانستان " یعنی دنباله روانان رویزیونیسم " سنتزهای نوین " مبارک باد می‌گوئیم.

حزب ما با صراحت اعلام می‌دارد که این فکر انقلاب دموکراتیک نوین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق نیست که ما را می‌ترساند، بل که این روح تسلیم طلبی و دنباله روی از بورژوازی زیر نام " انقلاب کمونیستی نه چیز کمتر " و سستی عناصر تسلیم طلب و تسلیم شده، رویزیونیست‌های دنباله رو آواکیان است که یک چنین اثر تخریب روحیه را بین نسل جوان، نیروهای ملی - دموکرات و طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش کشور می‌گذارد. این نیروها در مجموع تلاش می‌نمایند تا تمامی توده‌ها ستم کش را به دنبال بورژوازی بکشاند.

ما علناً اظهار می‌داریم که در شرایط کنونی شعار " انقلاب کمونیستی " و حتی " شعار انقلاب سوسیالیستی " در افغانستان نه تنها نادرست و از ریشه غلط است، بل که احمقانه و به خاطر اغفال نیروهای انقلابی و نسل جوان کشور طراحی شده است.

ما با صراحت از انقلاب دموکراتیک نوین صحبت نموده و از آن طرف داری می‌کنیم. طوری که قبلاً هم بیان گردید که این انقلاب شرایط را برای مبارزه با بورژوازی و سرنگونی طبقات را آسان تر ساخته و انقلاب را به جلو سوق می‌دهد و منجر به انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا می‌گردد.

صحبت از دموکراسی نوین به این معنا است که دولت دموکراتیک نوین نه از قانون طبقه حاکمه، بل که از انقلاب تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا سرچشمه می‌گیرد. این دولت جانبدار است، یعنی از طبقاتی که در انقلاب شرکت نموده حمایت به عمل می‌آورد و از حمایت شان بر خوردار است. این دولت نمی‌تواند جز دیکتاتوری دموکراتیک خلق چیز دیگری باشد.

شعار " زنده باد انقلاب کمونیستی " در شرایطی که کشور مستعمره - نیمه فیودالی است و حتی اگر کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی باشد و یا حتی کشور بورژوازی انحصاری باشد، یک گزافه گوئی بیش نیست. بیان چنین شعارهای فقط لب‌ها را آلوده می‌کند. آن‌ها با این شعار می‌خواهند که بدون در نظر گرفتن اوضاع و شرایط جاری و حل تضادها به سلسله مراتب به یک‌بارگی محو طبقات را اعلان نمایند، و تمام بشریت را از قید ستم طبقاتی برهانند! چنین شعارهایی تازگی ندارد، بودند کسانی که در زمان مارکس و حتی قبل از مارکس خواهان آزادی بشریت از قید ستم بودند، بدون این که لحظه‌ای به رهایی طبقه کارگر بیندیشند.

« ... در قرن شانزدهم و هفدهم توصیف تخیلی شرایط اجتماعی ایده آل و در قرن هجدهم حتی مستقیماً تئوری‌های کمونیستی (مورلی و مابلی). خواست برابری دیگر محدود به حقوق سیاسی نبود، بل که می‌بایستی وضع اجتماعی افراد را نیز در بر گیرد و لازم بود که نه تنها امتیازات

طبقاتی، بل که خود تفاوت‌های طبقاتی از بین روند. اولین شکل تظاهر آموزش جدید کمونیستی پرهیزگاران، نفی کننده همه لذات زندگی و دارای ریشه‌های اسپارتی بود.

سپس سه اتویست بزرگ پیدا شدند: سنت سیمون که مواضع بورژوازی هنوز در کنار افکار پرولتری در حد معین در او نفوذ داشت، فوریه و بالاخره اوئن که در کشوری با تکامل یافته‌ترین تولید سرمایه داری و تحت تأثیر تضادهای ناشی از این تکامل، پیش‌نهادات خود را برای از بین بردن اختلافات طبقاتی، در رابطه مستقیم با ماتریالیسم فرانسه به طور سیستماتیک تکامل می‌داد.

یک وجه اشتراک بین هر سه وجود داشت و آن این‌ها خود را منافع پرولتاریائی که در پروسه تاریخی شکل گرفته بود، نمی‌دانستند. آن‌ها نیز مانند روشنفکران نمی‌خواستند در ابتدا طبقه معینی را آزاد کنند، بل که هدف آن‌ها در آن واحد آزادی تمام بشریت بود. آن‌ها مانند روشنفکران می‌خواستند حکومت عقل و عدالت جاوید را مستقر سازند. ولی حکومت آن‌ها با حکومتی که مورد نظر روشنفکران بود از زمین تا آسمان تفاوت داشت. به نظر آن‌ها حتی دنیای بورژوازی استوار بر احکام این روشنفکران غیر منطقی و غیر عادلانه است و به همین دلیل مانند فئودالیسم و دیگر سیستم‌های اجتماعی گذشته باید به زباله دان ریخته شود و علت این که هنوز عقل و عدالت واقعی بر جهان حاکم نشده تنها به این دلیل است که انسان آن‌ها را به درستی نشناخته بود. در واقع این کمبود به علت فقدان نابغه بی نظیر که اکنون ظهور کرده و حقیقت را شناخته است. این که امروز چنین نابغه‌ای ظهور کرده و این که حقیقت درست در این لحظه شناخته شده است، حادثه اجتناب ناپذیر نیست که ضرورتاً در رابطه با تکامل تاریخی ایجاد شده باشد، بل که صرفاً یک تصادف میمون بوده است. گویا این که این تولد می‌توانست به همین خوبی پانصد سال قبل اتفاق بیفتد و در این صورت بشریت را از پانصد سال گمراهی، مبارزه و رنج نجات می‌داد. (ف. انگلس - تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم - صفحه ۱۷ - ۱۸ - تاکید از من است)

حالا اتویست بزرگ دیگری (آواکیان) پیدا شده که نمی‌خواهد طبقه معینی را آزاد نماید، بل که در آن واحد خواهان آزادی بشریت از قید هر گونه ظلم و تعدی است.

اگر اتویست‌ها و پیش‌گامان انقلاب در قرن ۱۸ بر روی حکومت عقل و عدالت متکی بودند، به این خاطر که از ستم و تعدی فئودالیسم به ستوه آمده بودند. آن‌ها درحقیقت نماینده طبقه متوسطی در جامعه بودند که در حال تبدیل به طبقه بورژوازی بود. آن‌ها فکر می‌کردند که با ایجاد جامعه بورژوازی به ستم و تعدی پایان داده می‌شود. اما انقلاب بورژوازی فرانسه تثبیت نمود که ستم و تعدی فئودالیسم که به طور آفتابی مشخص بود از میان نرفته، بل که با ایجاد دولت بورژوازی این شکاف میان طبقه استثمارگر و استثمار شده شدیدتر گردید و ستم و تعدی بورژوازی جای ستم و تعدی فئودالی را گرفته است. اما آواکیان زمانی از دنبال اتویست‌ها گام بر می‌دارد که دیگر انحصارها جای رقابت آزاد را گرفته و وحشی‌گری و غارت‌گری سرمایه انحصاری قوس صعودی خود را می‌پیماید. در چنین اوضاع و شرایطی است که رویزیونیسم " سنتزهای نوین " به فکر آزاد ساختن کل بشریت از طریق انقلاب " کمونیستی " افتاده است!

تا زمانی که پرولتاریا از قید ستم طبقاتی رهایی نیافته و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر نساخته است، امکان رهایی بشریت از قید ستم طبقاتی امکان پذیر نیست. البته ناگفته نباید گذاشت که دیکتاتوری پرولتاریا یک مرحله سریع و زود گذر برای محو طبقات نیست، بل که یک دوره طولی‌المدت در مبارزه علیه بورژوازی است. تا این که به طور کل ستم و تعدی بورژوازی از جهان برنیفتد دیکتاتوری پرولتاریا ادامه

خواهد داشت. وقتی صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا می‌کنیم، به این معنا است که اقلیتی از بورژوازی هنوز زیر ستم اند و بشر از قید ستم‌رهای نیافته است.

در نتیجه از نظر حزب ما در شرایط کنونی کشور وظیفه اساسی پرولتاریا به دست آوردن آزادی سیاسی و به کامل‌ترین نحو نابود ساختن بورژوازی بوروکراتیک - مالکین ارضی بزرگ و لغو امتیازات امپریالیزم می‌باشد. زیرا نابودی جامعه کهن در افغانستان فقط و فقط از طریق انقلاب قهری دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق امکان‌پذیر است. همین راه است که راه را برای سوسیالیزم باز نموده و در جهت دیکتاتوری پرولتاریا حرکت می‌نماید.

حال به بینیم که هدف دنباله‌روانان افغانستانی آواکیان از "سوسیالیزم نوین" و "کمونیسم نوین" چیست؟ در حقیقت بیان این مطلب پشت نمودن به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم بوده و می‌باشد. زمانی که صحبت از "سوسیالیزم نوین" و "کمونیسم نوین" به میان می‌آید به این معنا است که سوسیالیزم و کمونیسمی که مارکس بنیان‌گذاری نموده و لنین و مائوتسه دون در عمل پیاده نموده اند دیگر کهنه شده و به درد بشریت نمی‌خورد. این مطلب را می‌توان از متن اساس نامه جدید و مانیفست "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" و نوشته‌های آواکیان زیر عنوان "کمونیسم نوین - آینده بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش" و هم چنین نوشته دنباله‌روانان ایرانی آواکیان تحت عنوان "کمونیسم بر سر دوراهی - پژمردگی یا شگوفایی ... " و دنباله‌روانان افغانستانی آواکیان به خوبی درک نمود.

وقتی ما از دولت نوین صحبت می‌کنیم به این معنا است که دولت حاکم ارتجاعی، کهنه و پوسیده است و به درد توده‌ها نمی‌خورد، باید آن‌را کنار گذاشت و سرنگون ساخت. به همین ترتیب وقتی از انقلاب دموکراتیک نوین بحث می‌کنیم باز هم به این معنا است که انقلاب بورژوا - دموکراتیک گذشته غیر قابل قبول و کهنه شده است، و توان پیش برد رهبری در انقلاب را ندارد، باید آن‌را کنار گذاشت و به انقلاب دموکراتیک نوین چنگ انداخت.

شاید برای خواننده این سوال خلق شود که "جنبش کمونیستی نوین (جکنا) در نوشته‌های شان از محو چهار کلیت مارکس صحبت نموده و از مائوتسه دون هم نقل و قول آورده است، پس چگونه ضد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم اند؟ وقتی شما به اساس نامه و مانیفست جدید RCP مراجعه نمائید به خوبی مشاهده خواهید کرد که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم از این اسناد حذف شده است. اما در این اسناد کم و بیش و البته نه به اندازه کافی از مارکس، لنین و مائو به مثابه اشخاص و خدمات شان یاد شده است، فقط ایزم‌های شان حذف گردیده است. در حقیقت آواکیان و دنباله‌روانان ایرانی و افغانستانی شان پست مارکس، لنین و مائو نیستند، آن‌ها را مانند دیگر فلاسفه به مثابه اشخاص قبول دارند، اما ایزم شان را قبول ندارند. یا به عبارت دیگر پسا مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم اند.

وقتی آواکیان با طرح "سنتزهای نوین" خود مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را به دور انداخت و با صراحت اعلان نمود که "مرحله اول انقلاب از کمون پاریس شروع شده و به انقلاب فرهنگی خاتمه یافته" و "سلاح دست داشته ما زنگ خورده است و به درد انقلاب نمی‌خورد، نباید پشت آن سنگر گرفت". تز "کمونیسم نوین" و "سوسیالیزم نوین" پا به عرصه وجود گذاشت.

آواکیان و دنباله‌روانانش به خوبی درک نموده اند که شعارهای "سلاح دست داشته ما زنگ خورده است و به درد انقلاب نمی‌خورد و نباید پشت آن سنگر گرفت." دیگر جایی در میان نسل جوان باز نکرده، با یک "زیر دستی" شعار "کمونیسم نوین" و "سوسیالیزم نوین" را مطرح نمودند. این شعارها در حقیقت همان مطالب فوق‌الذکر را به شکل پنهانی آن

بیان می‌دارد. وقتی گفته می‌شود "کمونیسم نوین"، "سوسیالیزم نوین" به این معنا است که سوسیالیزم و کمونیسم طرح شده توسط مارکس و انگلس که توسط لنین و مائوتسه دون جامعه عمل پوشیده دیگر "زنگ خورده و به درد انقلاب" نمی‌خورد، پس باید از آن دوری جست و "کمونیسم نوین" را با "سنتزهای نوین" در دستور روز قرار داد. در حقیقت آواکیان مانند برنشتین می‌خواهد که احزاب مائوئیستی را از حالت یک حزب انقلابی اجتماعی بیرون نموده و به یک حزب دموکرات و اصلاح طلب تبدیل نماید. برنشتین هم بعد از درگذشت ف. انگلس به صراحت به مارکسیزم بر چسب کهنه و دگماتیک زد و از "جریان نوین" صحبت نمود. آواکیان امروز با مهارت و "زیر دستی" تمام کار برنشتین را سر لوحه کار خود قرار داده است.

«چگونگی جریان "نوین" را که به مارکسیزم "کهنه و دگماتیک" با نظر تنقید می‌نگرد، برنشتین با صراحت کافی بیان نموده و میلران هم آن را نشان داده است.»

سوسیال دموکراسی باید از حالت یک حزب انقلاب اجتماعی خارج شده به یک حزب دموکرات اصلاحات اجتماعی بدل گردد. برنشتین این خواست سیاسی را با آتش‌بار کاملی از دلایل و نظریات "نوین" که دارای توافقی به قدر کافی موزون می‌باشند، احاطه نموده است. امکان استدلال علمی سوسیالیزم و اثبات لزوم و ناگزیری آن از نقطه نظر درک مادی تاریخ انکار شده است؛ واقعیت فقر و فاقه روز افزون و پرولتاریا شدن و تشدید تضادهای سرمایه داری انکار شده است؛ حتی خود "هدف نهایی" نیز بی پایه و اساس قلم‌داد شده و ایده دیکتاتوری پرولتاریا بدون چون و چرا رد شده است:

تباین اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیزم انکار شده است؛ تئوری مبارزه طبقاتی نیز که گویا یک جامعه‌ی کاملاً دموکراتیکی، که بر طبق اراده اکثریت اداره می‌شود، تطبیق ناپذیر است - رد شده است و قس علی‌هذا.

بدین طریق مطالبه‌ی برگشت قطعی از سوسیال دموکراسی انقلابی و روی آوردن به سوسیال رفرمیسم بورژوازی با برگشتی به همین اندازه‌ی قطعی به تنقید بورژوامابانه از همه ایده‌های اساسی مارکسیزم - توام شده است. و چون تنقید اخیر مدت‌ها بود علیه مارکسیزم چه از تربیون سیاسی، چه از کرسی دانشگاه‌ها و چه در رساله‌های متعدد و یک رشته مباحث علمی انجام می‌گرفت و چون تمام نسل جوان طبقات تحصیل کرده طی ده‌ها سال مرتباً با این تنقید پرورش یافته است. لذا جای شگفتی نیست که این جریان "انتقادی نو" در سوسیال دموکراسی دفعتاً به شکل کاملاً حاضر و آماده‌ی، همان گونه که مینرواز مغز ژوپیتر به وجود آمد، ظاهر گردید. این جریان از حیث مضمون خود احتیاجی به ترکیب و تکامل نداشت زیرا مستقیماً از نوشته‌های بورژوازی به سوسیالیستی انتقال داده شده بود. «لنین - چه باید کرد - الف آزادی انتقاد یعنی چه - تاکیدات همه جا از لنین است»

این بحث لنین دقیقاً آواکیان و دنباله‌روانان ایرانی و افغانستانی او را نشانه گرفته است. زیرا "طرح انتقادی" آواکیان از کمونیسم و سوسیالیزم در حقیقت دست کشیدن از اصول اساسی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و روی آوردن به لیبرالیسم بورژوازی است. وقتی به اساس نامه و مانیفست جدید "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" مراجعه نمائید به درستی در می‌یابید که "انتقاد" از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به معنای گسست و تکامل نیست، بل که به معنای حذف کامل مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیز روی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم انتقاداتی داشت، اما این انتقاد به منظور گسست از جنبه‌های منفی و تکامل جنبه‌های مثبت آن می‌باشد. حزب ما از کنگره هفتم الی دهم حزب کمونیست چین را همراه با اساس نامه این حزب را به

و پرچم و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی در سال ۱۹۸۰ - در حالی که چهار سال از کودتای رویزیونیستی در چین می گذشت و چین تبدیل به یک دولت سرمایه داری شده بود می پردازند. (هفته نامه تغییر - شماره ویژه - صفحه سوم - تاکید از من است)

به بحث دیگر شان توجه کنید :

« حمله اتحاد شوروی به افغانستان باعث شد تا عربستان به نیابت از غرب به مهم ترین منبع مالی و اقتصادی احزاب و گروه های اهل سنت تبدیل گردد. » (هفته نامه تغییر - شماره سوم - صفحه نهم - تاکید از من است)

در این قسمت پیرامون شعله جاوید و رهبران این جریان هیچ بحثی نمیکنیم، در قسمت های بعدی روی این مسایل مفصلاً صحبت خواهیم نمود. فعلاً روی « اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی » و « حمله اتحاد شوروی به افغانستان » مکت خواهیم نمود:

جمله بی معنی تر، توخالی تر و گمراه کننده تر از این نمی تواند وجود داشته باشد. این جملات آن قدر خائنه و بورژوازی است که حتی تسلیم طلبان نمی توانند آن را قبول نمایند. این فقط یک حرف مفت و سایه انداختن روی حقیقت است. " جنبش حرکت برای تغییر " با بیان این مطالب می خواهد که با پنهان نمودن و وارونه جلوه دادن حقایق مستقیماً به بورژوازی خدمت میکند. بنا به وظیفه ای که داریم تلاش خواهیم نمود که آن چه در پس این سخنان نهفته است بر ملا سازیم. چنین بحث هایی فقط از دهان بورژوازی و ایدئولوگ های شان بیرون می شود. بورژوازی همیشه تلاش نموده تا تمامی جنایات رویزیونیست ها را بنام کمونیزم و سوسیالیزم ختم نماید. در جنگ سرد علیه سوسیال امپریالیزم همیشه تجاوز و غارتگری سوسیال امپریالیزم را به زیر نام "تجاوزات ارتش سرخ " و یا " حمله اتحاد جماهیر شوروی " محکوم نموده است.

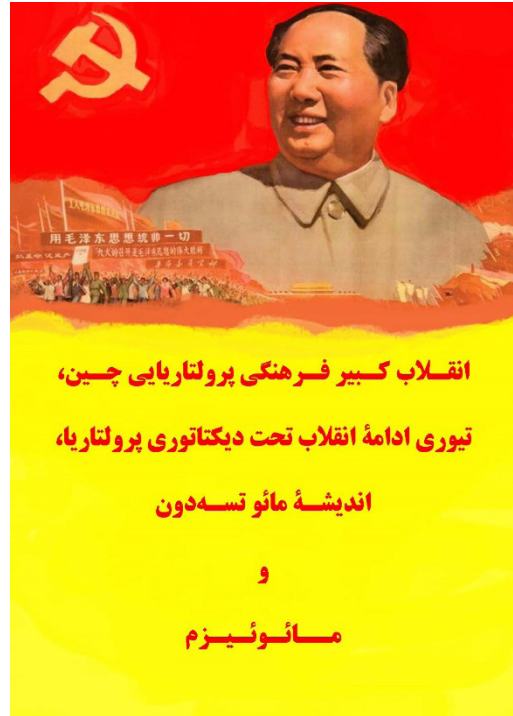
از زمانی که باند رویزیونیست قدرت سیاسی را در شوروی سوسیالیستی بدست گرفت، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه تزه های رویزیونیستی شان به مبارزه برخاست و کشور تحت فرمان رویزیونیست ها را یک کشور سوسیال امپریالیستی خواند، تا زمانی که در سال های ۱۹۸۹ نقابش را برداشت و علناً از تز سرمایه داری به دفاع برخاست تمامی انقلابیون نه تنها که از آن بنام سوسیال امپریالیست یاد می کردند، بل که هیچ گاه تجاوزات این کشور را هیچ گاه به نام اشغال فلان کشور توسط " ارتش سرخ شوروی " و یا " حملات اتحاد شوروی " یاد نکردند. حتی تسلیم طلبان و رویزیونیست های سه جهانی شوروی بعد از استالین را بنام سوسیال امپریالیست می شناختند و می شناسند، اما ما امروز به " کمونیست ها " و " سوسیالیست ها " هابی بر می خوریم که زیر نام " کمونیزم " و " سوسیالیزم " برای بدنام نمودن کمونیزم و سوسیالیزم به بورژوازی خدمت می کنند.

خواننده هر گاه به بحث " هفته نامه تغییر " توجه نماید، مشاهده می کند که قبل از صحبت " اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ " کشور " شوروی " را بنام سوسیال امپریالیزم یاد نموده است. هدف از خواندن سوسیالیزم امپریالیزم و " اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ " و یا " حملات اتحاد شوروی " چیست؟

این بحث هیچ مطلبی را بیان نمی کند، جز این که زیر این سوسیال امپریالیزم می خواهد این مطلب را بیان کند که " ارتش سرخ " همان ارتش لنینی است. و سوسیال امپریالیست ها ادامه دهنده راه لنین و استالین هستند!!

طور همه جانبه مورد بررسی و انتقاد قرار داده است. کاری که حتی آوکیان و دنباله روانانش نتوانسته اند انجام دهند. برای معلومات بیشتر می توانید به لینک ذیل بخش انتشارات حزب جزوه « انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اندیشه مائوتسه دون و مائونیزم (قوس ۱۳۹۶ خورشیدی) » مراجعه نمایید.

https://:cmpa.io/wp-content/uploads/0/02/2021/U_salgar_c.pdf



در " سنتزهای نوین " به خوبی آشکار است که جای مبارزه طبقاتی را مبارزه برای رهایی بشریت گرفته است، بدین طریق دیکتاتوری پرولتاریا رد گردیده و " هدف نهایی " نیز بی پایه و اساس قلمداد شده است.

هر گاه کسی عمداً چشمان خود را فرو نیندد دقیقاً می بیند که این " کمونیزم نوین " و " سوسیالیزم نوین " شکل جدیدی است از اپورتونیزم.

امروز بحث " کمونیزم نوین " هیچ چیز را به جنبش ارائه نمی کند، مگر خواست لیبرالی بورژوازی امپریالیستی. انقلابیون به خوبی آگاهند که امروز تمام منحرفین و مرتدین مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم بشمول آوکیان زیر لافه " کمونیزم نوین " ایده های بورژوا لیبرالی را تبلیغ می نمایند.

دنباله روانان افغانستانی آوکیان نیز با " زبر دستی " خاصی می خواهند بیان نمایند که کمونیزم و سوسیالیزم که توسط مارکس بنیان گذاری شده دیگر به درد انقلاب نمی خورد، از استدلال شان مشخص است که آن ها تفاوت میان سوسیالیزم دوران لنین و استالین را با دوران رویزیونیست های یا درک نکرده اند و یا این که آگاهانه می خواهند به نسل جوان دیکته نمایند که دوران سوسیال امپریالیستی " شوروی " با دوران لنین و استالین تفاوتی ندارد. به این صحبت شان توجه نمایید:

« ... ولی هیچ یک از رهبران شعله جاوید به جمع بندی این موضوع که چرا بین حاکمیت دو حزب با حمایت سوسیال امپریالیزم شوروی و مجاهدین با حمایت امپریالیزم امریکا و چین سرمایه داری، دومی را بر اولی ترجیح داده اند، نپرداختند؟ تنها با اشاره به جنایات دو حزب خلق

شکل فلسفی آن بیان میکند. و دو مولفه انقلاب را در مقابل ما قرار میدهد.

فلسفه م ل م انقلابی، خلاق، انتقادی، جهان شمول، پیگیر، جامع و جانبدار است. بناءً آن را باید به عنوان استخوان بندی و سنگ بنا و به مثابه یک علم و تئوری انقلابی آموخت. « مارکسیزم پرتوان است، زیرا حقیقت است » لنین

طوری که بر همه گان واضح و روشن است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان ایجادش تا کنون با انواع و اشکال ایدئولوژی های انحرافی (اپورتونیزم، رویونیوزم، انحلال طلبی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی) مبارزه نموده وظیفه خود می داند که بعد از این هم با این گونه افکار و عقاید به طور جدی و خستگی ناپذیر مبارزات خود را پیش برد. زیرا مبارزه با رویونیوزم و اپورتونیزم جز لاینفک مبارزه با امپریالیزم است.

ادامه دارد ...

[بخش های دیگر در شماره بعدی شعله جاوید به نشر میرسد]

این نویسندگان جرات و شهامت آن را ندارند که صریحاً علیه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به ایستند، (همان طوری که هیچ رویونیوستی این کار را نکرده است) بل که مانند بقیه رویونیوستها بحث های شان را به صورت گنگ و مبهم ارائه می کنند تا از این طریق زمینه را برای بیان صریح و آشکار بحث خود آماده سازند.

فلسفه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی از خلوت گاه روشن فکر بر نخاسته که در این خلوت گاه به خدمت بحث های اکادمیک در آید، بلکه بر شالوده مبارزات طبقاتی پدید آمده و متقابلاً به مثابه اسلحه تئوریک برای عمل انقلابی به کار گرفته میشود؟، این خصلت عملی فلسفه م ل م است.

خصلت علمی فلسفه م ل م آن است که این جهان بینی، یک سیستم فکری از پیش ساخته و به اصطلاح فوق علوم نیست که بخواهد همه چیز را در خود بگنجانند، بلکه بر عکس تئوری های آن مبتنی بر واقعیت عینی گسترش یابنده میباشد.

این فلسفه در خدمت طبقه کارگر قرار دارد و بینش طبقه کارگر را در

संसारका मजदुर तथा उत्पीडित जनता एक हो

माक्सवाद-लेनिनवाद-माओवाद - जिन्दावाद !



क्रान्तिकारी मार्क्सवादी प्रजातंत्र पार्टी नेपाल



Revolutionary Communist Party of Nepal
Revolutionary Communist Party of Nepal
Unity Congress Organising Committee

पत्र संख्या / Serial No.

चलानी नं. / Regd. No.

حزب کمونیست انقلابی نیپال
کمیته برگزاری کنگره وحدت

بیانیه مطبوعاتی کنگره تاریخی اتحاد ملی

بعد، در اول ماه مه ۲۰۲۴، حزب کمونیست انقلابی نیپال بار دیگر با حزب کمونیست نیپال (مشعل) متحد شد و به شکلی چشمگیر کنگره اتحاد ملی خود را از تاریخ ۲۸ نوامبر تا ۸ دسامبر ۲۰۲۴ در کاتماندو برگزار کرد. این کنفرانس مطبوعاتی برای انتشار تصمیمات مهم اتخاذ شده در این کنگره برگزار شده است.

فرآیند این کنگره در سه مرحله انجام شده است:

مراسم افتتاحیه:

در تاریخ ۲۸ نوامبر، راهپیمایی هایی که با مشارکت توده های انقلابی، ناظران، نمایندگان کنگره اتحاد و رهبران حزب از سنتی باتیکا و تریپورشوور کاتماندو آغاز شده بود، به صحنه ای که در دارمپات، جاده نیورود برپا شده بود، رسید

خبرنگاران عزیز!

در شرایط کنونی سیاسی، در حالی که بهره کشی، سرکوب و سلطه طلبی امپریالیسم جهانی شده، نواستعماری و نولیبرالیسم در سطح بین المللی و همچنین سلطه بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک در داخل کشور گسترش یافته است، و در حالی که رویونیوسم راست گرا همچنان غالب است و بحران همه جانبه در حال افزایش است، این کنگره با موفقیت برگزار شد.

همگان آگاه اند که ما در اول ماه مه ۲۰۲۳، با اتحاد حزب کمونیست نیپال (مائوئیست انقلابی) و حزب کمونیست نیپال (بهمت)، حزب کمونیست انقلابی نیپال را تشکیل دادیم تا به سمت حل تضاد میان شرایط عینی مساعد و شرایط ذهنی نامساعد برای انقلاب در نیپال حرکت کنیم. دقیقاً یک سال

و به مراسم افتتاحیه تبدیل شد. این مراسم به ریاست هماهنگ کننده پیشین، رفیق آسیم، برگزار شد و سخنگوی پیشین، رفیق سودارشان، آن را مدیریت کرد.

پس از نشستن مهمانان دعوت شده از داخل و خارج کشور بر روی صحنه، برنامه با ادای احترام به شهدا و سرودن سرود بین المللی آغاز شد. رهبر ارشد، رفیق گوراو، سخنرانی خوش آمدگویی مراسم افتتاحیه را ایراد کرد و هماهنگ کننده پیشین، رفیق کیران، کنگره را با روشن کردن مشعل افتتاح کرد و سپس سخنرانی افتتاحیه خود را ارائه داد. نمایندگان احزاب دوست و برادر داخلی و خارجی بهترین آرزوهای خود را برای موفقیت باشکوه کنگره اتحاد ملی ابراز کردند.

جلسه غیرعلنی:

جلسه غیرعلنی از تاریخ ۲۹ نوامبر تا ۸ دسامبر در سالن یادبود دانشگاه تریبهوان، کیرتیپور، کاتماندو برگزار شد. پیشنهادی مبنی بر تشکیل یک هیئت پنج نفره شامل رفقا کمال، ساگر، پراوا، بیندشور و شوبا که توسط رفیق سودارشان ارائه شد، با استقبال نمایندگان و ناظران حاضر در کنگره تصویب شد. سپس، پیش نویس های زیر تحت ریاست این هیئت به تصویب رسید:

۱. تصویب گزارش سیاسی و پیشنهادات تکمیلی:

پیش نویس گزارش سیاسی و ۱۶ پیشنهاد تکمیلی ارائه شده توسط رفیق کیران به بیست گروه برای بحث تقسیم شد و در نهایت، این گزارش سیاسی و پیشنهادات تکمیلی به طور unanimous تصویب شدند. کنگره خط سیاسی حزب را برای دستیابی به سوسیالیسم علمی از طریق انقلاب نوین دموکراتیک به عنوان راه حل برای جامعه کنونی نپال که در شرایط نواستعماری و ویژگی های نیمه فئودالی و نیمه استعماری قرار دارد، تعیین کرد. مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به عنوان اصول راهنمای حزب پذیرفته شد. همچنین، فدرالیسم با پذیرش نظری حق تعیین سرنوشت تصویب شد و تصمیم گرفته شد که در مورد تفکر مائو و فدرالیسم مباحثه آزادانه انجام گیرد.

۲. تقویت مبارزات مردمی:

کنگره تصمیم گرفت مبارزات مردمی را بر اساس مشکلات استقلال ملی، دموکراسی و معیشت مردم، به طور مستقل از طریق ابتکار حزب و همچنین با اتحاد تاکتیکی و جبهه متحد تقویت کند.

۳. سازمان دهی و ساختار حزبی:

کنگره تصمیم گرفت سیستم دبیرکل را اتخاذ کرده و کمیته مرکزی کامل شامل ۱۱۷ عضو، ۹۵ عضو جایگزین و همچنین یک شورای مرکزی تشکیل دهد.

۴. انتخاب اعضای کمیته مرکزی و دبیرکل

پس از ارائه پیشنهاد تشکیل کمیته مرکزی کامل و اعضای جایگزین، این پیشنهاد به اتفاق آراء به تصویب رسید. سپس، اولین نشست کمیته مرکزی که به ریاست مسن ترین عضو کمیته مرکزی، رفیق موهان بیدیا کیران، برگزار شد، رفیق کیران به اتفاق آراء به عنوان دبیرکل حزب انتخاب شد.

۵. تصویب پیشنهادات به موقع:

پیشنهادات ارائه شده توسط رفیق پریتام نیز تصویب شدند.

مراسم اختتامیه:

مراسم اختتامیه به ریاست رفیق گوراو و با اجرای رفیق آتال برگزار شد. دبیرکل جدید، رفیق کیران، در مقابل نمایندگان تعهد داد که سیاست ها، برنامه ها و خطوط مصوب کنگره اتحاد را با قاطعیت اجرا کند، وظایف حزبی مرتبط با سازمان دهی و مبارزه را نظام مند سازد و آمادگی های انقلاب را به طور مؤثر پیش برد. در این جلسه، تعدادی از رفقای احزاب برادر و چند نماینده کنگره بهترین آرزوها و تبریکات خود را به کمیته مرکزی جدید ابراز کردند. در نهایت، رئیس جلسه مراسم اختتامیه را در فضایی پر شور به پایان رساند.

کیرن

دبیر کل

تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۲۴



اقدامات را تشدید کنید و جنبش ستیزه‌جویانه و توده‌ای را

در حمایت از مبارزات فلسطینی‌ها به شکلی قدرتمندتری به پیش ببرید!

دولت‌های امپریالیستی که [این جنایات را] حمایت می‌کنند مسئول هستند، به‌ویژه ایالات متحده، بریتانیا، با سایر دولت‌های امپریالیستی اروپایی، آلمان، فرانسه، ایتالیا و غیره [که] به عنوان شریک جرم عمل می‌کنند.

امپریالیست‌های آمریکا بدون قید و شرط از دیده‌بان خود در خاورمیانه حمایت می‌کنند. آنها از حق «وتوی» خود در شورای امنیت سازمان ملل برای جلوگیری از هرگونه اقدامی برای ابتکار صلح استفاده می‌کنند، برای تقویت قدرت نظامی صهیونیست‌ها سلاح و پول می‌فرستند و اخیراً با اقدامی که بسیاری آن را تاریخی می‌دانند، کنگره آمریکا لایحه ای را برای تحریم دادگاه کیفری بین‌المللی به خاطر دستور بازداشت رهبران سیاسی صهیونیست تصویب کرده است.

ملت فلسطین و سازمان‌های مقاومت در برابر همه این‌ها در شرایط پیش آمده مقاومتی قهرمانانه [از خود] نشان می‌دهند و همچنان به ضربه زدن به تهاجم نسل‌کشی و لشکریان اشغالگرشان ادامه می‌دهند. ما حداکثر حمایت خود را از این مقاومت اعلام می‌کنیم.

نسل‌کشی علیه مردم فلسطین، جرقه همبستگی بین‌المللی را از اکتوبر بدین سو برانگیخت و هرگز متوقف نشده است. پرولتاریا و مردم جهان آرمان آزادی [مردم] فلسطین را به اهتزاز نگه داشته‌اند و تهاجم وحشیانه صهیونیست‌ها را محکوم کرده‌اند.

توده‌ها از مقاومت در برابر سرکوب دولت‌های مرتجع، تا پیشرفت فوق‌العاده جنبش دانشجویی در ماه‌های اخیر که دانشگاه‌ها و جاده‌ها را از آمریکا تا اروپا و سراسر جهان به آتش کشیده است جلسات و تظاهرات گسترده‌ای برگزار کردند و خواستار توقف تجاوز، تحریم شرکت‌های اسرائیلی و حامیان صهیونیستی و خواستار برهم زدن روابط و معاهدات با اسرائیل شده‌اند؛ و این سلسله، جنبش همبستگی با آرمان مردم ویتنام در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، را به یاد می‌آورد که جاده‌ها را از آمریکا تا اروپا و در سراسر جهان به آتش کشیدند.

از اثر فشارهای توده‌یی، برخی دولت‌ها روابط خود را با اسرائیل قطع کردند و برخی نهادهای بین‌المللی مجبور به اقدامات قانونی شده‌اند. دیوان بین‌المللی کیفری درخواست ارائه شده توسط آفریقای جنوبی با حمایت سایر دولت‌ها را مبنی بر توقف فوری عملیات نظامی علیه نوار غزه پذیرفته است. دیوان بین‌المللی کیفری دستور بازداشت وزیر «نتانیاها» و وزیر دفاع او، «گالانت»، را صادر کرده است. اما در عین حال، دستور بازداشت رهبران حماس را نیز داده است. این موضوع نشان‌دهنده ماهیت بورژوازی دیوان بین‌المللی کیفری است که خشونت سلطه‌گران و ستیزه‌جویی مظلومان را برابر می‌داند.

در مواجهه با این وضعیت، اکنون بیش از هر زمان دیگری تشدید اقدامات و وادار ساختن جنبش توده‌ای مبارز در حمایت از آرمان فلسطین به شکلی قدرتمندتر به پیش می‌رود. فشار مردمی باید به اعتصابات همبستگی و اقدامات شدیدتر علیه دولت‌هایی که از اسرائیل و سفارتخانه‌های اسرائیل در هر گوشه از جهان حمایت می‌کنند افزایش یابد. احزاب و سازمان‌های کمونیستی مارکسیست-لنینیست-

بیش از ۹ ماه از آغاز تهاجم جنایتکارانه دولت تروریستی اسرائیل علیه مردم فلسطین می‌گذرد. از آن زمان تا کنون، حداقل ۴۰,۰۰۰ فلسطینی، از جمله زنان و کودکان، به قتل رسیده‌اند و حدود ۹۰,۰۰۰ نفر مجروح شده‌اند.

صهیونیست‌ها در جریان بمباران‌ها، کشتارها و تهاجمات خود بیش از یک میلیون فلسطینی را مجبور به حرکت به سمت جنوب غزه کرده‌اند. بدون شک، نسل‌کشی‌های صهیونیست در حال انجام عملیاتی برای اشغال جنوب نوار غزه است. صهیونیست‌ها می‌خواهند مردم فلسطین را نابود کنند، قلمرو و منابع آنها را تصاحب کنند، تلاش می‌کنند فلسطینی‌ها را به صحرای «سینا» در مصر سوق دهند، طرحی قدیمی برای آوارگی اجباری که مسیر را برای اشغال کامل کل سرزمین فلسطین باز می‌گذارد.

رفح، در جنوب غزه، به پناهگاهی برای فلسطینیان تبدیل شد و نزدیک به یک و نیم میلیون نفر را در یک منطقه کوچک متمرکز کرد، جایی که آنها در زیر بمباران زندگی می‌کنند در حالی که نیروهای اسرائیلی از رسیدن کمک‌های بشردوستانه جلوگیری می‌نمایند.

این امر بحران انسانی را تشدید می‌کند زیرا مردم فلسطین در رفح از بیماری‌های عفونی ناشی از کمبود آب آشامیدنی، کمبود امکانات بهداشتی، ناامنی غذایی، نبود شفاخانه‌ها و سرپناه‌های مناسب رنج می‌برند که نتیجه تهاجم مستمر صهیونیست‌ها است. بسیاری از کودکان هستند، که نه تنها در زیر بمب‌ها بلکه به دلیل کمبود مراقبت‌های صحی و غذایی می‌میرند. بر اساس گزارش‌های یک آژانس صحی سازمان ملل، تقریباً ۸۰ درصد از کودکان فلسطینی زیر ۵ سال قادر به خوردن سه وقت غذای روزانه نیستند.

این امر با تلاش صهیونیست‌ها برای حمله اخلاقی به مردم فلسطین با اقدامات خشونت‌آمیز فراتر از قتل عام غیرنظامیان همراه است. تخریب بیش از پیش برنامه ریزی شده معابد، خانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، شفاخانه‌ها، همراه با محرومیت از آب و انرژی، به شدت به زندگی فلسطینی‌ها ضربه می‌زند، امیدها را نابود می‌کند و آن‌ها را در معرض مرگ تدریجی قرار می‌دهد.

محاصره بیمارستان‌ها و شفاخانه‌ها قوانین اساسی جنگ را نقض می‌کند و با تخریب زیرساخت‌های مراقبت از بیماران و مجروحان، کشتار پرسونل صحی و محاصره مناطق مجاور، اثرات مخرب شدیدی را به همراه دارد. مردم فلسطین باید از سربازان رژیم صهیونیستی رنج ببرند که غم و اندوه آن‌ها را مسخره می‌کنند و آن‌ها را تحقیر می‌کنند، بر ویرانه‌های خانه‌هایشان می‌رقصند و صحنه‌های نفرت‌انگیزی را برای تجلیل از اقدامات آن‌ها به نمایش می‌گذارند که به پخش فیلم‌های وحشتناک و زشت تلویزیونی می‌پردازند. ویدئوهای آنها در شبکه‌های اجتماعی مملو از سخنرانی‌های ضد فلسطینی است که با اظهارات نژادپرستانه حاکمان اسرائیل و آموزش خشونت‌آمیز کودکان همراه شده است و به آن‌ها آموزش می‌دهند که از آوان طفولیت از فلسطینی‌ها متنفر باشند.

نسل‌کشی علیه مردم فلسطین فقط کار صهیونیسم اسرائیل نیست؛ بلکه

در بحبوحه آن قتل عام و تبعید اجباری صورت می‌گیرد، غیرنظامیان و رهبران قبایل، فعالان اجتماعی و رهبران انقلابی به قتل می‌رسند. همانطور که روزنامه‌نگاران و مدافعان حقوق بشر که مخالفت می‌ورزند مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. عملیاتی که هدف آن خفه کردن مبارزات آزادی‌بخش توده‌های هند، جنگ خلق ضد امپریالیستی توده‌های مردمی است.

کارگران و مردمان جهان باید از جنگ آزادی‌بخش ملی و مقاومت مردمان فلسطین در چارچوب مبارزه برای رهایی قطعی ملت‌ها از استثمار و ستم کاپیتالیستی و ظلم و استثمار امپریالیستی، که تنها با پیروزی انقلاب‌ها در هر کشور و پیشرفت انقلاب جهانی پرولتری ممکن و میسر خواهد بود، حمایت نمایند تا بتوانند به ریشه‌کن ساختن هر شکل و شمابلی از ظلم و ستم و استثمار نقطه پایان بگذارند و آنرا از روی زمین ریشه‌کن نمایند.

مائوئیست باید نقش خط مقدم فزاینده‌ای در این جنبش، حول مطالبات توده‌ای مشترک ایفا کنند: مطالبه کنید که نیروهای اسرائیلی نوار غزه و کرانه باختری را ترک کنند؛ مطالبه کنید که نیروهای امپریالیستی منطقه را ترک کنند و اقدامات نظامی خود در حمایت از دولت اسرائیل و علیه نیروهای همبستگی با مردم فلسطین را در دریای سرخ، لبنان و غیره متوقف کنند؛ مطالبه کنید که روابط دیپلماتیک، تجاری و نظامی با اسرائیل قطع شود؛ مطالبه کنید که حاکمان صهیونیست به دلیل جنایات جنگی و نسل‌کشی محاکمه شوند.

در عین حال، در تظاهرات همبستگی با مردم فلسطین و محکومیت نسل‌کشی صهیونیست‌ها، ما می‌خواهیم که اقدامات انجام شده توسط دولت فاشیست هندوتوا مودی، حامی بزرگ دولت نتانیاهو، در هند نیز محکوم شود. با حمایت امپریالیزم ایالات متحده، علیه مردم بومی و قبیله‌ای در آن کشور یک کارزار نسل‌کشی به نام «عملیات کاگار» که

پرولتاریا و مردم جهان، بیایید علیه امپریالیزم متحد شویم!

زنده باد مبارزات آزادی‌بخش مردم فلسطین!

آزاد باد فلسطین!

هفتم اکتوبر ۲۰۲۴ میلادی

امضاء کنندگان:

۱. کمیته بین‌المللی حمایت از جنگ خلق در هند
۲. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
۳. حزب کمونیست استرالیا (مارکسیست-لنینیست)
۴. حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست لنینیست (TKP-ML)*
۵. اتحادیه کارگران کمونیست (م‌ل‌م) کلمبیا
۶. کمیته ساختمان حزب کمونیست مائوئیست گالیسیه
۷. حزب کمونیست مائوئیست - ایتالیا
۸. حزب پرولتری پوربو بنگلا (PBSP) / بنگلادش*
۹. گروه مائوئیستی راه سرخ ایران
۱۰. گروه مطالعات انقلابی (آمریکا)
۱۱. حزب کمونیست انقلابی اروگوئه
۱۲. اتحاد پرولتری کمونیست چین*
۱۳. حزب مارکسیست-لنینیست ایتالیا
۱۴. حزب مائوئیست روسیه
۱۵. گردهمایی پرولتری پرو
۱۶. کمیته کمونیستی - برزیل



سیزدهم میزان ۱۳۴۴ خورشیدی روز پایه‌گذاری
جنبش مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائوتسه دون در
افغانستان صفحه (۱۴)

قتل عام کارگران افغانستانی توسط مرزبانان ایرانی، یک
صفحه (۱۵) جنایت بشری است.

مروری بر « بیانیه مطبوعاتی هفتاد و نهمین مجمع
سازمان ملل متحد» در مورد افغانستان صفحه (۱۸)



به زیر بیرق دروغین (نقدی بر سند وحدت جنبش حرکت
برای تغییر) همکاری و سازش طبقاتی با بورژوازی یا
پیکار طبقاتی با بورژوازی (بخش سوم) صفحه (۳۰)

حزب کمونیست انقلابی نیپال کمیته برگزاری کنگره
وحدت بیانیه مطبوعاتی کنگره تاریخی اتحاد ملی
صفحه (۵۰)



اقدامات را تشدید کنید و جنبش ستیزه‌جویانه و
توده‌ای را در حمایت از مبارزات فلسطینی‌ها به شکلی
قدرتمندتری به پیش ببرید! (اعلامیه مشترک احزاب و
سازمان های م ل م) صفحه (۵۲)

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



www.cmpa.io



Sholajawid@cmpa.io || Sholajawid2@hotmail.com



facebook.com/cmpa.io



twitter.com/cmpa_io



instagram.com/cmpa.io